اسرارالآثار\_ خصوصي\_ حرف الف

فاضل مازندراني

نسخه اصل فارسی



### جلد اوّل (1) – اسرارالآثار\_ خصوصي\_ حرف الف \_ تأليف فاضل مازندراني

## اسرارالآثار

### خصوصي

### حرف الف

### جلد اوّل

تأليف
فاضل مازندراني

مقدمه
فاضل مارندراني عليه رضوان الله علاوه برمجموعهٴ نفيس " امر و خلق" و نه جلد تاريخ " ظهور الخق" داراي دو تأليف مهمّ و گرانبهاي ديگر نيز مي‌باشد که هر دو به "اسرارالآثار" موسوم است. کتاب اوّل که خود مؤلف آنرا به کلمهٴٴ "عمومي " موصوف ساخته و به عنوان "اسرارالآثار عمومي" يا "اسرارالآثارالعموميه " از آن ياد کرده است و در شرح اصطلاحات ديني فلسفي عرفاني و همچنين توضيح و بيان اَعلام ( از امکنه, اشخاص و کتب) مندرج در کتب مقدّسه و تاريخ مي‌باشد.  
کتاب دوّم که آن را براي تمايز از کتاب نخستين به"اسرارالاثارخصوصي" موسوم ساخته شامل شرح و توضيح اصطلاحات و اَعلام مندرج در آثار و الواح بديعهٴٴ دورهٴ بهائي است که در آن علاوه بر بيان معني لغوي و اصطلاحي بسياري از کلمات مستعمل در معارف بهائي صدها لوح از الواح نازله معرفي شده و محلّ ارسال و مُخاطب هر يک از آنها مشخّص گرديده است و نيز موارد متعدّدي از آيات و الواح که ظاهراً بر خلاف قواعد قوم تصوّر مي‌شده به نحو محقّقانه و با استناد به کلمات بزرگان سَلَف و مآخذ معتبر ادبي و لغوي حلّ و فصل شده و همچنين نکات دقيقي از تاريخ امر بهائي و حيات مؤمنين اوّلين در آن مذکور آمده است.  
جاي بسي سپاس است که نسخهٴٴ اصلي هردو کتاب مذکور به خطّ مؤلّف موجود است و نظر به اين که مطالب و موضوعات " اسرارالآثارخصوصي" به نحوي که مورد تحقيق مؤلف بزرگوار آن قرار گرفته تازگي دارد و نظيري براي آن در بين مؤلّفات سابقه نيست و از طرفي اطّلاع بر آنها از لحاظ جامعهٴٴ بهائي مهمّتر و لازمتر مي‌نمايد انتشار آن مقدّم بر کتاب ديگر قرار گرفت . کتاب حاضر "قسمت الف" از "اسرار الاثار خصوصي" است که از روي خط مؤلّف نوشته شده و قبل از تکثير چند بار با دقّت مقابله شده است و بقيهٴ آن تا حرف "ياء" به همين ترتيب و به تدريج منتشر خواهد شد و اميدوار است به هدايت محفل مقدّس روحاني ملّي بهائيان ايران و به همّت تشکيلاتي که مباشر تکثير کتب امري است به تدريج کلّيهٴ تأليفات آن دانشمند جليل القدر که محصول يک عمر پژوهش و تحقيق اوست, منتشر شود تا هم مورد استفادۀ طالبين قرار گيرد و هم موجب شادي روح او در ملکوت شود, چه در ايّام حيات جسمانيش ازاين همه تأليفات با ارزش جزيک جلد ازمجلدات تاريخ " ظهورالحق" منتشرنشد.  
تاريخ تأليف کتاب "اسرارالآثار خصوصي يا امري" دقيقاً معلوم نيست ولي چون ذکر ساير کُتب تأليفي فاضل از "ظهور الحق" و " امروخلق" و "اسرارالآثار عمومي" و" رهبران ورهروان" (که کتابيست در تاريخ اديان و مع الاسف هنوز نسخهٴٴ آن بدست نيامده) در مقدّمه و متن اين کتاب مکرّر آمده است, مي‌توان گفت تأليف آن مؤخّر بر کتب مذکور بوده و لا اقل اتمام آن در اواخر حيات مؤلّف صورت گرفته است و قدر مسلّم آن است که مطالب کتاب در طول مدّت نسبتاً زيادي به تدريج جمع آوري شده ودر سالهاي ١٣٣٤ و ١٣٣٥ شمسي يعني سالهاي آخر زندگاني مؤلّف که چند نفري در محضرش تلمّذ مي‌نمودند, کتاب به اتمام رسيده بوده و ضمن تدريس قسمتهائي ازآن بوسيلهٴٴ فاضل براي علاقمندان خوانده مي،شده است. چند نکته اي که در اين مقدّمه ذکر آنها لازم آن است که:  
اوّلاً – با تمام دقّتي که در کتابت و ماشين نويسي کتاب مخصوصاً در مورد مطالب منقوله از کتب و الواح مبارکه به عمل آمده, مع،ذٰلک بعضي کلمات از بعضي الواح که دسترسي به نسخهٴٴ مورد اعتماد از آنها به عمل نيامد با آن که گمان مي،رفت صحيح نقل نشده باشد, باز به همان صورت اصلي خط مؤلّف ابقا شد و يا اگر لا يقرء بود جاي آن خالي گذاشته شد و مسلّماً سعي خواهد شد در تکثير دفعات بعد با کمک مطالعه کنندگان علاقمندي که نسخهٴٴ صحيح يا اصلي الواح مذکوره را در اختيار دارند اين چند مورد نيز مقابله و تصحيح شود.  
ثانياً – بعضي اطلاعات احصائي و جغرافيائي از قبيل تعداد سکنه و تعداد بهائيان بعضي شهرها که ذيل پاره اي لغات ذکر شده, مربوط به سنوات قبل و مقارن با تاريخ تأليف کتاب بوده و خوانندگان به اين مطلب توجّه خواهند فرمود.
لجنهٴٴ ملّي نشر آثار امري

مقدّ مهٴٴ مؤلّف
با توجّه و تمسّک به حق و حقيقت و صدق نيت و طويت نظر به اين که آثار اصليهٴٴ امر بيان و بهائي از منتشر و مطبوع و غير مطبوع و موجود النّسخه و غير آن به غايت تکثّر و تشتّت است و غالباً مشتمل بر اسرار مکتوم و مقاصد نامفهوم عموم و مصطلحات و عرفانها و فلسفه هاي گوناگون منشعب از سر چشمه هاي متنوّع مي،باشد و همه کس را مطالعهٴٴ تامّ و احاطه به مرام ميسّر نمي،گردد و به فهم وتشخيص اسماء و اشخاص و اماکن مذکوره و تحقيق کيفيت و وجه صدور و تاريخ آن آثار و مسائل مندرجهٴٴ آن راهي نه و بدين رو چه از دوران پوياي ناواجد و چه از آشنايان نا محقّق غير وارد با وجود تکرّر نظر و توالي قرائات از مستورات سطور بي بهره ماندند, لذا پس از استقراء ساليان دراز و کاوش بسته و باز به تأليف اين دفتر که به منزلهٴٴ مفتاح آنهاست, پرداخته, لغات عربيه و فارسيه و غيرهما که تماسّ مستقيم صريح به موضوعات بديعه و ذکر در آثار دارد مرتّب و مفصّل و مشروح و به نام " اسرارالآثار" موسوم ساخت و به ترتيب الفباي عربي و فارسي مدوّن ومنظّم کرد تا هر لغت و مسأله را به آن ترتيب جويا شده, بدست آرند و به مراد و مرام پي برند و اگر در موضوعي به تجسّس و بسط بيشتري نياز گردد, همان لغت را در مجلّدات کتاب " الاسرارالآثارالعموميه" که بسيار مفصّل است جسته تحت دقّت نظرو مطالعهٴٴ عميق قرار دهند و اميدوارم کمک به سزائي به جويندگان راه اطّلاع و معرفت و دانش باشد و خوب است جويندگان قبلاً به اين موّاد ذيل مراجعه, دقّت وعمل نمايند تا براي استخراج لغات و موضوعات مطلوبه کليد سرعت و نجاح گردد.  
اوّلاً – هر لغتي را به ترتيب همان حروف ملفوظه چه مجرّدويا مزيد, مصدرو يا مشتقّ فعل و يا غير آن باشد از مواضعش جستجو کنند و به جستجوي از ريشه و اصلش نيفتند في المثل محمّد را در حرف م ح و اتصال را در حرف ا ت جويند.  
ثانياً – در تحت هرکلمه اي جنس آن ازفارسي وعربي وغيرهما و صيغهٴ لُغويهٴٴ آن هم محض مزيد استبصار درج ميگردد.  
ثالثآ – در نقل اسناد و مدارک لغات اگر کتب و رسائل است به ذکر همان نام کتاب و رساله بي ذکر نام آورندۀ آنها چون معلوم و يا در محلّش مذکورند, اکتفا مي،شود في المثل نوشته مي،شود درقرآن يا انجيل يا بيان يا اقدس يا تفسير سورۀ يوسف و کلمات مکنونه و غيرها والّا آثار دورۀ بيان غالباً به نام توقيع و آثار دورۀ بهائي به نام لوح و آثارعصرعبدالبهاء به عنوان خطاب ذکر مي،شود و از ذکر اسامي صاحبان آنها براي عدم لزوم و مراعات اختصار صرف،نظرميگردد.  
رابعاً - از القاب تجليليهٴ معمولهٴ آن بزرگواران محض استعلائشان از امثال اين امورونيزمراعات اختصار صرف نظر مي،شود في المثل به اختصار موسيٰ و عيسيٰ و پيمبر و نقطه و اعليٰ و غيرذلک آورده مي،شود و ازدرج القاب وجُمل عربيهٴٴ متداوله صرف،نظرمي،گردد  
خامساً – بسا از مدارک از قبيل توقيعات والواح خطي نادرالوجود را چون نام و مشخّص مخصوصي نبود به همان ذکر اکتفا رفت.  
سادساً – محض اجتناب از تکرار فقط در مواقع لزوم اشاره به شرح و بسط مذکور درکتب ديگر مانند مجلدات"ظهورالخق" ومجلّدات"رهروان ورهبران بزرگ" و مجلّدات "امر و خلق" و مجلّدات "الاسرارالآثارالعموميه" مي،شود و ما اعتمادي و اجتهادي الّا بالحق والحقيقه. ف.ل.ي
همزه
همزۀ مفتوحهٴٴ استفهاميه که در عربي اصل در استفهام و پرسش حقيقي تصوّري و تصديقي و مستعمل در تقرير و تهکم و تسويه و غيرها نيز هست در آثارعربيهٴٴ اين امر درمواقع استفهام و فروع آن به کثرت استعمال گرديد چنانچه در آيات قهر سمات از کتاب اقدس خطاب عطاب به عثمانيان و اسلامبول در دو جا مذکور مي،باشد و نخست خطاب به آنان به عبارت " يا معشرالرّوم" نمودند چه ايشان با مشارکت و مخالطت نژاد يونانيان بر قرار گرديدند و اسلامبول پايتخت امپراطوري شرقي يونان بود و به دست سلطان محمّد فاتح عثماني تصرّف گرديد و اشاره به آن است که عثمانيان در نامسلماني و انحطاط جايگزين آنانند و مراد از " نسمع بينکم صوت البوم" اين است که ما درسجن عکّا با سمع ملکوتي صداي بوم مُشعربه ويراني نفوذ آنجا را مي،شنويم وانذاربه قُرب زوال سلطان عبدالعزيزوعزّت آنان است ومراد "ءاخذکم سکرالهوي ام انتم من الغافلين" اين است که درفقد آذان واعيه وعدم استماع آنان شکّي نيست وعلّتش يکي ازاين دو بنوع مانعة الخلوّ مي،باشد يا مستي هواي نفس و يا غفلت سبب بسته شدن گوش گرديد و اين استفهام مجازي در مورد تقرير مخاطبين به علت است و در استعمال کلمهٴٴ اخذ به معني گرفتن به قبضهٴ قدرت به نوعي که در مأخوذ اراده و توانائي نماند و اشاره به آيهٴ قرآنيه " کَذَّبوا بِآياتِنا فَاَخَذناهُم اَخذَعَزيزٍمُقتَدِرٍ" دارد و در اختصار وتوازن مابين دو جمله و دو سجع روم و بوم و در استعاره اي که جهت اشعار به ويراني و استکراه منظور است لطايفي لُغطيه و معنويه و مقامي بلند در بلاغت مي،باشد و خطاب " يا ايهالنّقطة الواقعة في شاطي البحرين قد استقرّ عليک کرسي الظّلم و اشتعلت فيک نارالبغضاء علي شأن ناح بهاالملاء الاعليٰ والّذين يطوفون حول کرسي رفيع" خطاب تحقير سخره آميزبه غايت بليغي است که چنانچه قبورورسوم مندرسه را تنزيل منزله مخاطب کرده, خطابات اعتبار شعار مي،کنند, اسلامبول مورد خطاب قهر و وهن و استهزاء قرارگرفته درکوچکي وحقارت و فنا پذيري نقطه خوانده شده که بر کنار دو دريا ست و به معرض دو هيجان قراردارد و به اندک طوفاني کان لم يکن شيئاً مذکوراً ميگردد وبا اين همه شگفتي است که مرکز اهريمن ستم وجور شد وتخت حکمراني سلطان عبدالعزيز واولياء کشوري و ديني در آنجاست و آتش کين از وکلاء دولت وعلماء ملّت به نوعي برافروخت که سکّان ملاء اعليٰ و گروه کرّوبين طائف حول کرسي الهي نوحه مي،کنند و از اين آيه و آيهٴ بعدش " نري فيک الجاهل يحکم علي العاقل و الظّلام يفتخرعلي النّور و انّک في غرور مبين" اوضاع و احوال آنجا و کيفيت ناداني و نابخردي و ستمگري و مع،ذلک اسغراقشان در افتخار و غرور به نهايت کمال و غايت بلاغت بيان و واضح گرديد بالاخره آيهٴ قهريهٴ انذاريه که چهارمين آيه است " ا غرّتک زينتک الظّاهره سوف تفني و ربّالريه و تنوحا لبنات والارامل و ما فيک من القبائل کذلک ينببئک العليم الخبير" با همزۀ استفهاميه شامل سه معني دقيق يعني توبيخ و استهزاء و تعجّب و با قيد ظاهره به زينت بيان کردند که تمام کبر و غرور ايشان به آرايشهاي ظاهرو نمايشهاي بي اساس توأم بودبا ذکر سوف دالّ بر مستقبل آجل و تأکيد به قسم و جملهٴٴ " کذلک ينبّئک العليم الخبير" انذار از يومي نمودند که آن وسائل و امور ظاهريه با حدوث زلازل و حوادث چنان از ميان برود که بيچارگي و زبوني تمام اجناس مختلفه و درجات ضعيفه را احاطه نمايد. و از مبين خطابي بعد از انقلاب عثماني و از ميان رفتن سلطان عبدالحميد است قوله: " اما نسألهٴٴ نقطۀ واقعه بين آن است که واقع شد سرير ظلم در هم شکست ولي هنوز استقرار نيافته است دعا کنيد که انتظام و استقرار يابد." و ديگر از موارد همزۀ استفهاميه در معاني مذکوره نيز آيهٴ کتاب اقدس خطاب به علماي دينيه است : " اما تسمعون صرير قلمي الاعليٰٰ واما ترون هذه الشّمس المشرقة من الافق الابهيٰٰ " وهمزۀ مفتوحه در عربيه نيز از حروف مشهورندا است ولي در آثار بديعه ازحروف نداغالباً همان حرف اعمّ واشهريعني ياء استعمال گرديد.

الف
آب از مشتقّات و ترکيبات فرعيهٴ آب آبريز به معني ظرفي که از آن آب بر دست ريزند و ابريق به کسر همزه که در صراحي و شراب ريز معروف داراي دسته و گردنه استعمال مي‌شود معرّب آن مي‌باشد. در کلمات مکنونه است:  
" به ابريقي از امواج بحر رفيق اعليٰ گذشته اند." در نکوهش ضعفاء ايماني ميباشد که بنوش و آلايش هوي افتاده از آسايش حقيقي محروم گشتند. ديگر آب حياة معروف ضمن قصّۀ ذوالقرنين و خضر مذکوردرقرآن که عرفا به فيض مطلق و هستي فائز از حق و روح القدس و محبت الهيه و معرفت حقيقيه و امثالها تبيين کردند. و در لوح مانکچي صاحب است:  
" بنام خداوند يکتا ستايش بينندۀ پاينده اي را سزاست کهبه شبنمي از درياي بخشش خود آسمان هستي را بلند نمود ...... و اين شبنم که تخستين گفتار کردگار است گاهي به آب زندگاني ناميده ميشود چه که مردگان بيابان ناداني را به آب دانائي زنده نمايد "
آبادان شهر نفت دار ايران اکنون با دهات حومه اش شامل يکصد و چهل هزار سکنه ميباشد که شصت هزار از آنان کارگر و مستخدم در شرکت نفت اند و جمعيت بهائيان که براي استخدام در امور نفت از محال مختلفه گردآمدند دراين تاريخ درحدود يکصدوپنجاه نفرميباشند.
آباده قصبهٴٴ معروف ايران در بِد سي فرسخ از اصفهان و چهل فرسخ از شيراز در دورۀ اداري ديني مرکزي از بهائيان شد و شرح اوضاع و اشخاص ناميش ميرزا عطاء الله خان سراج الحکماء و ميرزا محمد حسين بائي و دائي معروف حاجي عليخان و ميرزا حسينخان و آقا علي اويس و ميرزا قابل و استا علي اکبر و اسحق خان. نصرالله خان و کريم خان و آقا رضا قلي و آقا حيدر و آقا کريم و محمّ خان بيک و خانوادۀ روشن در نفس قصبه و در قراء تابعه از همّت آباد ودر غوک و کوشکک و وزيرآباد و چنار در تاريخ ظهور الحق ثبت گرديد ودر آثار بسيار مذکورند. در لوح است:  
" بسمي الشاهدالعليم الخبير انّ قلم الارادة اراد ان يذکر احبائه في آباده.... يا آباده انّا وجدنا منک عرف الاستقامة.....يا اشرف عليک بهائي و رحمتي.." الخ که مخاطب ميرزا اشرف "شهيد" است و در ضمن لغت ش و ف مذکور ميباشد و محلّ متبرّک به نام "رؤس الشّهدا" يعني سرهاي مؤمنين عصر اول محمول از شيراز براي طهران و مدفون در آنجا معروف است. آدم در تفسير سورۀ بقرۀ قرآن در بيان آيهٴ قرآنيه " و قلنا يا آدم اسکن انت و زوجک الجنّة الادم الاولي هي المشية و هي ذکرالاول اظاهرة الاولي و زوجها الارادة وهي العزيمة علي الذکرالاول والجنة هي الجنة الواحد ية .... و لقد قال الحسن ابو الحجة ع في تفسيره لهذه الآية الشجرة شجرة العلم علم محمد و آل محمد عليهم الذي آثرهم الله و با َدن خلقه فانها لمحمد آل محمد خاصة و لا يتناولها بامرالله الادهم لقد لوّح الصادق مما يتناول بامرالله ان لنا مع الله حالت نحن فيها هو و هو نحن الّ انه هو هو و نحن نحن .....و هي شجرة تميزت منبين اشجارالجنة کان کل منها يحمل نوعا من الاثما وامأکول و کانت هذه الشجرة تحمل ابُرّ والعنب والعناب و ساير انواع الثمار والفواکه والاطعمة فلذا اختلفا حاکون لذکرالشجرة فقال بعضهم هي برّة و قال آخرون هي تينة و قال الآخرون هي عنّابة قال الله تعالي و لا يقربا هذه الشجرة تلتمسان بذلک درجة محمد و آل محمد بان الله خصهم بهذه الدرجة دون غيرهم و هي الشجرة التي من يتناول منها باذن الله آَ لهمَ علم الاولين واآخرين ....جعل الله مظاهر ملکه في الاشياء للعلم بجهله آدم جهة الربوبية المقبولة وا لابليس جهة الانية امشرکه في کل العوالم يجري بکله بحسبه و حقيقتها هي اشرت ما يتلوها اذ بالتصريح يرتاب المبطلون والمؤمنون ملائکة عالية فيهم جهةالربوبية بحيث اختفي فيهم جهةالانية قال رسول الله لکل نفس شيطان قيل لک يا رسول الله قال نعم ولکن اسلم بيدي. در صمن دعا و مناجاتي: " لانه هو من شجرة الانية..... نهيتَ الکل بان لايقربها احد في تلقاء عزّ ربوبيتک . و در آثار اين امراست : " و اينکه سؤال شده بود که چگونه ذکر آنبياء قبل از آدم ابو البشر و سلاطين آن ازمنه در کتب تواريخ نيست عدم ذکر دليل برعدم وجود نبوده نظر به طول و انقلابات ارض باقي نماند و از اين گذشته قبل ازآدم ابوالبشر قواعد تحرير و رسومي که حال مابين ناس است نبوده و وقتي بود که اصلاً رسم تحرير نبوده قسم ديگر معمول بوده. و در کتاب ايقان است : " جميع به اين حجبات محدوده و سبحات مجلّلهٴٴ عظيمه محتجب مانده اند آيا نغمهٴٴ طير هويه را نشنيده اند که ميفرمايد الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدا لله خاتم النّبيين بودند حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سرادق علم الهي مستور است و چه مقدار جواهرعلم او در خزائن عصمت کبري مکنون تا يقين نمائي که صنع او را بدايت و نهايتي نبوده و نخواهد بودو فضاي قضاي او اعظم از آن است که به بيان تحديد شود ويا طير افئده آن را طي نمايد و تقديرات قدريهٴ اواکبر از آن است که به ادراک نفسي منتهي شود خلق او از اول لا اول و آخري او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الي نهايه بما لا نهايه خواهند بود و ابتدا او را نديده حال در همين بيان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جميع اين طلعات صدق مينمايد و همچنين مغمهٴٴ جمال ازلي حسين بن علي را ادراک نما که به سلمان ميفرمايد که مضمون اين است بودم با الف آدم که فاصلهٴٴ هر آدم با آدم خمسين الف سنه بود و با هر يک ولايت پدرم را عرض نمودم و تفصيلي ذکر ميفرمايد تا آنکه ميفرمايد الف مرّة جهاد نمودم در سبيل الهي که اصغر و کوچکتر از همه غزوۀ خيبر بود که پدرم با کفّار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجع و لا اوّليت و لا آخريت صنع همه را از اين دو روايت ادراک نما . انتهي.  
و در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است : " آدم خاکي از کلمهٴٴ الهي عرشي شد و صياد ماهي داراي حکمت ربّاني شد و حضرت ابوذر راعي غنم بود سيد امم شد ." انتهي آذربايجان در توقيع از ماکو به محد شاه است قوله : " کلام باقر عليه السلام است لابدّ لنا من آذربايجان ما لا يقوم لها شيئي فاذا کان ذلک فکونوا اجلاس بيوتکم والبدا ما لا لبدنا فاذا تحرک محرک فاسمعوا اليه ولو حبواً علي الثلج " و از آغاز طلوع اين امر از مابين علماء شيخيهٴ تبريز که محل توجه بودند و غالباً معاندت کردند اعلم و اعظم ملا محمد ممقاني و آقا سيد علي زنوزي و ملا مرتضي قلي و حاجي ميرزا شفيع از تلامذۀ شيخ احسائي و سيد رشتي بودند شهزاده هاي سترک مانند بهمن ميرزا و ناصرالدين ميرزا و حشمت الدّوله در آنجا حکومت ميکردند و تفصيل واقعات درآن قسمت آنچه راجع به اين امر است در بخشهاي ظهور الحق مسطور گرديده و آن ايالت در آثار کثيرۀ اين امر به نام ارض الالف وبه رمز الف ذکر و اشاره شد .... در ماکو محبس نه ماهۀ نقطه که واقعات عظيمهٴٴ اين امر در خلال آن شهور اتفاق افتاد معروف است ... و در يکي از خطابهاي مبين که عدۀ مراکز بهائي آن قسمت را مذکور داشتند : هوالابهيٰٰ اي احباي آذربايجان لابدب لنا من آذربايجان آذري به جان ناقضان زنيد و تبريز را از جام ميثاق لبريز کنيد ميلان را کأس پيمان نمائيد و ممقان را مرکز قاآن عهد کنيد سيسان را رستم دستان نمائيد اسکو را مينوي الطاف طلعت يزدان اردبيل را معين سلسبيل نمائيد و سلماس را معدن الماس يزدان مراغه را باغ و راغ معرفة ا لله کنيد وخوي را آئينهٴٴ خوي دلجوي آن دلبر يکتا آن اقليم در قديم ملحوظ الحاظ عنايت بود. و در مقامي ديگر است : " اروميه را نجوميه فرمائيد ... حلحال را آشفتۀ حال روي جانان کنيد ... مرند را پرنيان و پرند نمائيد و ماکو را کوه نور کنيد و چهريق را چهرۀ بريق بخشيد. آرايش اسم فاعل به حال ترکيب چون جهان آرا . در مقالهٴٴ سياح است : " فکر جهان آرا را مشغول کرده بود ." آران در دورۀ مبين مرکزي مهمّ براي امر بديع و مذکور در آثارگرديد و اکنون شامل پانصد نفر صغير و کبيرازاهل بهاست و نخستين بهائي آنجا مشهدي اسمعيل آنگاه مشهدي قاسم پسرش استاد ابو القاسم دلّال بيضائي و استاد احمد قرباني بودند وبعلّت ثروتمندي و مؤسّساتي که دارند موردرقابت مخالفينند وعلي محمد بيضائي شاعرکه در تاريخ ظ ح ق به تفصيل مذکور است از اهل آن قصبه بود . آز واژه اي به معني آرزو و ميل مفرط و حرص و شره و آزمند و آزوَر و آزور به معني حريص است. درلوح مشهوربه مانکچي است :
" اي پسران دانش چشم سر را پلک به آن نازکي از ديدن جهان وآنچه در اوست بي بهره نمايد ديگر پردۀ آزاگربرچشم دل فرود آيد چه خواهد نمود."  
ودرلوحي ديگر :
"هر بنده اي از بندگان دراين ايام بايد از سه چيز بگذرد تا به سه چيز فائز گردد . سه چيز اول آزووهم وخواهش نفس وسه چيزآخر اقبال و اقراروايمان." آس آسيابان قريه اي تقريباً در بُعد ده فرسنگي بيرجند و در دورۀ سابقه مرکزبهائي شدوعدّۀ قليل درآنجا از آن جمله ملا قاسم در آثار مذکورند:
از آن جمله لوحي است: "الاقدس الاقدس الابهيٰٰ ذکرالله عباده الّذين آمنوا بربّهم الرّحمن في يوم ناحت السّماء واضطربت قبائل الارض ..." الخ آسيه در ا س ي است . آقا و از مشاهير مسمّيان به نام آقا در اين امر و مذکور در آثار ميرزا آقا منير کاشي است که در الواح و آثاربه لقب منيب ذکر ميباشد و خطاب به وي دريکي از الواح صادر در ادرنه که آغاز بروز داستان ميرزا يحيي ازل را شرح ميدهند و وي را با لطافت بيان امر به سير در بلدان ميفرمايند و او به صدور لوح مذکور مسافرت در بلاد ايران نموده ابلاغ اولي امر را به انجام رساند و مورد ملاطفت و عنايت گرديد چنين مسطور است : " هوالله شأنه التقديس اين نامهٴٴ اين مسجون است به اسم منير و قميص يوسف مصر الهي ....اعداء به مکري ظاهر شدند که ابليس متحير شده فسوف تعرفون و تکون من المطّلعين . الخ ودرضمن لغت اسم و لغت حبّ و ازمير نيز نبذه اي که درحق اوست ثبت ميباشد و تفصيل احوالش تماماً در ظ ح ق مثبوت گرديد و نامه هاي صادر از او که در سنين بغداد مباشر اين کار بود خطاب به بابيان به غيت فصاحت و عرفان آميخته به نظم ونثر به عين خط زيبايش و نيز نسخه شده موجود است که در هامش بعضي از آنها مرقوم مفصل به عين خط ابهي ميباشد.
از آن جمله قوله : " جناب جذب الاحباب ملا محمد علي قائني هو . اين ذکري است از سدرۀ حبّ که بر ساحت دل نازل است و ناري است ازمکمن قرب که در طور لوح مشتعل است ... الخ عبد مهجور ميرزا آقا " و قوله : " جناب فتح الاعظم بسمه القدمي بلا زوال قد ازسلنا اليک بيد السّين کتاباً کريماً . الخ و در مناجاتي از اوست : " اي دوست به طراز جعد مشکينت که مسکينان وادي طلب را شوکت بلاي جديد از ساحت رجا و اميد مقطوع نموده و اسيران ديار هوست را صولت قضاياي شديد از آيت بغايت جاويد ممنوع داشته . الخ  
و نيز مرکز ميثاق ابهي در صغر سن در خانواده به عنوان آقا خوانده شده معروف گرديد و در آثار اوليهٴ خود آقا امضاء ميفرمودند و بعد از وقوع صعود ابهي و قيام غصن اکبر به مخالفت خود را عبدالبهاء نام و شهرت کرده امضائ عبدالبهاء عبّاس صريحاً و يا عع رمزاً مينمودند که در نام عبد ذکر است . ديگر ميرزا آقاجان کاشي که شغلش در وطن قبل از فوز به اين عقيده ساخت و فروش صابون بود و نوبتي زني از بابيه که به دکانش براي خريد صابون رفت ظهور جديد را گوشزد وي کرد و او با طلب به خانهٴٴ حاجي ميرزا جاني رفته ايمان يافت و به سال 1267 يا 1269 به بغداد در آمده به حضور ابهي رسيد و ببود تا بعد از مهاجرت به کردستان به عزم اقدامي در حق ناصرالدّين شاه به طهران رفت و کاري نکرد و بعد از عودت جمال ابهي به بغداد بيامد و از انوقت به بعد مقبول براي خدمت در حضور گرديد و متدرّجاً در طول مدت خدمتش داراي خط زيبا و سرعت قلم و انشاء در فارسي و عربي گشت و بالاخره کاتب حضور شد و مکاتيب و عرايض واصله را حسب دستور جواب مينوشت و تفصيل احوال او نيز در تاريخ ط ح ق مسطور است در اين کتاب نيز صمن نام خادم و عبد و ناعق و غيره شمّه اي مذکور ميباشد . و واز آقا نامان مشهور بسيار ديگر ميرزا آقاي شيرازي است که راجع به او ميباشد : " الاقرب يا الهي تري عبدک جالساً في السّجن منقطعاً عن دونک و ناظراً الي افق عنايتک و راجيا بدايع فضلک اي ربّ انت احصيت ما ورد عليه في سبيلک واذاً تراه بين طغاة خلقک وعصاة بريتک." الخ ديگرآقاجان کج کلاه و آقا خان کرماني و غيرهما تفصيل هريک در تاريخ بيان گرديد و در بارۀ آقاخان کرماني است : " هو الاقدس الاعظم الابدع العلي الابهيٰٰ احمد و اشکر من جعلني فائزاً به نفحات بيانکم و اين که در بارۀ اقاخان مرقوم فرموده بوديد بساحت اقدس عرض شد فرمودند هذا ما اخبرک به الصادق الامين البته بعد از ظهور حجت و برهان هر نفسي ار محبوب عالميان اعراض نمايد به سزاي عمل خود خواهد رسيد . عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فيوماً درتزايد و وجه آن برغفلت و لامذهبي متوجّه و اين فقره شدّت خواهد نمود و زياد خواهد شد به شأني که حال ذکر آن مقتضي نه و مدتي بر اين نهج ايام ميرود اذا تمّ الميقات يظهر بغتةً ما يرتعد به فرائص العالم اذا يرتفع الاعلام و يغرّد العنادل علي الافنان . " آل آل النّبي و اهل النّبي به مشرب شيعهٴٴ علي و فاطمه و اولاد واحفاد قدّيسينشان اند که در آثار نقطه و ضمن نام جواد ذکر است و به مشرب عرفا و اولياء که روحاً و معناً از آنها ميباشند و در مواضع بسياري از آثار امر بديع ذکر آن گرديد از آن جمله در شرح هاء است : " انظر الي روح آل الله و اجسامهم ثمّ ا نظر الي کلماتهم ... حروف الّتي نطق آل الله في البيان ... و انّ ذلک شرک محض في مذهب آل الله " که مراد خاندان حقيقي و روحي نبوي ميباشد و در خطابهاي ابهي چنانچه ضمن شرح نام بقاء شمّه اي ثبت است به بعضي از بقيةالسّيف قلعهٴٴ طبرسي اَن يا بقية الآل مسطور است و مراد بقيهٴ آل الله ميباشد چه آنان از اصحاب و از اهل و اقرباء روحانيهٴ قائم بودند و مخصوصاً شهداء از حروف حي رجعت ائمّه اند که در اصطلاح ائمّه و شيعيان آل الله خوانده ميشوند و در مواضع مختلفه از الواح کلمهٴٴ آل الله و آلي و اهلي مذکور است و مراد عائلهٴٴ ابهي ميباشد از آن جمله خطاب به حاجي محمد اسمعيل ذبيح : " و رأيت آل الله في ايدي الظّالمين . " و قوله : " يصلّي عليک الملاء الاعليٰٰ و يکبّرعليک آل الله و اهله من الورقات الطائفات حول الشّجرة و يذکرنک بذکر بديع . " و حاجي مذکور به قصد زيارت روزي وارد ادرنه گرديد که مأمورين دولت سلطان عبد العزيز دور منزل ابهي را احاطه کرده مانع از دخول و خروج شدند و مقرّر بود که به سمت بندر گالي پولي ببرند و نيز ار ان جمله است قوله : " بسم ا لله الحاکم علي ما يريد ان يا ايهالمذکور لدي العرش فاعلم بانّ المشرکين جعلوا اهلي و احبّتي اساري من العراق وادخلوهم في دياراخري ...و ادخلونا في عکا . " الخ مراد در اينجا عائلهٴٴ همراه ابهي ميباشد . و در لوح خطاب به ناصرالدّين شاه : " الي ان جعلوا اهلي اساري. " مقصود حرم کاشيه است که در بغداد ماند و در فتنهٴٴ حادثهٴٴ آنجا با جمع کثير از مؤمنين به موصل اسير بردند که به اصطلاح به اسراي موصل معروف شدند و همين مراد در لوحي ديگر است : " و انّا نوصيک في هذاللّوح به بقية آل الحسين في هناک ثمّ الّتي نسبت اليه و کانت في ارض اخري کذلک يأمرک العبدالمسجون . " و نيز آل عربي به معني سراب و شوره زار است چنانچه در لوحي است : " قد غنّت الورقاء هل يري من ذي سمع يسمع وانتشرت اجنحةالطّاوس هل من ذي نظر لينظر ... يرکض في هيماء الضّلال لاستسقاء الآل ... ا يباهي العاقل و يعلم انّه خلق من حماء مسنون . " الخ و "اجنحة الطّاوس" مدح زيبائي اوراق وخطوط الواح وتلويح به کلام صاحب بن عباد از خط قابوس " ام اجنحة طاوس " ميباشد . آلمان کشور متمدّن مشهور اروپا دراواخر سنين مرکز عهد ابهي ارتباط با امر بهائي يافت و عدّه اي مؤمن به امر بديع شدند و از کساني که به آن کشور فرستادند ليدي بلوم فيلد و ميسيس ارل و ميرزا اسدالله اصفهاني و ميرزا احمد سهراب بودند و ميرزا علي اکبر رفسنجاني با مترجمي انگليزي ميرزا لطف الله حکيم حسب الامر آن حضرت براي نشر اين امر به آن مملکت سفر کرد و در خطابي به او چنين مسطور است : " نامهٴٴ مفصّل که در خصوص استتکارت نوشته بودي ملاحظه گرديد مختصر اين است که آلمان روشن خواهد گشت زيرا اهالي متدين اند نه غرق در عالم طبيعت ." و در مجلّد سفرنامهٴٴ اروپا از بدايع الآثار شرح مسافرت مرکز عهد و ايام استتکارت و نامهاي مؤمنين و مؤمنات آنجا مسطور است و در مرقومات و بيانات و خطابات مذکور آمدند و در يکي از آنها چنين مسطور است : " در اين ايام در اقليم آلمان اين نور اشراق نموده ورقه اي از ورقات امريکا نامش نوبلاک ( ) را جهت تبليغ به آلمان فرستادم و در آنجا با مستر فيشر ( ) همدست شده به تبليغ امرالله پرداختند " و در يکي ديگر از آنهاست : " آن جمعيت مبارک روز به روز ترقي و توسّع يابد و سبب شويد که آلمان زنده شود ... زيرا حوادث مستقبلهٴٴ اروپا شديد است بلکه ياران سبب شوند تخفيف يابد " الخ و از بهئيان آلمان دکتر گروسمان ( ) بسيار فعّال بود ديگر از بهائيان آن کشور مستر هريگل ( ) و مستر آگستين ( ) و کنسول شوارتز ( ) امتيازي داشتند. آماق جمع مأق به معني گوشۀ چشم ومجراي اشک ويژۀ جنب بيني در مناجاتي از حضرت عبدالبهاء ا ست : " اللهم يا من تجلّي بانوار ساطعة الاشراق علي الآفاق الجلال فقامت قيامة الآماق . " و قوله : " و عبرات سالت من تلک الآماق و حسرات احترق بها قلب ذلک المشتاق . " و در زيارت براي آقا سيد احمد افنان قوله : " و سالت منک الآماق . " آمل شهر معروف در طبرستان و مازندران واقعات تاريخيهٴ آن بلد که در ايام پرآلام نقطة البيان مخصوصاً مربوط به واقعات قلعهٴٴ طبرسي و شهادت عدّه اي و گرداندن رؤس الشّهداء درآنجا در تاريخ ظ ح ق ودر اين کتاب ضمن نام بهنمير ثبت است و از ابنيهٴ تاريخيهٴ اين امردرآنجا مسجدي است که شخص بهاء الله را در آنجا حبس و استنطاق و چوبکاري کرده قصد قتل داشتند . و نام آمل وبيان واقعاتش در آثار کثيره مذکور ولي در آنجا مرکزيت و اجتماعي فراهم نيامد . و تفصيلي ذيل نام طبرستان و غيره مذکور است . آمه فارسي به معني دوات در آثار مکرّراً مذکور ميباشد . از آن جمله در لوحي است : " و اسرار مکنونه که از خزانهٴٴ خامه و آمه اليوم ظاهر بر او القا کن . "
آنِس در کلمات مکنونه : " اِنسَ دوني و آنِس بروحي " اول امر از نسيان و دوم امر از اُنس . جز مرا فراموش و با جان من بيارام . اوُن لهجهٴٴ اهل فارس به معني آن و ضمير مفرد غائب و اسم اشارۀ بعيد است و حضرت نقطه در مواضع عديده به اين لهجه فرمودند از آنجمله در بيان است قوله : " و هر يدي که بنويسد بيان اون را ... و هر قلبي که حُبّ کلمات اون ظهور داشته باشد . " آوِنَه جمع اَوان به معني هنگام . از حضرت عبدالبهاء در وصف زين المقرّبين است : " ثمّ مکث يا الهي برهة من الزّمان و آونة من الاحيان . " آه به عربي و فارسي هردو در مقام اظهار دردناکي و تعجّب استعمال ميشود . در زيارت سيدالشّهداء است قوله : " آه آه من ظلم به اشتعلت حقايق الوجود ... فآه آه ارواح الملاء الاعليٰٰ لمصيبتک الفداء .... ،فآه آه يا سيد الشّهداء و سلطانهم و آه آه يا فخرالشّهداء و محبوبهم . "
آوي در آوي ثبت است.

آيه عربي نشانه وعلامت آيات جمع . در قرآن است : " سَنُريهِم آياتنا في الآفاق و في اَنفُسِهم حتّي يتَبَينَ لَهُم اَنّهُ الحَقّ . " و در خطابي چنين بيان کردند : " آيات آفاق حقايق عينيه است و متحيزه و آيات انفس شئؤن روحانيه و حقايق مجرّده . و حضرت نقطه نيز مانند حضرت رسول در قرآن براي حقّانيت امرخود به کلمات وآيات خويش استدلال فرمود همين را نيز علامت من بعد خود قرار داد. دررسالهٴٴ شرح هاء از آن حضرت است : " فاوّلها شأ ن الآيات الّتي اقرء من دون تأمّل و دقّة من دون سکون قلم بما شاء الله ربّي و هو حجّة لا يقوم بها احد و لا يقدر ان يؤتي بمثلها ولو علم الله انّي لم اک في حبّه و رضاه ليخلق الله بشرآ بمثل ما ذا اقراء من کتاب الله و کفي بالله شهيدا . " و در رسالهٴٴ دلائل سبعه است : " واز نفس امّي بيست و پنج ساله شأن ايات خود را ظاهر فرمود و قرآني را که بيست و سه سال نازل شد خداوند عزّ و جلّ قدرتي در آن حضرت ظاهر فرمود که آگر خواهد در پنج روز و پنج شب ... الخ" و ايضاً : " هو اربعة آيات في مقام الآثار فاوّلها شأن الآيات و الثانية شأن الدّعوات والمناجات مع الله سبحانه الّذي لو شآء الله ليجري من قلمه في ستّة ساعات اقلّ من عدة الف من دون فکر و لا سکون قلم والثّالثة شأن الخطب الّتي لم ينطق بمثلها احد غيري والرّابعة شأن العلم حيث قد جري من قلمي في تلک المدّة الماضيه صحائف المعدوده و رسائل مسطوره و کتب محفوظه . " الخ و در شرح کوثر است : " فوربّک ربّ السّموات و الارض لو اجتمع الجنّ والاِنس علي ان يأتوا بمثل تلک الآيات لن يستطيعنّ و لن يقدرنّ ولو کان الکل علي الکلّ ظهيرا . " و در توقيعي است : " الا من سمع حرفاً من آيات البدع لن يقبل له عمله الّا اَن يؤمن ... و ان آية ممّا انزلنا الآن اليک تعدل آيات الاوّلين . " و در مناجاتي ضمن توقيعي است : " وانّ منهم يا الهي قد سأل من باطن النّفسين و حکم ضرب من الامثال في الآية المبارکة و انّک لتعلم حکم الباطن بان مرادک في النّفسين الذّ ان قد ادّعيا امرک بغيرالحق من دون عبدک النّاظر اليک و انّ الامثال في الباطن والحق لا تحيط بها علم النّاس و انّک علي کلّ شيئي شهيد . " مراد آيهٴ مشهوره از کتاب شرح سورۀ يوسف و ذکر نفسين و امثال مذکوره در قرآن است که مقصود از نفسين دو مدّعي در قبال صاحب امر شايد ميرزا محيط و ملّا حسن گوهر است . و در توقيعي است : " و انّ من ذلک اليوم قد صرّفنا عليکم باذن الله آياتنا الي ان قضت ايام الله خمسة سنة جزاء لجحدکم ... ان اسئلوا ممّن آمن قبل کلّ النّاس بايات ربّه حکم الله ان کنتم تعلمون ... قل افّ لکم قد اعرضتم من حکمنا و بذلک الله عليکم آيات شجرةالطور . " الخ و مراد از آمن قبل کلّ النّاس ملا حسين بشرويه ميباشد و جمال ابهي نيز به آيات خويش استدلال نمودند چنانکه در لوح به احمد يزدي است : " قل ان تکفروا بهذه الآيات فباي حجّة آمنتم بالله و آياته من قبل هاتوا بها يا ملاء الکاذبين . " و در لوحي ديگر : " الاکرم الابهيٰ هل الآيات نزّلت قل اي و ربّ السّموات هل اتت السّاعة بل قضت و مظهر البينات . " و در لوحي به نصير است : " اگر به ظهور آيات آفاقيه و انفسيه به مظاهر احديه موقن گشته اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلّيات هذ ا الاشراق به شأني که اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد به اهل سبل هدايت و اين قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسي انکار ننمايد اگر به آيات نازله منکرند قد احاطت الوجود من الغيب والشّهود و به شأني از غمام فضل امريه و صحاب فيض احديه هاطل که دريک ساعت معادل الف بيت نازل ... آنان که بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لا يعرف بما سواه جالس حق را به نفس او و بما يظهر من عنده ادراک نمايند اگر چه کلّ من في السّموات والارض از آيات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا ننمايند و تمسّک نجويند چه که تمسّک به کلمات وقتي جائز که منزل آن مشهود نباشد فتعالي من هذا الجمال الّذي احاط نوره العالمين . " و در سورۀ هيکل است : " قل انّا نزّلنا الآيات علي تسعة شؤون کل شأ ن منها يدل علي سلطة الله المهيمن القيوم . " الخ به استقصاء در آثار شايد توان تسعة شؤون را به اين طريق تشخيص و تحديد کرد : 1 – شأن و لحن الوهيت در امر و فرمان . 2 – شأن ولحن عبوديت و مناجات . 3 – شأن و لحن مفسّرين در تفسير و تأويل کلمات قبليه و معارف دينيه . 4 - شأن و لحن شريعت و نسخ و وضع احکام و تعيين قوانين شرعي و اصلاح اديان . 5 – شأن ولحن عرفان و سير وسلوک و ارشاد و مسائل تصوّف . 6 - شأن و لحن سياست و دستور به ملوک . 7 - شأن ولحن علم و حکمت و فلسفه در بيان اسرار خلقت و طبّ و کيميا و غيرهما . 8 - شأن ولحن تعليم و تربيت واخلاق .

9- شأن ولحن اجتماعي وصلح کلّ و وحدت عالم وحقيقت. ودر کتاب اقدس : " من يقرء آية من آياتي لخير له من ان يقرء کتب الاوّلين والآخرين ." " اتلوا آيات الله في کلّ صباح و مساء انّ الّذي لم يتلُ لم يوفِ به عهدالله و مثاقه والّذي اعرض عنها اليوم انّه ممّن اعرض عن الله في ازل الآزال . "  
و در لوح رئيس :  
" فانظر ثمّ اذکر از اتي محمد بآيات بينات من لدن عزيز عليم . " که آيه در همهٴٴ اين موارد بر همان معني مصطلحي در قرآن يعني جملات تامّات معجز سمات صادرۀ در مقام وحي از مظهر الوهيت اطلاق گرديد .  
و در صحيفة العدل است قوله :
" کتب کثيري من کلّ شطر از اهل علم وبيان در بحبوحهٴٴ بحر حزن و انفراد نازل و در آقلب آيات آنها اظهار عجز از قِبل اهل علم بعمل آيات عربيه نموده" و در توقيعي است : " و امّا ما رايت من آيات معلّمي . " الخ  
که مراد از معلّم حاجي سيد کاظم رشتي ميباشد و در ضمن لغت (ع ل م) توضيحي است . و در لوحي است قوله :  
" در کلّ آيه توحيد الهي ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حق و سلطنت او وحدت او و قدرت او و اين تجلّي رحمت اوست که سبقت گرفته کلّ شيئي را. " که آيه در اين موارد مانند آيهٴ مذکورۀ در قرآنيه : " سَنُريهِم آياتِنا في الآفاق و في انفسهم "  
اطلاق بر معني لغويش يعني علامت ونشانه و يا بر مطلق کلمات و آثار بمانند بعضي موارد ديگر در آثار و مرقومات نقطه گرديد .  
و نيز در کتاب اقدس است :  
" قد عفونا عنکم صلوة الآيات اذا ظهرت اذکروا الله بالعظمة والاقتدار ." که طبق لفظ صلوة الآيات در اسلام مراد معني مصطلح يهود يعني حوادث مهيبهٴٴ ارضي و سماوي ميباشد . ابا بديع شهرت روحانيهٴ حاجي عبد المجيد نيشابوري از مؤمنين اوائل امر بيان و از بقيهٴ السّيف قلعهٴٴ شيخ طبرسي و شهير به ايمان بديع که نو جوانش مشهور به آقا بزرگ در نياوران طهران اوّلاً و او خود بعداً در مشهد خراسان براي اين امر به شهادت رسيدند . بهاء الله پسر را بديع و پدر را ابا بديع خواندند . و در ضمن لغت ( ب د ع ) و ( ز و ر ) و ( ع ب د ) نيز ذکري است و در ضمن لوح براي شيخ محمد تقي اصفهاني مشهور به نجفي بياني در حق او فرمودند . قوله : " در ابا بديع تفکر نمائيد ." الخ ابا بصير شهرت روحانيهٴ آقا نقد علي اعماي زنجاني است که بهاء الله لقب فرمودند و او بالاخره در زنجان به شهادت رسيد و در الواح و آثار به کثرت نامبرده گرديد از آن جمله در لوحي است : " قد نزل عن يمين العرش للّذي سمِّيناه في الکتاب ابا بصيراً هوالبصير في الافق الابهيٰ ان يا ابابصير قم وانذر الّذين هم کفروا بآيات الرّحمن و جعلوا انفسهم عن هذا الرّضوان محروما ... فانفق روحک و جسدک ثم اذکر النّاس في کلّ الاحيان ." الخ و در لوحي ديگر است : " و منهم البصير عليه ثناء الله و ذکره لعمري انجذب به ندائه حقايق الاشياء اذ طلع من افق بيته به ثناء ربّه و کان منادياً بين العباد به هذالاسم الّذي منه اضطربت البلاد الي ان شرب کأس الشّهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله ." و در لوح به اشرف زنجاني است : " و اذا رايت ابا بصير فاحضر هذ اللّوح تلقاء وجهه ." الخ شيخ ابوتراب اشتهاردي ازعلماي بابيه متوفّي در سجن طهران که ش شرح حالش وخانواده اش درتاريخ به تفصيل ذکر گردي.
ابوالحسن بسياري ازمؤمنين اين امربدين نام درالواح وآثار مذکورند و از آن جمله حاجي ابو الحسن اردکاني امين حقوق که ضمن لغت امين نيز مذکور ميباشد و در مدّت حيات طولانيش در الواح و آثار دورۀ بهاءالله و عصر عبدالبهاء به کثرت به نام ابوالحسن و امين نامبرده گرديد .
ابو الشّرور در اصطلاح ادبي اسلامي نام شيطان شد و در توقيع به حاجي ميرزا آغاسي است : " بل يقول يوم القيمة ابو الشّرور بانّي عملته فيک " . ابو الفضل گلپايگاني در الواح و آثار دورۀ بهاء الله و نيز عبدالبهاء به کثرت مذکور است . از آن جمله راجع به فتنهٴٴ طهران در سال 1300 و حبس وي و بعد از آن فتنه برايش در کرمانشاه 1305 که در اثر مناظره و مباحثه اش با شهاب مرشد اتفاق افتاد و چون حکومت به صدد گرفتاريش بر آمد ناچار ايامي مختفي شد تا بگريخت . در لوحي است : " و نذکر في هذا المقام ابا الفضل الّذي سجن لاسمي قل لا تحزن فسوف يرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العطاء ." و در حقش در لوح به شير مرد است : " پرسش هفتم ار نام ونژاد نياکان پاک نهاد بوده ابوالفضل گلپايگاني عليه بهائي در اين باب از نامه هاي آسماني نوشته آنچه که آگاهي بخشد و بر بينائي بيفزايد ." و در لوحي است : " يا ايها النّاظر الي افقي والناّشر لواء نصرتي بالحکمة والبيان اشهد انّک اردت الاصلاح في کلّ الاحوال و نصحت العباد بالبرّ و الفلاح طوبي لک و لمن احبّک لوجهي و سمع قولک في امري ... يا ابا الفضل عليک بهائي و وعنايتي ورحمتي آنچه در آن ارض واقع شد معلوم و مشهود تبارک الّذي منع اصفيائه عن الفساد والبغي والفحشاء و امرهم بالبرّ والصّلاح والتّقوي لله الحمد کشته شديد و نکشتيد اولياء را در جميع احوال به سکون و اطمينان و اصلاح امور عباد و تهذيب نفوس و امانت و ديانت و عصمت و عفّت وصيت نما انّا کنّا معک في الهاء و الميم و فاز عملک فيها بعزّ قبولي و شرف رضائي و في ارض الياء بما ينبغي لک في امر ربّک الملهم المشفق الامين ." ودرخطابي به وي درمصر مورّخ شوّال 1315 ميباشد که کتاب فرائد چون تأليفش تمام گرديد بفرستيد که بطبع برسد و رسالهٴٴ دررالبهيه را در مصر در جواب اسئلهٴٴ حکيم نورالدّين قادياني مشهور نوشت و در ضمن نام امريکا و پاريس شرح سفرش ذکر است و. در کتاب بدايع الآثار مجلد شرح سفر مرکزميثاق ابهي به اروپ صورت تلگراف به آقا محمد تقي اصفهاني در مصر به اين عبارت مسطور است : " اسباب راحت ابوالفضل را مهيا نمائيد او عبارت از نفس من است . " و نيز احوال اخيره و وفاتش در سال 1331 در قاهرۀ مصر و تلگراف به بلاد و تأسيس مجالس تذکّر بهائيان مسطور ميباشد و در خطابي به آقا سيد مهدي گلپايگاني در عشق آباد است : " ياد داشتهاي ابي الفضائل و رسائل که ارسال شده است حکماً بايد به ارض اقدس اعاده گردد حتّي ورقۀ واحده در دست کسي نماند تا جميع در محلّ محترمي محفوظ و مصون گردد و باقي و بر قرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است ." و در ضمن"ازهر" نيز ذکري است
ابوالقاسم کثيري از مؤمنين امر جديد بدين نام در الواح و آثار مذکورند ار آن جمله در لوح براي شيخ محمد تقي اصفهاني است : " جناب آقا ابو القاسم کاشي و جمعي ديگر به فتواي ميرزا يحيي کل را شهيد نمودند ."  
و نيز ذکر کشته شدن آقا ابو القاسم همداني همسفر جمال ابهي در کردستان در الواح به تکرارگرديد . و نيز در ضمن شرحي در خطابي در باب فتنهٴٴ سال ١٣٢٠ در اصفهان :  
" از جمله جناب سيد ابو القاسم مارنوني بود سيد حصور قريب هشتاد سال معمّر بود ... گويا احساس ضرب و زخم نمي‌نمود ... در کمال بشاشت و فرح و مسرّت جان فداي جانان کرد ."
ابولونيوس از فلاسفهٴٴ يوناني اسکندريه در قرن سوم ميلادي که به عربي بلينوس گفتند در حقش در لوح حکمت چنين مسطور است :
" ثم اذکر لک ما تکلّم به بولينوس الّذي عرف ما ذکره ابو الحکمة (سقراط) من اسرارالخليقة في الواحه الزّبرجديه ليوقن الکل بما بيناه لک ... و هوالّذي يقول انا بلينوس الحکيم صاحب العجايب والطلسمات وانتشر منه من الفنون والعلوم ما لا انتشر من غيره و قد ارتقي الي اعليٰ مراقي الخضوع والابتهال اسمع ما قال في مناجاته مع الغني المتعال اقوم بين يدي ربّي فاذکر آلائه و نعمائه واصفه بما وصف به نفسه لانّ اکون رحمة و هدي لمن يقبل قولي الي ان قال يا ربّ انت الاله و لا اله غيرک و انت الخالق غيرک ايدني و قوّني فقد رجف قلبي واضطربت مفاصلي و ذهب عقلي وانقطعت فکرتي فاعطني القوّة واتطق لساني حتّي اتکلّم بالحکمة الي ان قال انّک انت العليم الحکيم القديم انّه لهوالحکيم الّذي اطّلع علي اسرار الخليقة والرّموز المکنونة في الالواح الهرمسيه ."  
و در ذيل نام بلينوس هم ذکري است .
ابتهال مصدر مزيد عربي به معني دعا و درخواست به تضرّع و خاکساري مبتهل اسم فاعل به معني متضرّع . مباهله نيز مصدر مزيد به معني نفرين و لعن کردن بر يکديگر و اصل اين عمل که طرفين ادّعاي يکديگر را لعن وطرد کنند و از خدا کيفر آن ديگر را بطلبند در تورات است و در واقعهٴٴ هابيل و قابيل مسطور و در قرآن منقول ميباشد و نيز در قصّۀ محاجهٴٴ ايليا با انبياي کذبه بيان شد و قصّۀ مباهله در قرآن در محاجهٴٴ فيما بين پيامبر و نصاراي نجران ذکر است و تفصيل مباهلهٴٴ باب اعظم در صحيفهٴٴ بين الحرمين و نيز عزم مباهله شان در اصفهان در توقيعي وعزم مباهلهٴٴ مقام ابهي در ادرنه در جزوۀ به خط عبد الاحد از آنجا بين بهائيان در آن ايام منتشر که به عينها موجود ميباشد و تفصيل آن در تاريخ ثبت و ضمن نام استا نبول ذکر مباهله واعلاء کلمه مسطور است . ابجد هشت کلمهٴٴ مؤلّف از حروف هجائيهٴ عربي معروف است و علم حروف جفري که کشف مجهولات و وصول به حقائق را در مجراي آن اميدوار شدند و علمي از علوم رمزيه و سرّي از اسرار آتيه گرديد مبتني بر آن است و درآثار و روايات مأثورۀ از ائمهٴٴ هُدي و از اولياء و عرفا در آثار شيخ احسائي و سيد رشتي از آن مقوله بسيار است و مخصوصاّ در آثار دورۀ نقطةالبيان که شالوده و اساس خود را بر آن اصل مبتني و مؤسّس و منظّم نمود و در آثار اوليهٴ دورۀ بهاء الله کم وبيشي موجود ميباشد ولي بعداً متروک گذاشته اشتغال به آن را موقوف کردند و نتيجهٴٴ کلّيه که از آن گرفته تنها ضبط واقعات تاريخ بنوع اختصار و لطافت و تسهيل درج در شعر و ضبط امور و نگهداشتن مسائل و مراکز و اشخاص و امضاء در آن اعصار پر ايذاء و اضرار بود که در الواح و آثار و آيات و شمّه اي ضمن نام جفرو حرف و غيرهما ثبت ميباشد . ابداً عربي به معني هرگز وهميشه ودربحث فعل مستقبل استعمال ميشود و در بعصي آثارفارسيه درماضي منفي نيزاستعمال ميشود . درلوح به صدر دولت عثماني است قوله : "ابداً التفات ننموديد" ابرام مصدر عربي به معني محکم کردن وتابيدن ومبرم اسم مفعول از آن به معني محکم
درکتاب اقدس است :  
" هذا من امره المبرم ."
وقوله :  
" کلّشئي تحقّق بامره المبرم ."
و در لوح رئيس :  
" ارضٍ بما جري من مبرم القضاء ." ابراهيم ابو الانبياء شهير در در مواضع کثيره به صريح نام و يا به نام خ خليل و يا به عنوان اب راحم مذکور ميباشد عدّۀ کثيري از مؤمنين امر جديد و غيرهم بدين نام مانند اقا ابراهيم خليل تبريزي و حاجي محمد ابراهيم يزدي معروف به حاجي مبلّغ و حاجي ملا ابراهيم مسئله گو شهيد و حاجي ابراهيم بيگ مذکور ضمن نام فاران و حاجي ميرزا ابراهيم سبزواري در تاريخ و الواح مذکورند چنانچه در ضمن نامهاي خليل و يحيي ذکري است و در حق خليل مذکور در لوح براي شيخ نجفي اصفهاني است : " و همچنين آقا سيد ابراهيم که در باره اش از قلم نقطۀ اولي .. " الخ وخطاب به ملا ابراهيم درشهميرزاداست : " يا ابراهيم ناس را حجاب غفلت از مشاهدۀ رفيق اعليٰ منع نموده..." و نيز سيد ابراهيم پسر امام جمعهٴٴ يزد که موجب فتنه و شورش منجر به شهادت بهائيان آنجا بسال 1321 گرديد مخصوصاً در شرح صادر در خطابي راجع به آن واقعه مذکور گرديد و ابراهيم خيرالله مبلّغ در امريکا ضمن خير و امريکا مسطور است و نژاد بني اسرائيل در الواح و آثار به عنوان ابناء خليل و ورّاث کليم موصوف و معروف ميباشند چنانچه خطاب به خداداد و شاهويردي وعزيزالله جذّاب مکرّراً ذکر يافت و ازآن جمله در خطابي است :
" هوالله اي ابناء آن اب راحم چون نمرود عنود و قوم آشور آن سرور وجود و جمال محمود را از وطن مألوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نوراني را خاموش نمودند و آن کوکب رحماني رابه افول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه تيشه بر ريشۀ خود زدند و بنيان خويش را ويران نمودند آن ملل و دول در خاک مذلّت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نورباصيت مشهور طالع ولائح گشت اگر اين اخراج وطن نبود کجا حضرت خليل شخص جليل ميشد و از کجا ارض مقدّس موطئ قدم آن نور مبين ميگشت .  
ابرقو معمورۀ مشهور بين آباده و يزد که شهادت فظيع بعضي از بهائيان درآنجا اتفاق افتاد که در تاريخ ثبت شده است و واقعه و و بهايئان آنجا در آثار مذکورند .  
اِبرة عربي سوزن در يکي از آثار صادر از عکاء در وصف احوال محنت اشمال هم سجنهاي در سجن اعظم است :  
" کانّهم صاروا بنسبتهم الي قبلهم ادقّ من خيط الابرة . اِبريز در عربي به معني خالص و زر پاک از غشّ . در لوحي به افنان است :  
" اين شوکة پرويز و ذهبه الابريز ." اَبکَم عربي گنگ و لال چنانکه اصمّ کَر اَکمَه کور مادر زاد .  
در مناجاتي در خطابي است :  
" ابرء الاکمه والابرص واسمع الاصمّ وانطق الابکم ." الخ ابليس در عقيدۀ مؤمنين امر جديد چنين شد که چنانچه افراد شاخص اعلاي بشري ظاهر درآغاز اکوار براي ايجاد مدنيت جديدۀ مادّيه و روحانيه آدم گفته ميشد اول من اعرض و مخالف در آن کور ابليس زمان و زيردستانش را ابالسه خوانند و قصّۀ مرموز کتاب مقدس را نيز به همين تفسير و تأويل مينمايند و در آثار بديعه به عنوان شيطان نفس و هوي و مظاهر انساني آن بارها تکرار يافت چنانچه شمّه اي ضمن آدم ثبت است و در رسالهٴٴ شرح هاء چنين مسطور است :  
" ولو انّي اليوم في خوف من الشّيطان و اخويه ولکن فوربّک ربّ السّموات والارض لو اجتمع الکلّ بکلّ صيصيتهم علي جحدي فليس لدي وما ادي الّا بمثل سواد عين نملة ميتة حيث لم يکن في الوجود اصغر منه في ذکرالموجود لانّ الحجّة في يدي مثل هذه الشّمس في رابعةالنّهار شعشعانية لامعة بلي ان قرء احد ولو کان من اهل الکفر علي الفطرة فحينئذ ينکسر ظهري و انّ ذلک امر ممتنع قد ذکرته لافک النّفوس و مکنسة القلوب مثل قوله عزّ ذکره فادعوا شهدآ ئکم ان کنتم صادقين ." الخ  
ميرزا جواد برغاني و دو موافقش مراد است که در شيراز به معارضت برخاستند و در لوحي است : " بسم الله الاقدس الابهيٰ اي کنيز الهي انشاء الله لم يزل و لايزال به ذکر محبوب متعال مشغول باشي ... اليوم مظاهر ابليسيه به تمام حيله به منع بريه از شاطئ احديه مشغولند ... " الخ مراد ازليان است .
و در لوحي ديگر :  
" باري اين ايام شيطان به اسم رحمن دعوت مينمايد و سامري به ذکر ازلي ندا ميکند و ابليس به نهايت مشغول گشته ."  
و درلوحي ديگر : " اي مهاجر الي الله رفتي و ما دردست شيطان مبتلا ." ايضاً : " اياکم ان تصدّ قوا الّذي يأتيکم به نباء الشّيطان انّه ممّن افتري علي الله واشتعلت في قلبه نار العداوت و البغضاء کذلک سوّلت له نفسه و اعرض عن الله ربّ الارباب ." ايضاً : " انّ الشّيطان قعد علي المراصد اذا دخل احدٌ قاصداً مفرّالمقصود يخبر باب الحکومة ." الخ مراد سيد محمد اصفهاني ازلي است که بالاي دروازۀ عکا مراقب و مترصّد ورود زائرين بود تا به حکومت خبر دهد و گرفتار سازد . و در ضمن لغت سَبع نقل از رسالهٴٴ دلائل سبع و ضمن لغت سجن نقل لوح وبيان صريحي در اين معني ثبت است . ابن در بسياري از آثار بديعه موسي را به اسلوب قرآن ابن عمران نام بردند چنانچه در لوح براي شيخ محمد باقر اصفهاني است :  
" احضر بين يدي الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران في طور العرفان." و نيز در عدّه اي از الواح نام ابن در حق عيسي ذکر نموده و عيسويان را ملاء ابن خواندند چنانکه در لوحي که شرح حرکت کشتي از گالي پولي تا مقابل اسکندريه است : " اذاً حضر تلقاء الوجه احد من الّذين نُسبوا الي الابن بکتاب مبين فلمّا فضينا ختامه وجدنا منه روائح القدس من الّذي اشتعل بنار محبّة ربّک الرّحمن و قد اخذته جذبات الوحي ." و قوله : " قل يا قوم قد جاء الرّوح مرّةً اخري ليتمّ لکم ما قال من قبل ... ثمّ اعلم بانّ الابن اذا سلّم الرّوح قد بکت الاشياء کلّها ." الخ و در لوح رئيس است : " انّا وجدنا ملاء الابن اشدّ بکاءً من مللٍ اخري ."  
و درلوح براي شيخ سلمان است : " چنانچه ابن عرب در اين مطلب شرحي مبسوط نوشته ." انتهي مرادمحيي الدّين شهيرمذکور ضمن ح ي ي است که بدين عنوان مشهور است.
و در مقالهٴٴ سياح است قوله : " روايت ابن مهزيار چه شد ." الخ ابن مهزيار مذکور از روات اخبار شيعه به همين نام معروف ميباشد . و نيز در بعضي الواح که واقعهٴٴ ميرزا مهدي غصن اطهر ذکر شده وي را به لفظ ابن و به عبارت : " انّا فدينا الابن " آوردند . ودر لوح براي حاجي محمد ابراهيم قزويني که سؤال از ابن کرد مراد از ابن ميرزا محمد علي غصن اکبر و مراد از ابناء اغصان است . چنانچه در کتاب اقدس " کانّه ربّي احد ابنائي" ميباشد و شمّه اي از ابناء و بنات ابهي ضمن نام آسيه و غصن و غيرهما ذکر است . و از حرم دوم فاطمه به شهرت مهد عليا ميرزا محمد علي و ميرزا بديع الله و ميرزا ضياء الله و صمديه بر جا ماندند. و تنها از ميرزا ضياء الله نسلي نيست و امّا از نقطه طفلي به نام احمد بود که در صغر در گذشت و خطاب اي پسران من در کلمات مکنونه شامل همهٴٴ اهل بيان بلکه همهٴٴ بشر است و محض تغليب و ملاطفت همه را پسران خطاب کردند چنانچه در خطاب کتاب اقدس " هلّموا يا ابناء الغرور" مخاطبين عموم عيسويانند و تلويح به اين دارد که محض استغراق در غرور ابناء الغرور بايد خواند نه ابناء الله چنان که خود را ميستايند . و در شهرتهاي اقوام عرب و عبر که به نام اولاد جدّ يا جدّ اعليٰ به عنوان ابناء يا بنين جمع ابن چون بني هاشم و بني اميه و بني اسرائيل و بني يهودا خوانده ميشوند به همين طريق نام برده مراد تمام ذکور و اناث ميباشند و بر سبيل تغليب جمع ابن آورده ميشود . و عدّه اي از رجال شهير مؤمن به اين امر به کنيه مصدّر به ابن مذکور در الواح و آثار و معروف و مشهورند مانند حاجي ميرزا محمد تقي ابهري به نام ابن ابهر مذکور ضمن لغت ابهر و ميرزا عليمحمد بن ملّا صادق اسم الله الاصدق به نام ابن اصدق و سليل دخيل به نام ابن دخيل شهرت دارند . و در کتاب بدايع الآثار بيان حال عبد البهاء ست : " من طفلي داشتم سه چهار ساله بود وقتي خواب بودم به آهستگي در رختخواب من ميآمد." انتهي  
نام آن پسر حسين افندي مشهور است.  
ابن اَصمَع اصمعي به نام عبد الملک بن قُرَيب بن عبدالملک بن اصمع از معاريف علماء اسلامي متبحّر و مؤالّف در علوم عربي و شعر و اخبار در عصر خلفاء عبّاسي و از معاريف ادبا بود . در لوح خطاب به حاجي محد کريم خان است : " کما يضرَبُ بزرقاء اليمامه في حدّة البصر و بابن اصمع في سعة الرّاوية ." آَبهَر معمورۀ بزرگ مابين قزوين و زنجان که به شهرت ميرزا محمد تقي ابهري يا ابن ابهروخانواده شان و خاندان حاجي ميرزا عبد الرّحيم ابهري در تاريخ و آثار اين امر معروف گرديد و درلغت بهر ذکر است . و ابهر به عربي طرف کوتاه پر بال مرغان . اباهر جمع . در لوح سورة خطاب است قوله : " انّا اعطيناک اباهر القدس "  
و در خطابي است قوله : " ايربّ انبت اباهر الفلاح في جناحهم حتّي يطيروا الي اوج نجاحهم " اَبيونَه از قراء کاشان مرکزي دراين امراست که غالباً بياني بوده بهائي شدند و امثال آقا غلامرضا در آثار مذکورند .  
اتّحاد در نام وحدت ذکر است .  
اَتي در لوح رئيس : " فانظر ثم اذکر اذ اتي محمد بآيات بينات "  
و درلوحي در وصف حاجي ذبيح کاشي : " قد سمع و اجاب وخضع اذ اتاه الامرمن مشرق وحي ربّه مالک الوجود." اثاث متاع و کالاي خانه . در کتاب اقدس است :  
" لا ينفع النّاس ما عندهم من الا ثاث ." اثر در لوح طبّ است : قد قدّرنا لکلّ شيئي سبباً و اعطيناه اثراً کلّ ذلک من تجلّي اسمي المؤثّر علي الاشياء انّ ربّک هوالحاکم علي ما يشاء ."  
و در لوح رئيس : " اولئک اثرت فيهم کلمة الله ...انّ الّذي سمع ندائي لا يؤثّر فيه نداء العالمين" .  
و در کتاب اقدس است : " علي شأن لايري من ثيابکم آثار الاوساخ ." و در جواب سؤال شيخ سلمان از شعر مشهور شيخ سعدي : دوست نزديکتر از من به من است وين عجبترکه من از وي دورم.  
قوله : " بسم الله الابهيٰ يا من اردت اثري فاعلم اثري احاطت السّموات والارض و في مقامٍ کلّشيئي اثري لو انت من العارفين انّ السّماء اثر رفعتي والارض اثر سکوني ... قل سبحان الظّهور من ان ترتقي اليه اطيارقلوب العارفين کلّما ظهر في الملک عمّا بيناه لک انّه خُلق من اثر قلم ربّک و ما ينزل منه انّه سلطان الآثار و انّه خير عمّا تطلع الشّمس عليها فطوبي لک و لمن اراده من الله ربّک و ربّ العا لمين و امّا ما سئلت ربّک الغني المتعال فاعلم انّا ولو اردنا ان لا نردّ من سأل ولکن انت ترضي في نفسک بان يجري من هذا الاثرالّذي به علّق حيوة العالم علي ما تکلّم به احد من العباد قل سبحانک يا الهي عرّفني ما انت تريد انّي انا من العابدين ."  
در اينجا مراد از اثر مطلوب اثر قلمي بود و کلمهٴٴ استأثرت در رسالهٴٴ افلاکيه از حضرت عبد البهاء قوله : " فلمّا اشرقت شمسها بقوّتها النّاشرة الجاذبة علي الحقائق الکامنة في هوية الغيب فانبعثت وانتشرت وانتظمت واستفاضت واستنبأت واستأثرت بظهور االشؤون الربحمانية والآثار الصّمدانية ." از استئثار مصدر مزيد مأخوذ از اثر مصدر مجرّد به معني بر گزيدن و اثرة چيزي مخصوص خود اختيار نمودن است و مفاد چنين ميشود که به ظهور شؤون رحمانيه و آثار صمدانيه امتياز و برگزيدگي يافت و در لوح حاجي محمد کريم خان است :  
" آثر( برگزين و گرامي دار) من يذکرک عليک و قدّسه علي نفسک ." و قوله : " اَينَ من بني الخورنَق والسّدير و اين من اراد ان يرتقي الي الآثار." (کرۀ نار و فلک ) اثنان اثنينيت مصدر ساخته از اثنين به معني جدائي و بيگانگي استعمال
ميشوددر لوح اتّحاد است :  
"به شأني که اختلاف و اثنينيت و غيريت از مابين محو شود ."  
اثيم گناهکار و در قرآن در مواضع عديده متناسب با مبالغه مانند
ک  
کفّارٌ اثيم افّاک اثيم به معني گناه سرشت برابو جهل اطلاق گرديد و در کتاب معيار الفقه تأليف ميرزا محد علي شيرازي از خواصّ اصحاب حاجي محمد کريم خان کرماني که با معاونت و راهنمائي وي انجام داد به نکتۀ نامبرده تصريح است و معذلک حاجي مذکور خويش را اثيم ميخواند و امضايش را "العبد الاثيم کريم بن ابراهيم " قرارداد و درکتاب ايقان آيات سورة الدّخان از قرآن را که در مقام ذکر عذاب يوم رستاخيز و بيان سوء حال ارکان شرک و عناد همعصر نبوي ميباشد به مناسبت با همين نام و قرائن مقام بر او تطبيق گرديد قوله تعالي : "انّ شجرة الزّقّوم طعام الاثيم کالهل يغلي في البطون کفلي الحميم خذوه فاعتلوه الي سواء الجحيم ثمّ صبّوا فوق رأسه من عذاب الحميم ذق انّک انت العزيزالکريم." و دخالتي در اين تطبيق ميکند که شجرةالزّقّوم مذکور را آياتي چند در سورةالصّافات شرح ميدهند. قوله تعالي :
" اذ لک خير نزلاً ام شجرةالزّقّوم انّا جعلناها فتنةً للظّالمين انّها شجرة تخرج في اصل الجحيم طلعها کانّه رؤس الشّياطين فانّهم لآکلون منها فما لئون منهاالبطون ثمّ انّ لهم عليها لشوباً من حميم ." و وجه تناسب آيات سورة الدّخان به شأن حاجي خان به حسب نظر ايقان شايد علاوه بر ذکر نام اثيم و کريم و خطاب استهزاء آميز به عزّت ظاهريه اش آنکه سورۀ مذکوره به نام دخان است و شجرةلزّقّوم را باصفات و مشخّصاتي که دادند شباهتي با بوتۀ تنباکو و دخان ديده نميشود وگرنه چنين شجره اي و بدين نام هر چند برخي نوشتند که در بيابان گياهي به اين نام است و در برهان جامع به اين شگفتي مسطور است که اخبون و اخيون ميوۀ نبات صحرائي است مانند سر افعي و آن را در عربي رأس الافعي گويند وجود نداشته و ندارد و حاجي محد کريم خان با آنکه مولي و مقتدايش شيخ احسائي نظر به اينکه در آثار اسلامي وجه حلّيتي در حق شرب دخان نيست و در اينگونه موارد اصل عدم جواز است و نظر به اينکه آيات و آثار دالّ بر لزوم احتراز از امور مضرّه به صحّت بدن شامل دخان نيز هست شرب آن را روا نميداشت معذلک معتاد بلکه مداوم به دخان بود و شايد به اين تدبير ميخواست خود را در انظار مجتهدين از پيروي عقيدت و آئين شيخ بري دارد و توان گفت که در آيات مذکوره شجرة الزّقّوم را مناط عذاب قرار داده و مستفاد چنين است که همانا زقّوم طعام اثيم ميباشد يعني از جهت شدّت اعتيادش گوئي به آن تغذّي مينمايد چون جرم روغن و چرک جوشيدن آب جوش در شکم و شايد علّت ذکر بطون به حال جمع آن باشد که پيروان دراين عمل تأسّي ميجستند. بگيريد اثيم را و به ميانهٴٴ دوزخ بکشيد در بالاي سرش از عذاب آب جوش بريزيد و بِچَش تو که عزيز کريمي و مفادّ آيات صافّات چنين است که آيا اينهمه نعم بهشتي پيش آورد بهتر است يا شجرۀ زقّوم که ما آن را گوئي بليهٴ ظالمان و کافران قرار داديم همانا آن درختي است که در ته دوزخ بيرون ميآيد شکوفه اش گوئي سر شياطين است که از آن خورند و شکم پر کنند و بر بالاي آن آب جوش ريخته بياکنند . واين تقريب به تأويل مذکوردرايقان است . و شمّه اي در ضمن نامهاي زقّوم و دخان و کريم و غيرها است. اَجَّجَ تأجَّجَ بر افرخت . در خطابي درحق زين المقرّبين است : " واتّبع ندائک بتلبية تأجَّجت بها نارمحبّتک في الکبد و الاحشاء. و در خطاب وصاياي عهد است : " اجّجوا نيران محبّة الله . " الخ آتشهاي محبّة الله بر افروختند . اِجتراح عربي ارتکاب گناه . در زيارت جامعهٴٴ صغيره است قوله : "ولکن لمّا فرض علي العبد ثناؤکم فقبل اجتراحاتي عليکم و ذکري في مؤبقاتي في محضرکم ." الخ يعني چون خداي تعالي ثناي شما را بر بنده فرض قرار داد پس ارتکاب گناهم در مقابل شما و ستايشم از جمله مهلکاتم را در محضر شما پذيرفت . مراد اين که ذکر و ثنايم در مقابل ذوات الهيهٴ شما اظهار وجود و عين عصيان است ولي خداوند به علّت مذکور عفو فرمود . و نيز در ضمن نفرين نامه اي در شيراز در حق سامري و عِجل و خوار و ديگر معاندين از شيخيه است قوله : " و لئلّا يجترح علي " الخ يعني تا آنکه بر روي من گناه و ذکر سوئي مرتکب نشود . و نيز در صلوة مبسوط يوميه است : " اجتراحاتي ابعدتني عن التّقرّب اليک " اِجتِناب در ضمن نام جنب ذکر است اجَمَة عربي نيستان و بيشه اَجَم اُجُم آجام جمع اُجُم دژ آجام جمع. در شرح کوثر است :  
" ثمّ تلاحت واستلاحت بهما آفاق سماء البهاء في اجمة للّاهوت "  
و در توقيع به محمد شاه است : " اجمة الجبروت " و اين به نوع تشبيه واستعاره ميباشد که قُوا و جواهر انبوه عوالم لاهوت و جبروت را به نيستان و بيشه يا حصن تعبير فرمودند . اَجواء در جواء ثبت است . اِحترق اين ريشه (حرق عربي ) به معني به آتش نمودن و زدن و سوختن است و لوح معروف " قد احترق المخلصون " صادر در عکا براي  
حاجي سيد علي اکبر دهجي در بحبوحهٴٴ معارضت سيد محمد اصفهاني ازلي و رفقاي هم حبسش در تاريخ ظ ح ق تفصيل داده شد و آغاز آن لوح خطاب به سيد مهدي دهجي چنين است : "ان ياسمي قد حضر لدي الوجه ما انشأه ابن اخيک في ثناء مولاه و عرفنا منه الشّوق والاشتياق و نزلنا له ما يحدث به الشغف والاحتراق في حبّ الله مالک يوم الطّلاق طوبي لمن يقرء و يتفکّر في ما نزل من لدي الله المقتدرالقدير بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق ... ان يا علي قبل اکبران اشکرالله بهذاللّوح الّذي تجد منه رائحة مظلوميتي و ما انا فيه في سبيل الله معبود العالمين لو يقرؤه العباد طرّاً و يتفکّرون فيه ليضرم في کلّ عرقٍ من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين  
اَحشاء جمع حشاء امعاء و اعضاء داخلهٴٴ شکم در خطاب وصاياي عهد است : " و اجَّجوا نيران محبّة الله بين الضّلوع والاحشاء اِحصاء مصدر عربي به معني شمار کردن و به شمار آوردن. لا يحصي شمار نشدني و بيشمار . در مناجاتي در خطابي است : " و آيات ملکک مقدّسة حقايقها کما هي عن احصاء اهل الثّناء ." احمد در ضمن محمد ثبت است .
اخ - اخت در آثار و آيات نقطه محض اظهار ملاطفت و خضوع ميرزا محد علي قزوينيازحروف حي وبعض ديگررا نيز به عبارت يا اخي خطاب کردند و در بعضي از الواح ميرزا يحيي و ديگر برادران به عنوان "اخي" تکرار ذکر يا فتند چنانچه در لوح خطاب به صدردولت عثماني است قوله : " والد براي يکي از اخوان که کبير بود در طهران ارادۀ تزويج نمود" انتهي و به حسب قرائن مراد حاجي ميرزا رضا قلي ميباشد . و در کتاب ايقان هم محض تحبيب و تقريب خطاب " اي برادرمن" است و نيز لفظ اُخت به نوع اطلاق يا مضاف مقيد در آثار و الواح بارها استعمال گرديده و عدّه اي از مشاهير نسوان به اين عنوان معروف شدند و در رسالهٴٴ الغين است : " اللهمّ انّک لتعلم من ادعي حکم الولاية و اختيها او حکم النّيابة المنصوصة او حکم القرآن بمثل ما انزلت علي محمد رسولک او حکم الوحي بمثله ليکفر في الحين و ما انا قلت و لا يقول ." الخ
و مراد از دو اخت دو نظير و همتاي ولايت يعني نبوّت و رسالت است و اين بيان متعلّق به سنين اوّليهٴ امر و ايام تقيه و حکمت ميباشد و فقهاء و علماي اسلامي مدّعيان هر يک از اين امور را تکفير ميکردند و آن حضرت هيچيک از آن القاب و دعاوي را بر خود نگذاشته بودند و فقط فيض و تعمتهاي فائضۀ بر خود را بيان ميکردند و نيز در زيارت جامعهٴٴ صغيره است :  
" السلام عليکم يا اهل المشية واختها . "
و در لوح خطاب به شيخ اصفهاني نجفي است : " حسن مازندراني حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادندو به يکي ازاختهاي اين مظلوم که من غيرجهة اعرا ض نموده سپردند الله يعلم ما ورد علي الواحه و آن اخت ابداً با ما نبوده ايشان در محلّه اي و اين مظلوم در محلهٴٴ ديگر ساکن ولکن محض عنايت و شفقت چند يوم قبل از حرکت نزد اووالده اش رفته که شايد از ايمان بياشامند و به آنچه اليوم سبب تقرّب الي الله است فائز کردند حق ميداند و شاهد و خود او گواه که غير اين به هيچ خيالي نبوده و نيست تا آنکه الحمد لله فائز شدند به طراز محبّت مزين گشت ولکن بعد از اسيري و هجرت ما از عراق به آستانه ديگر خبري از او نرسيد و بعد از تفريق در ارض طاء با جناب اخوي ميرزا رضا قلي ملاقات نشد و خبري از او مخصوصاً نرسيد و در اول ايام کل در يک بيت ساکن بوديم و بعد آن بيت در جريمه به قيمت نازلي رفت و فرمانفرما و حسام السّلطنه اين دو برادر خريدند و قسمت نمودند وبعد ازاين حادثه ما بين ما واخوي تفريق حاصل ايشان به در مسجد شاه و ما در دروازه شميران ساکن ولکن از اخت از بعد من غير جهت آثار عناد ظاهر اين مظلوم به هيچ وجه سخن نگفته الّا آنکه بنت اخوي مرحوم ميرزا محد حسن عليه بهاء الله و سلام الله و رحمته که مخطوبهٴٴ غصن اعظم بوده او را اخت اين مظلوم از نور به خانهٴٴ خود برده و به مقرّ ديگر فرستاد جمعي از اصحاب و دوستان از اطراف شکايت نمودند چه که اين امر بسيار عظيم بود موافق رأي هيچيک از اولياء واقع نشد عجب در اين که اخت او را به محلّ خود برده و ترقّيات داده و به مقام ديگر فرستاده معذلک اين مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر آن که مخصوص تسکين احباب يک کلمه اظهاررفت و حق شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقيقت بوده و به راستي گفته و احدي از اولياء اين اطراف گمان نميکردند که از اخت چنين امري که خلاف حميت و محبّت و دوستي است واقع شود بعد از ظهور اين امر سبيل را مقطوع ديدند و عمل نمودند آنچه را که کل ميدانند و ميدانيد ديگر معلوم است که چه مرتبه حزن از اين عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به ميرزا يحيي پيوست و حال مختلف شنيده ميشود و معلوم نيست که چه ميگويد و چه ميکند نسأل الله تبارک وتعالي ان يرجعها اليه و يؤيدها علي الانابة لدي باب فضله انّه هوالعزيز التّواب وهوالمقتدر القهّار ."
و نيز قوله :
" و کذلک بعضي از منتسبين در ارض طاء يکي از اماء الله که به اخت معروف علم نفاق بر افراخته در اول امر با ما نبوده و از امر آگاه نه الوان دنيا و زخرفش او را اخذ نموده به شأني که آنچه مخصوص دوست بود به دشمن داد معذلک ما ستر نموديم و به حبل اصطبار تمسّک جستيم ولکن آن غافله از عمل خود خائف شد و جهرةً بر اعراض قيام نمود به قسمي که نفوس را برانگيخت که مابين عباد در تضييع امر الهي تشبّث نمايند اين امور قابل ذکر نبوده و نيست ولکن نظر به اطّلاع شمّه اي از درياي بغض و عناد ذکر شد و از حق ميطلبيم کل را آگاه فرمايد بر آنچه که سبب ارتقاء و ارتفاع و جود است و مستقيم دارد به شأني که نعاق ناعقين و ضوضاي مريبين او را از بحر بيان مقصود عالميان منع نکند و محروم نسازد شصت سنه از عمرش رفته و الي حين قادر بر قرائت لوحي نه سوف يظهر الله خافية صدرها و و خائنة نفسها."
و کلمهٴٴ عربيهٴٴ جريمه به معني گناه بزرگ و جنايت در عرف فارسي متداول الاستعمال بود که ميگفتند حکمران فلان را جريمه کرد مراد آن که بهر جرم مجازات مالي نمود و دراينجا اشاره به واقعهٴٴ هدف کردن بابيان ناصرالدّين شاه راست که خانه به فروش رفت و قيمت داده شد تا از حبس رها گشتند و هفتاد لوح مذکوررا که براي منتسبين از اهل نور و غيرهم بواسطۀ حسن نام زائر نوري از بغداد فرستادند در سالهاي بعد ميرزا فضل الله بن ميرزا محمدحسن اخ اکبر نامبرده در جعبه در محلّي مدفون و مکتوم يافته بهر خويش نگه داشت .
و مراد از اخت منفور مذکور حاجيه خانم بزرگ مشهور خواهر مهتر مادر اند رايشان و خواهر ابويني حاجي ميرزا رضا قلي است و بنت مخطوبهٴٴ مذکوره ميرزا محد حسن شهربانو خانم نام داشت و بيان واقعهٴٴ مسطوره که دختر بزرگ نامبرده ميرزا محمد حسن در صغر سن نامزد غصن اعظم بود و در سنين بغداد کس به ايران فرستاده خواستند و حتّي رسوم شال و انگشتر کنند و حاجيه خانم بزرگ مخصوصآ و بعضي ديگر محض تحفّظ خود در آن ايام پرخطر مانع شده اور به حفيد ميرزا آقا خان صدر اعظم نوري دادند در طي مواضيعي ضمن همين کتاب مسطور ميباشد و غصن اعظم بعد از صعود ابهي خطابي مفصّل براي دلالت عمهٴٴ نامبردۀ خود فرستادند و او به امين الاطبّاء رشتي ازلي داد تا ردّي نوشت و از ناحيهٴ ازليان به طبع رسيد و در ضمن ع م م ذکري است .
و اخت ديگر اصغر ازو نيز در آثار ذکر يافت و از آنجمله قوله :
" اخت صغري ورقۀ طوبي فاطمه خانم ان يا اختي " الخ
و مراد از اخت مسطور در مواردي ديگر از الواح قوله :
" من زارالاخت والمسيح بِرَي کمن زارني . "
و در لوحي ديگر قوله :
" بسمي العليم الخبير يا ارض الطّاء ياد آور هنگامي را که مقرّ عرش بودي و انوارش از در و ديوارت ظاهر و هويدا چه مقدار از نفوس مقدّسۀ مطمئنّه که به حبّت جان دادند و روان ايثار نمودند طوبي از براي تو و از براي نفوسي که در تو ساکنند هر صاحب شمّي عرف قميص را از تو مييابد و از تو پديد آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه چوشيده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمايم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قميص از تو قطع نشده و نحواهد شد ما ذکر مينمائيم تو را و مظلومان و مظلوماتي که در تو مستورند انّما نذکر اختي اظهاراً لعنايتي و ابرازاً لوفائي . به مظلوميت کبري به حق راجع شد ما اطّلع بذلک الّا علمي المحيط اي ارض طاء حال هم از فضل الهي مقرّ و محلّ دوستان حقّي طوبي لهم و للّذين هاجروا اليک في سبيل الله مالک هذااليم ابديع ."
و نيز در يکي از آثار خطاب به آقا جمال بروجردي مورّخ 27 شهر جمادي الاولي قوله :
" اين سنه چند مصيبت واقع شده و در اين آخر خبر اخت در ظاهر به ساحت اقدس معروض افتاد في الحقيقه مظلومه بوده و سرّاً بر او وارد شدآنچه که غير از حق از احصاي آن عاجز است طوبي لها و بهائي عليها بما صبرت في الله و حملت الشّدائد في سبيله المستقيم ."  
و قوله :
" حضرت اخت 66 روحي لتربتها الشّريف فداء و استدعاي اين خادم فاني آنکه يومي از ايام آن حضرت مخصوص از جانب اين عبد آن قبر مطهّر را زيارت نمائيد طوبي لنفسٍ استقرّت في جوارها و سکنت في حولها عليها بهاء الله و بهاء ملائکة المقرّبين ."
اخت ابويني مسمّاة به ساره خانم مدفونه در قصبهٴٴ عبد العظيم ميباشد .
اختر واژۀ فارسي به معني ستاره درفش وطالع وفال نيک و
نام جريدۀ فارسيه در اسلامبول دراواخر ايام ابهي به مديريت محمد طاهر اصفهاني بود که به تحريک جمعي از مخالفين مجتمع در آنجا تعرّض به امر بديع و هل بهاء مينمود و در الواح و آثار بارها به سوء ذکر ياد شد منها خطاباً لعندليب لاهيجي است :
"در بارۀ اختر ذکر نمودي به عناويني ظاهر شده که شبه ومثل نداشته و ندارد به دَراهم نالايقه و آمال لا تغنيه عمل نمود آنچه را که حقيقت وجود نوحه نمود " الخ
کلمهٴٴ لا تغنيه که به صورت ظاهر جملهٴٴ فعليه ملحوق تاء تأنيس شده با اين که تاء مذکور اختصاص به اواخر اسماء دارد توان به نوع فعل غائبهٴٴ متّصل به ضمير مفعول غائب عائد به صاحب اختر خواند و آمال لا تغنيه يعني آرزوهائي که برايش سود ندارد ونيز توان جملهٴٴ منفي را در کلام به تمامها محکي به حال اسمي و صفت ملحوق به تاء تأنيث به معني غير مغنيه براي آمال گرفت .
و نيز در لوحي است :
" در ورقۀ اخبار اين کلمات مذکور قوله :
درتقلّب کاري بعضي ازمنفيان عکّا و تعدّياتي ازآنان بربعضي واردشده " الخ
و در لوحي ديگر است :  
" اتّخذوا الاختر لانفسهم معيناً و ناصراً لنشر مفترياتهم "
اخذ به معني که درعرف فارسي ميگويند خدا او را گرفت چندين
جا در قرآن به کمال قوّت وشدّت ذکر است قوله :
" فَعَصي فرعون الرّسول فاخذناهم اخذاً وبيلاً "
و قوله :
" انّ اخذه اليم شديد "
و در لوح رئيس است :
" و اذا اخذنا اانمرود بقهرٍ "
و ايضاً :
" طوبي لک بما اخذت روح البيان من راحة الرّحمن و اخذتک رائحة المحبوب "
اخِر بالاخره , در آخر در لوح به نصير است . قوله:
" تا آنکه بالاخره جسد منيرم را در هوا آويختند " اَخلاط خِلاط نام شهري درآسياي صغري در رسالهٴٴ دلائل سبعه است قوله "
" سيد محد اخلاطي استخراج نموده : يجيء ربّاً لکم في النّشأ تين" الخ اِخماد ضمن نام خمود ذکر است .

ادب در لوحي است :
  
 " اياکم ان تجاوزواعن حکم الادب و تفعلوا ما يکره عقولکم ورضاکم هذا ما اُمرتم به من اصبع الله المقتدرالقدير "

و در لوح دنيا است :
" يا حزب الله شما را به ادب وصيت مينمايم و اوست در مقام اول سيد اخلاق طوبي از براي نفسي که به نور ادب منوّر و به طراز راستي مزين داراي ادب داراي مقام بزرگ است اميد آنکه اين مظلوم و کل به آن فائز باشيم اين است حکم محکم که از قلم اعظم جاري ونازل گشته "
و ميرزا حسن اديب در تحت همين نام و در نام حسن ذکر است که وفاتش در 1338 هج – ق اتّفاق افتاد .
اَدِرنَه واقعات خطيرۀ مدّت چهار سال و کسري اقامت ابهي در آنجا که مرکز صدور الواح و آثار و ذهاب و اياب مؤمنين بود و سرّ امر ابهي و تفريق ميرزا يحيي ازل درآنجا وقوع يافت و نام رمزي ارض سرّ بدين رو با تطبيق به عدد حروف ابجدي ادرنه تقرّر يافت در تاريخ ظ ح ق ثبت است و بيان در عکس ابهي و نيز عکس جمعيتي در آنجا در محلّش مذکور است و ادرنه در لوحي به جزيرة الخضراء نيز ذکر است قوله :
" في ارض الّتي سميناه من قبل بالجزيرة الخضراء ومن بعد به ارض السّرّ"
که در ضمن لغت ح ض ر ثبت ميباشد و عنوان سجن بعيدو " مقرّلسّجن خلف جبال صخرمرفوع " و امثالها در بسياري از الواح صادرۀ آن ايام و بعدها مسطور ميباشد و اماکن و عمارات اقامت ابهي خصوصاً خانه اي که در آنجا اعلان امر صريح من يظهره اللّهي فرمودند معروف است و در يکي از آثار صادره به امضاء خ ا د م 66 چنين مسطور است قوله :
" از سنين توقّف درعراق تا حين که يوم سابع عشر شهر جميدي سنهٴٴ 1281 متتابعاً مترادفاً از سماء مشيت الهيه الواح بديعه نازل " الخ
و در آثار سادرۀ درآن سنين از قبيل رسالهٴٴ بديع که ضمن لغت ب د ع ذکر است و سور و الواح عربي بسيار که شمّه اي ضمن کلمهٴٴ اسم و آقا يکي از الواح کثيرۀ خطاب به منير ذکر است و غالباً در اثبات امر ابهي و احتجاج از طريق بيان و ردّ ميرزا يحيي ازل و پيروانش ميباشد و براي برانگيختن حسّ جديد ايماني وشجاعت نوين و شرح صدردر بابيان و تنفير از معاندان کمتر اثري يافت ميشود که اين مطالب در آن نباشد و اسلوب بيان تقريباً به اسلوب بيان نقطه و مشتمل جمل عربيه گاهي صورتاً مخالف با تراکيب متداوله است و چنانچه در ضمن لغات حجبات , حکمت تقيه و غيرها ثبت است در اوائل مماشات و مجارات فرموده همي ذکر بيان و مستغاث و مناعت آن امر ميفرمودند و اندک اندک پرده را برداشتندو اسقلال کامل شريعتي امر بهائي در آن سنين به منزلهٴٴ حملي بود که به قرب ولادت ديده ميشد و در لوح رئيس راجع به آنجا است قوله :
" قد خرج الغلام من هذه الدّيار و اودع تحت کل شجرو حجر وديعة سوف يخرجها الله بالحق ."
( خبر و پيشگوئي راجع به مستقبل روشن آنجا ست ) ... " احاط المشرکون به اهل الله و اوليائه و اخرجوهم من البيوت "
اِدريس در لوح بسيط الحقيقه قوله :
" اوّل من تدرّس بالحکمة هو ادريس لذا سمّي بهذالاسم و اورا هرمس نيز گفته اند و در هر لسان به اسمي موسوم است و در هر فنّي از فنون حکمت بيانات کافيهٴ وافيه فرموده اند ."
ادوارد براون پروفسور انگليسي استاد فارسي و عربي در دار ا لفنون کامبريج مخصوصاً در ادبيات دو لسان مذکور تعمّق و تبحّر حاصل کرد و در آثار بيان مطالعات بسيار نمود و با بابيان ملاقات و معاشرت و مراسلت بپيوست و درک ملاقات ابهي در قصر بهجي عکّا و ملاقات ميرزا يحيي ازل در ماغوسا قبريس به اواخر سنين 1308 هج. نمود و کتب بسيار به انگليسي و فارسي در ادبيات ايراني و بابي نشر داد و تآئيد امر بيان و اشارات و نکته گيري در امر بهائي کرد که از آن جمله کتابي به نام " کتاب نقطةالکاف در تاريخ ظهور باب و وقايع هشت سال اول از تاريخ بابيه تأليف حاجي ميرزا جاني کاشاني مقتول درسنهٴٴ 1268 هجري به سعي واهتمام اقلّ العباد ادوارد برون معلّم زبان فارسي دردارالفنون کمبريج از بلاد انگلستان تصحيح و طبع گرديد در مطبعهٴٴ بريل در لَيدن از بلاد هلند به طبع رسيد سنهٴٴ 1328 هجري مطابق 1910 مسيحي "
و در ظهر کتاب است " تلک آثارنا تدلّ علينا فانظروا بعدنا الي الآثار , بعد ازوفات تربت ما درزمين مجو – در سينه هاي مردم عارف مزار ماست." که به فارسي به مقدّمه اي از ناشر و نکته سنجيهائي طبع و نشر نمود و دقيقتر از آن کتاب سفر يکساله اش در ايران و نيز ترجمهٴٴ به انگليسي با نکته گيريهاي کتاب تاريخ جديد تۀليف ميرزا حسينخان همداني و به همين طريق نسبت به تاريخ مقالهٴٴ سياح و نيز رساله اي که محض نشر بعضي اسناد تازه بدست آوردۀ خود طبع کرد و مخصوصآ ترجمه و طبع کتاب هشت بهشت روحي و غيرها و از جانب مرکز ميثاق ابهي مقرّر گشت که بر آنها جواب وحلّ شبهه نگاشته گردد و از مابين آنچه شد تأليف آقا ميرزا ابو الفضل گلپايگاني که خواهر زاده اش اقا سيد مهدي با معاونت عدّه اي ديگر اکمال نمود و در ترکستان روسيه طبع گرديد و خطابي در اين خصوص است قوله :
" اي منادي پيمان نامهٴٴ شما رسيد و از مضمون نهايت مسرّت حاصل گرديد که الحمد لله بر خدمت قائمي و درعبوديت جمال ابهي همدم عبدالبهاء درخصوص جواب مجعولات ادوارد برون مرقوم نموده بوديد اين قضيه مهمّ است جواب لازم دارد البتّه به تمام همّت بکوشيد تا واضح گردد که اين تاريخ حاجي ميرزا جاني مسموم شده است و تحريف گشته و يموتيها با ادوارد برون متّفق شده اند ( مراد از کلمهٴٴ يموتيها ازليان است که بسا با تغيير کلمهٴٴ يحيي نام ازل به کلمهٴٴ مقابلش يموت يموتيها فرمودند ) واين مفتريات ودسائس را به ميان آورده اند باري به سرعت نهايت همّت لازم است . عبدالبهاء به آستان جمال ابهي تضرّع و زاري نمايد و شما را تأئيدات کافي شافي طلبد يقين است پرتو عنايت بتابد و توفيقات صمدانيه جلوه نمايد و عليک البهاء الابهيٰ ع ع "
و نيزدرکتاب بدايع الآثار شرح مسافرتشان به امريکا از بياناتشان منقول و مسطور است قوله :
" تاريخ حاجي ميرزا جاني را کم و زياد نموده به کتابخانهٴٴ پاريس و لندن فرستادند يحيائيها او را با مفترياتي تحريک بر ترجمه و طبع نمودند او هم محض ترويج اغراض خود به طبع و نشر آن پرداخت ... من به او نوشتم تو اول کسي بودي از معلّمين و مؤالّفين اروپا که به ساحت اقدس مشرّف شدي اين امتياز را از دست مده ولي او نفهميد وقتي خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدايت به اشدّ اشراق بتابد."
و نيز در کتاب مذکور کيفيت حضورش به محضرشان در پاريس ثبت و اين عبارت مذکور است :
" تاهنگام عزيمتش به رفتن که دستشان را بوسيد و با اظهار خلوص و خضوع رفت . "
اَديب به معني صاحب ادب وعالم ومتخلّق به علوم و فنون . ادب لقب ميرزا حسن طالقاني يکي ازايادي امرمشهوردر افواه بهائيان و کثير الذّکر در آثار مرکز عهد ابهي ازآن جمله :
" طهران جناب اديب عليه بهاء الله الابهيٰ
هوالله
اي منادي پيمان ... د ربدايت انقلاب ( انقلاب مشروطيت درايران) عبد البهاء به نهايت همّت کوشيد که ياران بي طرف مانند و خير دوجهت باشند ملاحظه شد که بعضي تأويل مينمايند و مداخله ميفرمايند و نتيجه آن است که حکومت بهانه نمايد و مادّه به عضو ضعيف ريزد و جميع احبّاي الهي را قتل عام کنند و واسطۀ صلح نمايند و به سبب اين قضيه حکومت نفوذ شديد يابد و اقتدار جديد نمايد جناب آقا سيد علي اکبر را احضار نمودم گفتم که آنچه خواستيم ياران را از مداخله منع نمائيم ممکن نشد بعضي مايل به مداخله هستند و اين نتايج مضرّه بخشد حال محض اينکه اين مداخله را منع نمايم ميخواهم که عبارتي در حق مرکز سلف نويسم اگر چنانچه بايد بايد و شايد قيام نمايد فبها والّا از قضاياي مسلّمهٴٴ امرالله است . به حضرت امام جعفر صادق گفتند که ما منتظر معصوم سابع بوديم و سابعهم قائمهم ميگفتند که چگنه شد که تحقّق نيافت فرمودند آن سابع منم ولي بدا شد خلاصه بمومي اليه گفتم که در قائميت امام جعفر ضادق بدا جائز بود حال اگر چنانچه بايد و شايد معمول نگردد بدا سهل است ."  
در خطابي ديگر به اوست :
" عبارت بي وفايان را به نفسي ازاحبّا حمل ننمائيد اين اخبار قبل الوقوع است آيد زماني که خود ظاهر و آشکار گردد و از براي نفسي شبهه نماند الحمدلله به عبوديت آستان ميپردازيم وهردلشکسته را مينوازيم جز عبوديت آستان مقدّس راز ونيازي نداريم و با هر خوش آهنگي درنغمه و آوازيم ."  
اِذ درعربيه به يکي ازوجوه سه گانه استعمال ميشود نخست ظرف
زمان گذشته که اضافه به جملهٴٴ فعليهٴ ماضيه ميگردد ودراين حال بسا که جمله مضافٌ اليها سقوط در کلام نمايد و به عوض از آن به تنويني به آخر اِذ درآيد و حرف ذال مکسور باشد و با دخال زماني بر اِذ به صورت حينئذٍ يا يومئذٍ در آمده و به همين ترکيب ملفوظ و مسطور شود و در کتابت حينئذٍ غالباً اختصار کرده حَ مينوشتند .
در قرآن است قوله :
" يومئذِ تُحَدِّثُ اَخبارَها ." و در کتاب اقدس است قوله :
" هذا ما اخبرناکم به اذ کنّا في العراق ."
دوّم تعليليه که علّت و سبب واقعه را بيان مينمايد .
در بيان در خطبهٴٴ افتتاحيه ضمن جملهٴٴ فارسيه است :
" اذ لم يزل متعالي بوده از اقتران بشيئي ."
و قوله :
"اذ اشباح المرايا لا يرجع الّا الي ما قد بدء "
و در قرآن است قوله :
" لن ينفعکم اليوم اذ ظلمتم انّکم في لعذاب مشترکون ."
سوّم فجائيه که افادۀ ناگهان برخورد به امري را ميرساند .
شاعر گويد :
استقدر لله خيراً و ارضينّ به
فهينما العسر اذ دارت مياسير
وبينماالمرء في الاحياء مغتبط
اذا هوالرَّمس تعغوه الاعاصير
و از نوع اوّل يعني اذ ظرفيه را ما ملحق ميشود و اذما بمنزلهٴٴ کلمهٴٴ واحدۀ ظرفيهٴ شرطيه قرارميگيرد ودو جملهٴٴ بعد ازآن که شرط و جزا ميباشند اگر فعل مضارعند مجزوم ميگردند واين احوال براي قلّت استعمال درآثارجديده غير مشهود وغير موجودند .
اِذا بر دو حالت استعمال ميشود حالت اوّلي اذا ظرفيه و در اين صورت غالباً متضمّن معني شرط و براي زمان مستقبل ميباشد .
در کتاب اقدس است قوله :
" اذا فزتم بهذاالمقام الاسني والافق الاعليٰٰ ينبغي لکلّ نفس ان يتبع ماامر به ."
و قوله :
" اذا اردتم الصّلوة ولّوا وجوهکم ... "
متبنّي گويد :
" و اذا اتتک مذمتي من ناقصٍ فهي الشّهادة لي بانّي کامل "
دوّم اذا فجائيه مانند بيت مذکور و درقرآن است :
" فالقيها فاذا هِي حية تسعي "
اِذعان مصدر عربي به معني اقرارو به معني رام و مطيع و خاضع  
شدن .  
در مناجاتي در لوحي است :
" الهي الهي لک الحمد بما جعلتني معترفاً بوحانيتک و مُقِرّاَ بفردانيتک
و مذعناً بما انزلته في کتابک الّذي به فرّقت بين الحق والباطل."
و در مناجاتي در خطابي است :
" وکلّ الاساطين من الحکماء اعترفوا واذعنوا لهذا ." الخ
اَذفَر عربي بوي خوش و نيز بوي ناخوش .
اِذن اجازه و رخصت.
در لوحي است :
" کذلک اشرق نير الاذن والارادة . "
و در لوح رئيس است :
" ولو ظهر منهم ما لا اذن ا لله . " الخ
اُ ذُن گوش آذان جمع .
در لوح به اشرف زنجاني ( شهيد ) قوله :
" فطوبي لاُذنک بما سمعت نغمة الله المقتدرالعليم الحکيم . "
و در لوح رئيس قوله :
" نتکلّم معک بلسان القوّة والقدرة بما مُنَعَت عن استماعه آذان المخلصين."
و قوله :
" اي اهل ارض نداي اين مظلوم را بآذان جان استماع نمائيد . "
و در لوح بشارات قوله :
" از کوثر بيان آذان امکان از قصص کاذبه مطهّر شود ."
اِذَن که بصورت اذاً هم نوشته ميشود به اصطلاح علم نحو جواب و  
وجزا است و چون بر فعل مضارع در آمده آن را منصوب ميدارد و ما بعدش جواب وجزاء ما قبلش ميباشد .

در کتاب اقدس است :
" اذآ يحلّ ما امسکنَ لکم ."
اَذان – ايذان – تأذين به معني اعلام .
از حضرت بهاء الله در سورة القلم :
" ان يا قلم اذّن بين الملاء القوم . " الخ
و ذکر اذان طبق دستور حضرت نقطه ذيل نام صادق در توقيعي است .
اَرامل عربي جمع اَرمَل و اَرمَلَه به معني بينوايان و زنان فقير .
در کتاب اقدس است قوله :
" ليصرفوها امناء الرّحمن في الايتام والارامل ."
و در خصوص يصرفون به حال جمع امناء ضمن نام قميص شرحي ثبت است و في الايتام به معني للايتام ميباشد .
و در لوح حکما است :
" وتمسّکوا بما ينتفع به العالم من الصّغير والکبير والشّيوخ والارامل ."
ارب در لوح "دعاء يدعوه محيي الانام في الايام" . است :
" فونفسک کلّ جوارحي و ارکاني يحبّ ان يصير اِربآ اِرباً في سبيلک . "
به معني عضو عضو و جدا جدا .
آرتَخشَستا پادشاه باستاني هخامنشي ايران. درکتاب مفاوضات نقل  
ازکتب مقدّسۀ بني اسرائيل به اين نام مذکور و يونانيان اَرتاکزِرِکسُز( ) نوشتند و هر دو شايد مفسر از نام اصلي اردشير و ارتخشستَر باشد .
اِرتِقاء مصدر عربي به معني ترقّي و بالا روي  
در لوح دنيا است :
" امروزهرآگاهي گواهي ميدهد بر اين که بياناتي که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از براي ارتفاع عالم و ارتقاء امم ."
و در لوح رئيس است :
" کما تري النّقطة انّها بعد ارتقائها الي المقام الّذي قدّر فيها يظهر الله بها نفسها ."
ارث در کتاب اقدس است :  
" قد قسّمنا المواريث علي عدد الزّاء "
تمام ترکۀ ميت پس از وضع مخارج مبينه و مستثنيات مذکور در کتاب بر چهل و دو سهم مضروب در شصت که حاصل 2520 و جامع کسور تسعه و رافع احتياجات به کسر در فروع سهام مذکور است قسمت ميشود و طبقات ورّاث هفت اند آغاز از ذرّيات و انجام به معلّمين منتهي ميگردد و لذا توزيع بر هفت صنف ميشود و سهم ذرّيات نه از چهل و دو است که با ضرب در شصت عدد ابجدي حروف نام مقت 540 بيرون مي آيد و سهم مابعد هشت الي سهم هفتم که سه ميباشد و از چهل و دو چيزي باقي نميماند و تقسيم بيان چنين ميشود و حضرت بهاء الله سهم ذرّيات را مضاعف يعني هيحده از چهل و دو قرار دادند و از هريک يک و نيم سهم کاستند چنانچه سهم بعد از ذرّيات شش و نيم الي سهم هفتم که يک و نيم است منتهي ميگردد .
در يکي از آثار خطاب به زين المقرّبين چنين مسطور است قوله :
" در باب ارثآنچه نقطۀ اولي روح ما سواه فداه به آن امر فرمودندهمان محبوب است آنچه از اولو القسمة موجود قسّموا بينهم اموالهم و مادون آن بايد به ساحت اقدس عرض شود الامر بيده يحکم کيف يشاء در اين مقام در ارض سرّ حکمي نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً به ورّاث موجوده راجع الي ان تحقّق بيت العدل و بعد از تحقّق حکم آن ظاهر خواهد شد ولکن المهاجرين الّذين هاجروا في سنة الّتي هاجر فيها جمال القدم ميراثهم يرجع الي ورّاثهم هذا من فضل ا لله عليهم ."
اين بيان در جواب زين المقرّبين قبل از صدور کتاب اقدس بود و اکنون در ضمن رسالهٴٴ سؤال و جواب مذکور در نام اقدس ثبت است .
اردبيل شهر قديم شهيردر آذربايجان از مهمّترين وقايع امر بهائي  
در آنجا که موجب نشر ذکرش در افواه و آثار گرديد واقعهٴٴ امين العلماء است چنانکه شهرت ايمانش در اين امر موجب التهاب غضب ملّاها خصوصاً حاجي ميرزا علي اکبر معروف گرديد و او را بر منبر براي تبرّي از اين عقيده فرستادند و او اخبار و آيات در باب منع و نهي از لعن خواند و بالاخره ملّاي مذکور تحريک کرده او را به سال 336 کشتند و محلّ قتل در خانه اش و هم مدفنش در آن بلد است.
اردستان قصبهٴٴ معروف قديم از مراکز بابي نشين سالهاي اوّليه  
بود و اکنون از مراکز پر جمعيت بهائي است که در محلهٴٴ باب الرّحي مجتمعند و در بسياري از آثار به عناوين صريح و يا رمزيهٴ " ارض الالف" و "اَر" و "اَرد" و "اَردس" خصوصاً خطاب به فتح اعظم و برادرش رفيع و پسرانش محمّد و شهاب و نيز رفيعا و پسرانش و نيز ملّا علي اکبر و ميرزا احمد و محمّدعلي و غيرهم و در ضمن لغت رحيم و وفاء ذکري است .
اردکان قصبهٴٴ معروف يزد از آغازاين امر مرکزي شد و نامش در
تاريخ و آثار تکرار يافت و موطن گروهي از مشاهير و شهداء شد که مقتل و مدفنشان مشخّص و مرتّب ميباشد و عدّه اي از مؤمنين آنجا بدين نام و و طريق در الواح مذکورند " خبّاز الاحديه اردک" و " حاجي محمد رضا اردک" " حاجي ابو الحسن اردک" " آقا علي اردک" " حاجي علي اکبر اردک"
اُردُن اُردُنّ و اَردَن نام اکبر انهار فلسطين بارها در اسفار تورات  
ودر کتاب يشوع و غيره ذکر شد و گويند يحيي بن زکريا مسيح را در آن تعميد داد و حوّاري در آن تعميد ميدادند و اين روز نزد مسيحيان و يهود تاريخي و متبرّک و مقدّس محسوب ميباشد و مسيحيان از آن نهر که نهر الشّريعه ميخواندند آب گرفته در ظروف نگهداشته پس از عود به وطن هديه ميکردند
در کتاب اقدس است :  
" قد اتّصل نهر الاردن بالبحرالاعظم والابن في الوادي المقدّس ينادي لبّيک اللّهمّ لبّيک ."
که علي الظّاهر مرادازبحراعظم امر ابهي و مراد از نهراردن امر مسيح ميباشد . ارديبهشت دوّمين ماه از سال ايراني که براي انطباق با عيد اعظم  
رضوان به ذکر وتوصيف درآثار بهائي اختصاص دارد.
ارسطو در لوح حکمت است :
" و بعده (افلاطون) من سمّي بارسطو طاليس الحکيم المشهورو هوالّذي استنبط القوّة البخاريه." الخ
اَرض در لوح حجّ بغداد است :
" فطوبي لک يا بيت بما اختارک الله و جعلک محلّاً لنفسه و مقرّاً لسلطنته و ما سبقک ارض الّا ارض الّتي اصطفاها الله علي کلّ بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفيظ." الخ
ارض شيراز است که در صورةالصبر ذکر ميباشد .
اَرَطِي دو قريه درمازندران به نام ارطي کفشگرکلا وارطي بورخيل  
محلّ سکونت جمعي از بهائيان مانند محد تقي همسجن ملّا عليجان شهيد شهير و پسرش ملّا آقاجان و شيخ عبد الحميد و پسرانش علي اکبر و يونس و احمد و ابو القاسم ديگر مشهدي رضا مشهدي عليجان شيخ محد تقي محمد جان مشهدي يعقوب وغيرهم .
اَرقَم عربي مار خطرناک با خط و خال سياه .
در لوح خطاب به حاج محد کريمخان است قوله :
" و لا تکن کالارقم اللضلاض "
اَرک فارسي قلعهٴٴ تو در تو و عمارات وسيعهٴٴ رفيعهٴٴ محصّنه مشتمل
بر برج و باروهاي مدافعه که در مراکز ولايات و ايالات ايران مخصوص اقامت حکمرانان و قواي سپاهيشان بود و ارک تبريز معروف است .
اريکه عربي تخت مجلّل مزين پادشاهي ارائک جمع .درزيارت سيد  
الشّهداء است :  
" و تبدل اريکة الاعتساف بکرسي الانصاف "  
اَرمُغان فارسي تحفه و سوغات و ره آورد .
در لوحي است قوله :
" ذکر ارمغان نمودند لوح ارمغان که از قبل در بارۀ جناب افنان عليه بهائي وعنايتي نازل صورت آن را اخذ نمايند يجد منه المخلصون عرف ارمغان الله ربّ العالمين و مالک العرش العظيم ."
اروپا در ضمن شرح حال ادوارد برون انگليسي ذکر شد که اوّل
اروپائي مرتبط به اين امر او بود و چون امريکا ارتباط يافت به واسطۀ بهائيان آنجا و مبلّغين ايراني که در ذهاب و اياب شدند عدّه اي در انگلستان و فرانسه ارتباط و اقامت پيدا کردند و بعضي از مبلّغين ايراني و آمريکائي مخصوص براي تزئيد عدّه و تکميل به فرانسه و انگلستان و بالاخره اطريس و آلمان رفتند و عدّه اي در آن کشورها به ايمان جديد و خدمت در اين امر قد برافراختند و ارتباط مهمّ و صريح در دورۀ مرکز و مبين امر ابهي خصوصاً پس از مسافرتشان به آن حدود تحقّق يافت که اوضاع آن مسافرت و واقعات ايام و اسماء و حوال بهائيان آن کشورها در کتاب بدايع الآثار و هم در نشريات ژلاتيني و ديگر اوراق و جرائد آن ايام ثبت ميباشد و فهرستي چنين است که بعد از انقلاب سياسي مملکت عثماني و انهدام بنيان آن دولت و تأسيس دولت ترک در سنهٴٴ 1909 ميلادي بعد از اقامت يازده ماه در حيفا به مصر رفتند و بيش از يازده ماه در آن مملکت ماندند آنگاه عزيمت سوئيس فرمودند و اول ورودشان به مارسيل 24 شعبان سال 1329 هج. ق. مطابق 19 آگست سال 1911 ميلادي اتّفاق افتاد و پس از چند يوم به سوئيس رفتند و به کنار درياچۀ ژنو در گراند هتل دو پارک ماندند و بهائيان از پاريس و لندن و ديگر بلاد و بسياري از بهائيان امريکائي مقيم سوئيس و جوانان محصّل ايراني به حضور رسيدند و چون ليدي بلامفيلد انگليسي تلگراف دعوت کرد در 13 رمضان مطابق 7 سپتامبر با ميرزا اسدالله اصفهاني و ميرزا باقر خان شيرازي و تمدّن الملک و خسرو رفته به ساحل ويکتوريا لندن رسيدند و مسس گروپر (
) اوتومبيل سواري خود را به اختيار آن حضرت گذاشت و ليدي بلومفيلد خانهٴٴ خود را براي مهماني و اقامت ايشان داد و خود با دختران در هتلي منزل کرد و در آن روزها مجالس و خطابه پي در پي شد از آنجله در کليسياي سيتي تمپل ( Temple City) با حضور سه هزار نفر و نيز در قديمي ترين و محترمترين کليسا با حضور بيش از هزار نفر خطابه فرمودند و مدّت توقّف درلندن 26 روزشد ودر سه شنبه سوّم اکتبر به عزم پاريس روانه شدند و درايام اقامت پاريس ميرزا اسدالله اصفهاني و ميرزا احمد و ليدي بلومفيلد و مس رِوِل ( Miss Revel) را به ملاقات بهائيان آلمان فرستادند و به مارسيل برگشتند و در هتل هلونيا وارد شدند و در هفتم دسامبر با کشتي پرتقالي به اتّفاق ميرزا اسدالله اصفهاني و ميرزا باقر خان شيرازي و ميرزا عزيزالله خان و تمدّن الملک عزيمت اسکندريه کردند و بعد از اقامت پنج ماه در رمله باز در ششم ربيع الثاني سال 1320 هج. ق.مطابق 29 مارچ 1912 ميلادي از رمله حرکت کردند و از اسکندريه با کشتي عازم امريکا شدند و همرهان شخص شوقي ربّاني و سيد اسدالله قمي و ميرزا محمود زرقاني و ميرزا منير زين و دکتر فريد و خسرو بودند و حتّي در ناپولي براي سير و تفرّج پياده نشدند و براي علّت و مصلحتي که پيش آمد شخص شوقي ربّاني با خسرو به حيفا عودت کردند و ايشان با ديگر همرهان به امريکا رفتند و در مراجعت از آن کشور باز در چهارم محرّم 1331 مطابق 13 ديسمبر 1912 با ميرزا احمد سهراب و سيد اسدالله قمي و ميرزا محمود زرقاني با ليور پول وارد شدند و روز هفت محرّم مطابق 16 ديسامبر با همرهان مذکور و مسيو دريفوس وآقا احمد يزدي ومسس فريزر( Mrs. Frazer) ومس هريک (Miss
Herrick ) به لندن رفتند و روز 28 محرّم مطابق 16 ژانويه عودت به لندن نمودند و روز 13 صفر مطابق 21 ژانويه از انگلستان به سوي فرانسه رفتند و به استتگارت وارد شدند و روز 30 ربيع الثّاني 18 آپريل به سوي بوداپست رفتند و در روز دهم جمادي الاولي اوّل مي 1913 به پاريس برگشتند و روز هفت رجب 12 جون از پاريس براي حيفا حرکت کردند و روز هشت رجب 13 جون در مارسيل وارد کشتي شدند و در آن سفرها مراسله و تلگرافهاي پياپي به شرق و غرب همي کردند چنانچه از اقياتوس در حاليکه به امريک ميرفتند در نامه خطاب به ابن ابهر در طهران چنين فرمودند :
" زيرا ميرزا منير را ناخدا و طبيب کشتي به بهانهٴٴ رمد چشم از شهر ناپولي اعاده به اسکندريه نمودند ."
.و تلگرافي به غلامعلي دوا فروش طهران :
" رسيديم به وينا ديشب در جمعي از طالبان حقيقت صحبت شد به همه جا خبر دهيد - 12 جمادي الاولي 1331 .
و تلگرافي ديگر به غلام علي دوا فروش طهران ايران :
" با سرورالهي بر گشتيم پاريس . عباس 28 جمادي الاولي 1331 "
اَروُم اَروُمه به عربي بيخ و ريشۀ د رخت اروُم جمع .
در ضمن خطاب شهير به بهائيان خراسان است :
" وَاستأصَلَ اروُمُهُم واقتلع جُرثومُهم ."
استأصل را به تطبيق با جمل ديگر در معني لازمي استعمال فرمودند يعني از بيخ برآمد ريشه هايشان و از جاي کنده شد اصل وعنصرشان .
اُروُميه يا ارميه و در اين عصر به نام رضائيه شهري معروف در  
آذربايجان ايران از شخص نقطةالبيان در آنجا اموري مهمّ نقل يافت که به تفصيل در تاريخ اين امر ثبت است و از همان ايام گروهي بابي بر جاي ماندند و در حدود سال 1290 هج.ق. قريب پنجاه تن ازلي ميزيستند و ملّا محمود و عليقلي نام وکيل تبليغ ميکرد و نيز جمعي از اهل بهاء بودندو در آن ميان حاجي ملّا امام ويردي شهرت داشت که در تاريخ ثبت ميباشد و از توقيعات صادر در آنجا است قوله :
" هوالله الجواد الوهّاب بسم الله الرّحمن الرّحيم الحمد لله الّذي اختصّ احبّائه بالبلاء جزاء بما وعد لهم من جزيل الآلاء فللّه الحمد حمداً يحبّه و يرضاه و کان ذريغة بالوصول الي طاعته و لقاه فللّه اصبر و عليه اتّکل و اليه اشکو بثّي و حزني و کفي بالله ولياً وکفي بالله نصيراً چند صفحه قرطاس قبل نوشته شد انشاء الله رسيده حال تحرير که شب بيست و چهارم شهر الله الحرام است للّه الحمد نعمت صحّت برقرار است و هنوز فرجي ظاهر نيست الّا آنکه دستخطّي از شاه رسيد اظهار التفات بيشمار نموده اند تا بعد چه مقدّر شود و حکمي هم به يحيي خان حاکم ارو ميه شده ظاهر قبول نکرده ولي هنوز محقّق نيست تا بعد چه ظاهر شود دو صفحه به خط شريف ملاحظه نموده عدد 60 را نگاه داشته تا 40 هرگاه گرفته شد مع 50 رسيد را بعد خواهم نوشت از سفر والده اطّلاعي بهم نرسيد ظاهر که هنوز محقّق نشده سفر ايشان هر قدر بخواهند وجوه بدهند و از بابت سيد 22 بردارند در کلّ امور مراقب احوال اهل خانه باشند همين صفحه را به نظر ايشان برسانند بعد گرفته نگاه دارند بر ملا نعمة الله و دوستانش سلام حق باد والسّلام خيرکلام ."
اَزر عربي کمر - اُزور جمع .
در خطاب وصاياي عهد :
" واشدُد ازوُرهم بقوة نافذة من جبروت تجريدک ."
اَزغَند قريهٴ بزرگي درخراسان بواسطۀ شهرت آقا ميرزا احمد و آقا سيد  
حسين ازغندي در تاريخ و آثار اين امر شهرت يافت . در لوحي  
به پسر آقا ميرزا احمد مذکور است قوله :  
ج ع " بسمي النّاطق العليم يابن ازغند عليک بهاء الله قد حضر کتابک لدي المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدي العرش انزلنا لک لوحاً تعطّرت بمدائن العلم والعرفان انّ ربّک هوالعزيزالمنّان قد اقبلنا اليک من شطرالسّجن فضلاً من لدنّا انّ ربّک هوالعزيزالوهّاب انّا نوصيک والّذين آمنوا بالامانة والدّيانة والصّدق والصّفا طوبي لعبد عمل بما اُمر به في کتاب الله ربّ الارباب اسمع النّداء من شطر عکا انّه لا اله الّا هوالمقتدرالمحتار طوبي لابيک ثمّ طوبي له انّه اخبر عبادي بظهوري قبل اظهاري انّ ربّک لا يعزب عن علمه من شيئي انّه هوالعزيزالعلّام انّا ذکرناه في الصّحيفة الحمراء ." الخ
و در لوحي ديگر است قوله ج و ع :
" انّا بعثنا منالخاء من بشّرالنّاس بهذالظّهورالّذي به نادي المناد الملک لله العزيزالحميد قد اظهرنا الاحمد ازغندي و بعثنا المحمد فروغي ليبشّر اهل الارض والسّماء بهذالنّورالسّاطع المبين انّا ذکرناهما من قبل بآيات قرّت بها ابصارالعارفين ."  
ازل ازل به معني قِدم و بي آغازي و ما لا اوّل له .
ازلي با ياء نسبت به معني قديم و موجود بي آغاز و استعمال ازل و ازلي بدين معني خصوصاً در آثار عرفا و حکما مصطلح و بسيار است و ازليه با ياء نسبت و تاء مصدريه همانند ابديه و قدميه گفتند و در خطب نهج البلاغه تکرار يافت و در مناجاتي از نقطةالبيان است قوله :
" قد شهدت به علي نفسک في ازل الآزال ... و تکبّرت بازليتک علي علوّ کبريائک ... امّا بعد فقد طلع انوار صبح الازل في ظلمات اللّيل الاليل ... و لا شکّ ان کلّ ما نزل من مبادي العلل و انوار صبح الازل يتحمّل في المعني تحمّل عمق الاکبر ." الخ
و در صحيفة العدل است قوله :
" تا آنکه از فيض ازلي و نفحات شمس ابدي در هيچ شأن محجوب نمانند . " الخ
و بدين اسلوب در توقيعات و آثار بياني به کثرت و همچنين در الواح وآثار بهائي مخصوصاً وفق کلام حضرت علي اميرالمؤمنين ع در حديث مشهور کميل " نورٌ اشرق من صبح الازل ." اين کلمه در فروع و ترکيباتش درعوالم معنويهٴ الهيه و طلوعات عالم معاني و ارواح اطلاق گرديد از آن جمله در کلمات مکنونه است :
" کنت في قدم ذاتي و ازلية کينونتي عرفت حبّي فيک خلقتک ."
و "خطبة الشّهادة الازليه." نام وشهرت يکي ازآثار قدّوسيه است که بعد از ايام تاريخيهٴٴ بدشت براي جناب ملّا حسين بشرويه از مازندران به مشهد فرستادند تا با اصحاب روي بدان سو بيايد ودر هامش نسخهٴٴ معتمده اي از آن به خط ملّا علي اکبر اردستاني مشهور چنين نوشته ديدم :
" نوشته اي که حضرت قدّوس از شاهرود به مشهد نوشتند به جناب باب الباب ."
و نيز ازل لقب و شهرت ميرزا يحيي معروف به مناسبت انطباق عددي آن دو کلمه با هم " به ملاحظۀ يحيي با سه يا ء قبل از اعلال " ميباشد چنانچه پيروانش به نام ازلي مشهورند .  
ازمير بندرمعروف ترکيه درمديترانه واقعه اي است سفينهٴٴ مرکب
ابهي و همراهان هنگام عبور از ادرنه براي عکا و واقعهٴٴ  
ميرزا آقا منير کاشي در آنجا در تاريخ ثبت است و محلّ دفنش در آن بلد معلوم نشد و سکنهٴٴ بلد در آن ايام را 130,000 آورده اند و نام ازمير در آثار اين امر مذکور آمد از آن جمله در لوحي است قوله :
" و جَرت الفُلک الي ان استقرّ امام مدينة سمّيت بالازمير حضر تلقاء الوجه اسمنا المنير و کبّ بوجهه الي رجل الغلام اراد ان يفدي نفسه للّه مکبّاً علي الرّجل و انّ ربّک بکل شئيي قدير لم يزل کان سائلاً ربّه هذالمقام المرتفع العزيزالمنيع قد قضي الله ما اراد و امرنا بخروجه عن الفلک فلمّا خرج روحه الي الرّفيق الاعليٰٰ تالله استقبله ملائکة المقرّبين و في ذلک اليوم ما انقطع النّزول والصّعود ." الخ
اَزهَر الجامع الازهر مسجد معروف قاهرۀ مصر که ارتباط اقا  
ميرزا ابو الفضل گلپايگاني شهير در دورۀ مرکز ميثاق ابهي با طلّاب آنجا در تاريخ و آثار مذکور و مخصوصاً شيخ فرج الله زکي و شيخ محيي الدّين مشهورند .
اسّس تأ سيس. بنيان نهادن .  
در لوح رئيس است :
" اسّس ارکان البيت من زبرالحديد ."
اُ سّ . اصل و بنياد ساختمان .
در کتاب اقدس است :
" و هوالاسّ الاعظم نزّلنا ه في الواح اخري ."  
که درضمن نام (ام) شرح مذکور ميباشد و الواح براي وحدت حقيقيه شان
واحدة ملاحظه شد و صفت اخري به حال مفردۀ مؤنّث آمد چنانچه در آيهٴٴ قرآنيه " ولي فيها مئآرب اخري ."  
اِستانبول پايتخت اخير شهيردولت آل عثمان دردورۀ بياني و هم
در سنين اقامت ابهي به بغداد سلطان عبالمجيد در آنجا به سلطنت و خلافت مينشست و سلطنتش در سال 1255 هج. ق. تا سال 1277 امتداد داشت و نفي هاي پي در پي و شدائد که به حضرت بهاء الله و عائله و اصحاب و مؤمنين در کشور عثماني وارد گرديد بعد از او در دورۀ سلطنت برادرش سلطان عبد العزيز واقع شد که از سال 1277 تا سال 1293 بر قرار بود و عزل و انتحارش در اين سال وقوع يافت و صدر اعظمش امين عالي پاشا چنانچه در ضمن (ع ل و) ثبت است در سال 1288 مرد و پس از عبد العزيز برادر زاده اش سلطان مرادبن سلطان عبدالمجيد چند ماهي سلطنت نمود و دچار اختلال دماغ شد و ناچار برادرش سلطان عبد الحميد به سلطنت و خلافت نشست و شدائد وارده بر مرکز عهدابهي در ايام او واقع گرديد و جمعيت اسلامبول را در آن ايام متجاور ازهشتصد و هفتاد و سه هزار نوشتند و سلطنتش تا سال 1328 بر قرار بود و در آن سال به هيجان حکومت ملّي خواهان معظّم مخلوع و به سلانيک ( Salonika ) برده شد و محمد رشاد خامس به سلطنت نشست تا بعد از جنگ و شکست دولت عثماني و متّفقينش عاقبت به سال 1923 ميلادي جمهوريت ترکيه به رياست آتاتورک قرار گرفت .
و لوحي در آغاز ورود به اسلامبول چنين صدور يافت قوله :
" هوالعزيزالباقي معلوم بوده که مسافران الي الله بعد از طي مراتب ما سواه به محل معروف که مشهور به استانبول است نزول فرمودند وتا حال از اهل آن جز تعارفات رسميه اثري مشهود نگشته تا بعد چه ظاهر شود و از خلف حجاب قضا چه امضاء گردد ولکن اشجار يابسه و ثلوج مجموده بسيار ملحوظ شد گويا اين مدينه را از ثلج بنا نهداه اند و دهر آن حرارت بيفسرد و برودت بيفزايد سمندر ناري شنيده شد که آتش علّت و سبب ظهور او گشته من لدن حکيم خبير ولکن سمندر ثلجي مشهود نگشته بود و حال از بدايع صنع صانع حيوان ثلجي بسيار ملاحظه شد تا بعد بيضاء قدرت ربّاني و ضياء دست سبحاني چه اظهار فرمايد والکل مقبوض في قبضته و معلّق به ارادته لا اله الّا هوالقادر القيوم و ديگر تا حال امري ظاهر نشد يعني سخني به ميان نيامد و بعد از گفتگو تفصيل ارسال ميشود و جميع در محلّ خود مستريح باشند تا وقتش و الوقت عند العزيزالمحبوب و جميع را ذاکريم ووصيت مينمائيم همه را که به ذکري از ذکرالله غافل نشوند و به حبّ ما سواه از حبّ او محتجب نمانند والسّلام علي من اتّبع الحق ."
و در لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله :  
" تفصيل وروداين مظلوم را درآستانه و اقوال واعمالش راذکرفرمودند ... هر نفسي از مدينهٴٴ کبيره به اين ارض توجّه مينمايد ... وازجهت ديگر دائرۀ سفارت ايران در مدينهٴٴ کبيره به تمام قدرت و قوّت به تضييع اين مظلومان مشغول انّهم ارادوا امراً والله اراد امراً آخر ... آيا نسبت سرقتي که از جانب سفارت کبري به رعيت خود داده ثمر و اثرش در ممالک خارجه چيست ... ولکن در ظهور اين فقره از قرار مذکور جناب سفير کبير معين الملک ميرزا محسن خان ايده الله در آستانه تشريف نداشتند ... و او ( ميرزا يحيي) خود به شطر علّيهٴٴ خود توجّه نمود ."  
و در لوحي ديگر راجع به اوضاع مخالفين مجتمع در استانبول چنين فرمودند قوله :
" در ارض سرّ مع ظهور مباهله و اعلاي کلمه سيد محمد اصفهاني نزد مشيرالدّوله عليه بهاء الله دويد و التجاء نمود از براي معيشت دو يوم شهريه خواست لعمرالله بذالک ناح قلبي و قلمي وارکاني و حال هم اصفهني موجود در آستانه مع رفيقش به تاراج اموال مشغول به شأني به نار حرص و هوي مشتعل که قلم ازذکرش عاجز و قاصر." الخ
و در سالياني بعد از صعود ابهي خطابي به بهائيان اسلامبول به تاريخ 1919 است قوله :
" تا حال نظر به حکمت کبري تبليغ در آن مدينه ممنوع بود حال بهار تبليغ با کمال حکمت بايد آن خطّه را زنده نمائيد .. پس به کمال حکمت بکوشيد ."
تمامت واقعات و امور مرتبطه به آنجا در تاريخ (ظ ح ق) و هم در موارد مختلفهٴٴ اين کتاب ثبت است .
اَساطين ارکان واعاظم جمع اسطون معرّب از اصل ستون فارسي
است .
در مناجاتي و خطابي است قوله :
" کلّ الاساطين من الحکماء اعترفواواذعنوابانّ عقولهم ذهلت عند ..."الخ
اِستَبرَق فارسي الاصل که بافته هاي چند لائي از ابريشم و  
گلابتون در قرآن به وصف لباس اهل جنّت تکرار ذکر يافت و در سورة القلم است :
" ان يا قلم فاخبر حورية الفردوس قل تا لله الحق اليوم يومک فاظهري کيف تشاء ثمّ البس استبرق الاسمآء و سندس البيضاء کيف تريدين ."
و در لوحي ديگر است قوله :
"وادّق من استبرق العنصريه "
و در لوحي ديگر :
" جنّت خلد را به انوار جمال تزئين نمائيد و به فرش سند س و استبرق قدس فرش نمائيد ."
و ذيل نام سندس هم ذکر است .
اِستجارَ در ضمن نام جوار ذکر است .
اِستجلال در ضمن نام جلال ذکر است .
اِستِخاره مصدر استفعال از خير به معني طلب و خواهش خير. و  
و استخارۀ از خدا بواسطۀ سبحه يا رقعه يا کتب و غيرها در مابين مسلمانان معروف است و در کتاب "مجمع البحرين" حديثي به اين مضمون نقل نمود که فرمودند اوّلاً ازخدا به تکرار مسألت الهام به خير بکن آنگاه مشورت کن که به زبان هرکه خواهد خيرت را جاري ميسازد و اساس منصوص دراين امر نيز در استخاره به استشاره ميباشد که در کتاب امر و خلق به تفصيل ذکر است .
اِستراباد شهر معروف شمالي ايران . اين شهر در دورۀ بهاء الله
مرکز بهائي شد که اعضاء آن ازبلادديگربراي کسب و تجارت و غيرها در آنجا مجتمع شده بودند ودر الواح وآثار مذکور گرديد از آنجمله قوله :
" استراباد جناب ميرزاعباس .

بنام خداوند يکتا

انشاء الله به عنايت رحمن از رحيق حيوان که به يد قدرت الهي مفتوح گشته بياشاميد کتابت در سجن حاضر و توجّه اليه طرف المظلوم الّذي دعا الکلّ الي الله المهيمن القيوم و صدر آن به اين کلمه مزين بود اللّهمّ انّي اسئلک من بهائک بابها ه ." الخ
اِستَقَرَّ ثابت و برجا شد .
در قرآن است :
" ولکن انظر الي الجبل فَاِنِ استَقَرَّ مکانه فسوف تراني ."
و در لوحي است :
" و يحشرک في فردوس الحبّ و يستقرّک في رضوان القدس ." که در جاي يقرّ استعمال شد .
اِستِمساک تَمسّک مصدر مزيد عربي به معني آويختن و تعلّق  
و تشبّث به شيئي .
در لوحي است :
" خذ کتابي بقوّتي و تمسّک بما فيه من اوامرربّک الآمرالحکيم يا محمد اقوال و اعمال حزب شيعه عوالم روح و ريحان را تغيير داده در اوّل ايام که به اسم سيد انام متمسّک بودند" الي قوله " تمسّک جستند "  
و در لوح ديگر :
" هذا کتاب من لدي المعلوم الي من تمسّک بالعلوم ."
و در مناجاتي است :
" اي ربّ انّه تمسّک بحبل مواهبک."
و در قرآن :
" فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقي لاَنفِصامَ لَها "
و قوله :
"والّذين يمسّکون بالکتاب ." الخ
اِستَطرَف در ضمن طرف ذکر است .
اِستَظَلّ در ظلّ ذکر است .
اِستَنِر امر مخاطب عربي از استناره .
در کلمات مکنونه است :
" مشکاتي انت و مصباحي فيک فاستنر به." به آن روشني گير .
اِستَهَلَّ به شدّت جاري شد .
درلوح به ناصرالدّين شاه است :
" قد استهلّ مدمعي الي اَن بلّ مضجعي ."
اشکم چنان فروريخت که بالينم تر شد .
اِستِواء مصدر عربي به معني استقرار .
در کتاب اقدس نقل از بيان است :
" ان ادرکتم ما نظهره انتم من فضل الله تسألون ليمنّ عليکم باستواء علي سرائرکم فانّ ذلک عزّ ممتنع منيع ان يشرب کأس ماء عندکم اعظم من ان تشربنّ کل نفس ماء وجوده بل کلّشيئي ان يا عبادي تدرکون ."
يعني اگر آن را که آشکار خواهيم ساخت دريابيد از فضل خدا بطلبيد که به استقرارش بر تختهاي شما بر شما منّت گذارد که اين عزّتي بسيار ارجمند و نادسترس ميباشد. بياشاميد جامي ازآب نزد شما افضل از آن است که به هرنفسي بلکه به هر شيئي آب هستي بياشامانيد اي بندگانم ادراک کنيد.
و مراد از ما نُظهره من يظهره الله موعود ميباشد و عدول از لفظ من به لفظ ما بر سياق آيات قرآنيهٴٴ " والسّمآء وما بناها" وغيرها محض ترفيع مقام آن حضرت از رتبهٴٴ بشريت عامّه است تعبير به لفظ متکلّم به اعتبار ظهور غيب در مقام مظهريت ميباشد و دو فعل تسألون و تدرکون به صورت خبري و درمعني طلبي است و کلمهٴٴ تُشرِبَنّ از باب افعال و جمع مخاطب مذکّر با نون مثقله است .
استُوارت مس اليزابت استوارت از بهائيان آمريکا در سال 1329
Miss.E.Stewart هج.ق. به عزم خدمت در بيمارستان صحّت بهائيان ايران از امريکا رسيد .
اَسَد از کلمهٴٴ اسد به معني شير درنده اسماء اعلام بسياري گرفته
شد که در تاريخ و آثار ذکرند چنانچه اسد آباد قصبه اي به مسافت 45 کيلومتري غرب جنوبي همدان واقع درغربي کوه الوند و ذکري در لغت( ج م ل) هست و در دورۀ بهاء الله جمعي از اهل بهاءدر آنجا بودند و مذکوردرالواح شدند مانند حاجي شاه محمّد و خانواده اش که در عکّا مشرّف به حضور گرديد و نيز درويش علي بود و لقب اسدالله را شيعيان از القاب و شهرت علي اميرالمؤمنين شاختند و پسران خود را تيمّناً و تبرّکاً به اين نام ميناميدند و مسمّيان به اين نام کثيري از مؤمنين به اين امر در الواح و آثار به کرّات مذکورند و اشهر از همه ميرزا اسدالله ديان خوئي است که از رجال مشهور صاحب ادّعا و آثار در بابيه و مقتول به دست آنان بود که ضمن لغت "خ ي ي" و "د ي ن" ذکري است .
ديگر حاجي اسدالله فرهادي قزويني متوفّي در سجن طهران ديگر ميرزا اسدالله خان وزير اصفهان و ميرزا اسدالله مبلّغ معروف اصفهاني که متّفقاً با ميرزا ابوتراب و حاجي ميرزا حسن سعادت به عکّا بهر زيارت رفتند و در ايران خدمتها دراين امر کردندو ميرزا اسدالله مذکور تبليغها نمود و بالاخره هشت سال قبل از صعود ابهي در عکّا مجاور کرديد و زوجه اش خواهر حرم مرکز عهد ابهي بود و چانچه تفصيل نام اروپاو امريکا ذکر است همسفر در اروپا و مبلّغ به امريکا گرديد و ديگر سيد اسدالله قمي که مخصوصاً در آثارشان در سفربه اوپا وامريکاودرضمن لغت حيات مذکور است وديگر ميرزا اسدالله اصفهاني که در سنندج به خدماتي دراين امر موفّق گرديد . ديگر خود ميرزا اسدالله معروف به فاضل مازندراني نويسنده است که درآثار دورۀ ميثاق مذکور ميباشد از آنجمله خطاب به حاجي آقا محمّد علاقه بند يزدي است قوله :
" چون آن رساله (سياسيه) در نجف ميان اسباب آقاميرزا اسدالله و آقا ميرزا عبدالحسين اردستاني به دست بي فکران ( بعضي از ملّا نماهاي نجف) افتاد اين را از براي ما اعظم گناه شمردند ." الخ
و شمّه اي ضمن نام عکّا ذکر است .
و در موضعي ديگر قوله :
" از قرار حوادث اخيرۀ حضرت فاضل محترم نحرير خراساني ايده الله
تکذيب اين بهتان فرمودند که اين دو شخص محض ترويج به اين ناحيهٴٴ مقدّسه آمده بودند نه فکري ديگر."
و در خطاب به آقا سيد نصرالله باقراف قوله :
" حضرت آقاميرزا اسدالله و آقا سيد عبدالحسين در نهايت انقطاع و فرط انجذاب به صفحات هند شتافتند که چندي در آنجا نشر نفحات نمايند و به خدمت امرالله پردازند ." الخ
و درضمن خطابي به ابن ابهر است :
" جناب آقا ميرزا اسدالله مازندراني را البتّه به صفحات عتبات عاليات بفرستيد زيرا عتبات استعداد پيدا نموده و به شخص محترم معلوم در آنجا نيز به کمال حکمت صحبت دارد ."
و آقا شير علي کاشي از بهائيان معروف نيز در الواح و آثار مذکور است قوله:
" يا شير قبل علي الحمدلله به الواح بديعهٴٴ منيعه فائز شدي ." الخ
اِسراف افراط و تبذير . در کتاب اقدس در بارۀ صيد و شکار
است :
" اياکم ان تسرفوا في ذلک ."
اِسرافيل در آثار اسلاميه نام يکي از ملائکۀ عظام مأمور من
جانب الله به نوعي از امور و معرّب اصل سرياني و عبراني . در مثنوي ابهي است :
" اي سرافيل بهاء اي شاه جان يک حياتي عرضه کن برمردگان."
اَسَف عربي به معني دريغ . فارسي غمگين بودن و افسوس
خوردن . در قرآن است :
" فلمّا آسفوناً انتقمنا منهم فاغرقنا هم اجمعين."
يعني چون قوم فرعون مارا محزون ساختند و غضبناک کردند از ايشان انتقام کشيديم .
و در آثار و توقيعات بارها به اين آيه استدلال کردند که چون ذات سرمدي اعليٰ مورد حوادث امثال حزن نميشمود پس مراد محزون ساختن موسي و اوليائش ميباشد . و اين دليل که حزن انبياء و اولياء همان حزن خدا است .
اُسقُف معرّب از لغت اروپائي ( ) نام کشيش بزرگ
مسيحي اساقفه جمع . در لوح خطاب به فارس است :
" قل يا ملاء الاساقفه قد اخذت الزّلازل کلّ القبائل والرّب الابدي ينادي"
الخ
اِسکَندَر الکساندر کبير جهانگشاي معروف که در رسالهٴٴ مدنيه در
حق اوست :
" اسکندررومي ازفتوحات عظيمه اش جزسقوط پسرش از سرير تاجداري و تغلّب فلسقوس و بطلميوس بر کلّ ممالکش فائده مشاهده نشد."
چون بسياري از مفسّرين قرآن قصّه هاي راجع به ذوالقرنين و سدّ يأجوج و مأجوج و غيره را باو تفسير و تطبيق کردند در السن و افواه به آن امور ضرب المثل گرديد و در نظم ونثر عرفاني د رمسائل عقلي و روحاني به اشاره به آن قصص نامبرده وي را مذکور ومشهور نمودند که حافظ گويد :  
سکندر را نميبخشند آبي به زوروزرميسّرنيست اين کار  
و در لوحي است قوله :
" شايد اسکندرعماء سدّي از زبرسناء فيمابين حائل گرداند." الخ
والکساندردوم نيکلايويچ امپراطورروسيه معاصربهاء الله به سال 1818 م متولّد و به سال 1881 م ( 1299 هج.ق.) در انقلاب نهليست ها از ميان رفت و الکساندر سوّم به پادشاهي قرار گرفت .
و از اسکندر نامان اسکندر خان نوري که مدّتي حکومت طالقان داشت و نصرت و خدمت امر ابهي همي کرد در الواح مذکور است
اسکندرونه واقع در ساحل درياي مديترانه و بندر تجارتي حلب که
ترکان اسکندريهٴٴ مينور يعني اسکندريهٴٴ صغير ميخوانند
گفتند سکنه اش تقريباً 1900 نفر بودندو در اوائل اقامت ابهي در عکّا محلّ اقامت اسراي موصل ومهاجران ومسافران بهائي ايراني و متدرّجاً مرکزي گرديد و به کرّات درآثارو الواح ذکر يافت .
اِسکندريه بندر شهيرمصر درساحل مديترانه معروف است ودر  
اوائل سنين اقامت ابهي درعکّا محلّ سکونت بهائيان مهاجر ايراني شده متدرّجاً مرکزي از مؤمنين مهاجر ايراني و گرويدگان بومي گرديد و همهٴٴ سکنه اش زياده از شش هزار نفر بودند و شرکت تجاري روحاني بهائيان از حاجي ميرزا حسن خراساني و غيره به سال 1309 تأسيس گشت .
اِسم واحد و اسماء جمع . دراصطلاح عرفاني مشهور و متبادر
در اسماء الله گرديد چنانکه کلّيهٴٴ عالم هستي که حقائق تجلّيات و شؤون فيض حق است مملوّ از نعوت و اسماء الهي ميباشد و در آثار و الواح ابهي استعمال اسماء بر افراد و اشخاص به همين طريق به غايت کثرت ميباشد چنانچه در صلوة يوميه است قوله :
" يا اله الاسمآء و فاطر السّماء " الخ
و در لوحي است :
" هذا کتاب من لدن مالک الاسمآء "
و قوله :
" لا تمنعک الکدورات من مالک الاسمآء والصّفات "
ودر لوحي به نصير است :
" وانّ الاسمآء لو يخلص انفسهم عن حدودات الانشاء ليصيرن کلّها الاسم الاعظم لو کنت من العارفين "
و مقصود افتتاح باب ترقّيات افراد انسانيه تا اين درجه ميباشد .
و نيز قوله :
" اگر تفکّر مينمودند در ظهور ثانيم به اسمي از اسمايم از جمالم محتجب نميماندند اسمي از اسمايم که به حرفي اورا خلق فرمودم و به نفحهٴٴ حيات بخشيدم به محاربه بر جمالم برخاست ."
که مراد از اسمي از اسمآء اسم ازل ميباشد .
و علماء و عرفاء در مابين اسمآء و تجلّيات غير محدوده به اسمي اعمّ و اعظم قائل شدند و آيا آن اسم الله است يا ربّ يا هو يا غير آنها به اختلاف رفتند و وجوهي ذکر کردند چنانچه در لوح حروف مقطّعات مذکور ضمن ح ي ي اسم الله به عنوان اسم اعظم مسطور است و در اصطلاح اين امر نام بهاء اسم اعظم معروف و مشهور ميباشد .
و در لوح نصير است قوله:
" لانّ بحرالاعظم تموّج في ذاته باسمه الاعظم الاکبر."
ودر کتاب اقدس است :
" هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و کلمته العليا و مطلع اسمائه الحسني لو انتم تعلمون ."
ودر ضمن لغت ع ظ م و ب ق ر هم ذکري است .
و نيز در لوح به نصير است قوله:
"اي نصير در ظهور اوّلم به کلمهٴٴ ثاني از اسمم بر کلّ ممکنات تجلّي کردم " انتهي
در ظهور دورۀ بيان به نام علي (عليمحمد) که کلمهٴٴ ثاني اسم حسينعلي است ظهور فرمودند و در سنين اقامت در ادرنه ميزا آقا منير کاشي سابق الذّکر در بعضي الواح به نام وخطاب يا اسمي الاعظم و مانند آن مفتخر گرديد . قوله :
" هوالاعزّ الارفع الامنع الاقدس الابهيٰ ان يا رقّ المنشور اسمع نداء ربّک ... ان يا اسم المنير" الخ
که در حلّ اعتراضات بابيان و امر او به تبليغ و ذکر ذبيح کاشاني و اجازه اش به تشرّف به حضور در ادرنه است .
و نيز قوله :
" هذا لوح من الله العزيزالقدير الي جمال قدس منير ان يا ساذج الرّوح
... ان يا کلمة الاعظم ... ان يا سماء القدس ... ان يا شمسي الاحديه ... ان يا بحر الاعظم ... ان يا شجرة الله ... ان يا کنز الله ... ان يا اسم الله ان اشهد في نفسک انّه لا اله الّا هو ... ان يا اسمي ان اشهد في ذاتک انّه لا اله الّا هو."
ونيز قوله :
" هوالامنع الاقدس الابهيٰ جمال الرّحمن من افق الرّضوان خلف سحاب الاحزان قد کان بالحق مشرقاً ... ان يا اسمي الاعظم اسمع نداء ربّک الابهيٰ عن شطرالکبرياء مقرّالله العلي الاعليٰٰ ليجذبک نغمات الاحلي ." الخ
که بسيار مفصّل است و واقعات تا ادرنه را شرح و تفصيل فرمودند ونيز به امضاء خادم 66 قوله :
" وديگر چند ماه قبل سورۀ اصحاب از سماء ويمين عرش اعظم نازل شده و به اسم الله الاعظم حضرت منيب ارسال شد ."
و نيز در الواح کثيره خطاب و تلقيب " اِسمي" به نوع اطلاق يا تقييد و موصوف به اوصاف مخصوصه به آحاد مهمهٴٴ متعدّده از قبيل اطلاق اسم الله الاوّل بر جناب ملّا حسين بشرويه چنانچه در ذيل نام زيارت ضمن حطاب به ورقةالفردوس ثبت است و اطلاق اسم الله بر سلطان الشّهداء که نيز در ضمن نام زيارت است و نيز اسم الله الجمال و اسم الله المهدي و غيرهم در مواقع مناسب ذکر است .
و کتاب الاسماء از آثار و توقيعات صادردر اواخر ايام سجن چهريق دو مجلّد است و به اسلوب بيان منتظم بر نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب و در هر باب وصف يکي از اسماء الله که مظهر آن يکي از مؤمنين است .
قوله :
" الباب الاوّل من الواحد الثّامن من الشّهر الثّامن من السّنة في معرفت اسم المُرشد ( ميرزا قربانعلي مرشد شهيد) و له اربع مراتب الاوّل في الاوّل بسم الله الارشد الارشد قل الله ارشد فوق کلّ ذي ارشاد ."
و در لوحي راجع به آن کتاب است قوله :
" کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمائيد که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسماء ناميده اند و در آن الواح جميع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسير نموده اند و بعد مظاهر اسماء را به مبدع اسماء وصيت فرموده اند "
و در لوحي ديگر قوله :
" قد انزلنا کتاب الاسماء من سماء مشية الله فاطرالسّماء و فيه فسّرنا العلم بهذاليوم العزيزالبديع و وصّينا فيه کلّ اسم بالاسم الاعظم و امرناه بان يدع ما عنده في يوم الظّهور اذا ستوي هيکلي علي عرش اسمه العظيم و علّمنا کلّ اسم سبيلي و عرّفناه من يأتي بسلطان مبين کلّما اتي انکره الاسماء کلّها الّا من شاء الله ربّ العالمين ."
و مراد از اسم و عالم اسماء در نظير اين بيان شؤون و اوصاف و القاب قابل تغيير است.
و در کتاب اقدس است قوله :
" اياکم ان يمنعکم الاسماء عن مالکها او يحجبکم ذکر عن هذالذّکر العظيم .
منظور نام و مقام خودشان و همچنين اسماء امامت و ولايت و غيرهما است .
اِسمعيل در لوحي راجع به اسمعيل بن جعفر و فرقۀ اسمعيليه قوله:
" بگو در حضرت اسمعيل بن حضرت صادق ع چه ميگوئي اين همان اسمعيل است که حضرات اسمعيليه به او متمسّک و متشبّثند آن حضرت اورا امام ووصي فرمود و حکم در اين فقره ثابت بعد عزلش فرمودند و اين سبب اضطراب اصحاب شد و زرارة که از اجلهٴٴ اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آيا ميشود امام عزل شود در جواب فرمودند بداشد راوي اين حديث کليني و معترض زراره هردو نزد اصحاب رجال موثّقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به االاعليٰٰ في هذالمقام العزيزالبديع ديگر معلوم وواضح است که معرضين و معترضين درين مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اوّل چرا پيشواي خلق فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدايت خلق است در رتبهٴٴ اولي ودرعقيدۀ شما آن حضرت داراي علوم اوّلين و آخرين است لذا نبايد چنين امري که مخالف ومغايراست ازايشان ظاهر شود باري ذکراين فقرات نظر به عقائد خود آن حزب است يشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امين ."
و ازاسمعيل نامان شهير مذکور در الواح و آثار اين امر آقاسيد اسمعيل زواره چنانکه در لوح به شيخ محمد تقي نجفي اصفهاني است قوله :
" در حضرت اسمعيل عليه سلام الله و عناياته نظر نمائيد قبل از فجر باب بيت را با عمّامهٴٴ خود جاروب نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الي البيت به دست خود جان نثار نمود ."
و در لوح رئيس است قوله :
"والّذي قطع حنجره في العراق انّه لمحبوب الشّهداء و سلطانهم و ما ظهر منه کان حجّة الله علي الخلائق اجمعين"
و در لوحي ديگر قوله :
" اسمعيل الّذي سرع مسرعاً الي مقرّالفداء في العراق ."
و نيز در ضمن نام زيارت تفصيلي است .
ديگر حاجي محمئ اسمعيل ذبيح کاشاني که در آثار بسيار مذکور و لوح مفصّل عربي و فارسي صادر در ادرنه خطاب به او است :
" ارض ک جناب ذبيح عليه بهاءالله با تفکّر قرائت کنند هذا لوح القدس يذکر فيه ما يشتعل به في قلوب العباد ناراً لعلّ يحترق به کلّ الحجبات والاشارات ... و انّک انت يا ذبيح ان استمع لما يوحي عن جهت الکبريا ... ان يا ذبيح لا توقّف في امرالله ... و لقد ارسلنا اليک من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ... و قد حضر في هذالسّجن بين يدينا کتابک . قرأناه و وجدنا منه نفحات حبّک ... و ما اردت الورود علي مقرّ ربّک ... انّا ما خالفنا الوعد و نوفي ما وعدناه ... و اردنا ان نحضرک تلقاء الوجه ولکن المشرکون حالوا بيننا و بينک و اخرجونا عن الدّيار الي ان جعلونا مسجوناً في هذه الارض البعيد و انّک لو تريد ان تسافر الي الله و تهاجر اليه اذاً اشرقت شمس الاذن عن افق الامرلتفعل ما تريد واذنّا لتحضربين يدينا." الخ
و در لوحي ديگر خطاب به او :
" خذ لوح الله بقوّة من لدنّا ثمّ اقبل بقلبک الي مقرّالّذي فيه ينطق کلّشيئي بانّه لا اله الّا هوالعزيزالکريم."
ودر لوحي ديگر :  
" از يمين عرش نازل اي ذبيح در اکثري از الواح الهيه از قلم امريه نازل جميع احبّاي الهي را وصيت فرموديم که ذيل مقدّس را به طين اعمال ممنوعه و غبار اخلاق نيالايند ." الخ
و درلوحي ديگر :
" باسم مظلوم مسجون اي ذبيح از براي تبليغ خلق شدي قعود و صمت جائز نه ... اي ذبيح کمر خدمت محکم کن و به تبليغ امرالله قيام نما و از پريشاني امور ظاهره محزون مباش يصلح اللهُ ما يشاء بسلطانه انّه لهوالمقتدرالقدير ... انّا قدّرنا لک ما تقرّ به عيون النّاظرين و تفرح به افئدةالمخلصين ." انتهي
که مشتمل بر امر تبليغ و شرائط مبلّغين ميباشد و قوله :
" والله الملک المتعالي القيوم ان يا حبيب انّا قد کنّا احبّک من قبل و نحبّک حينئذ و سنحبّک من بعد و ما کنّا في شأن غافلاً عنک." الخ
و در لوح به آقا سيد عبدالرّحيم اصفهاني :
" ان يا رحيم ان دخلت ارض الکاف ان احضر بين يدي الذّبيح ثمّ بلّغه ما اشهدک الّه ليکون من الشّاهدين قل يا عبد اسمع قولي و کن قائماً علي امر ربّک کالالف القائم المستقيم و قل باسم الله الامنع الارفع الاقدس الاعظم العظيم ثمّ ارفع يدک بسلطاني و قدرتي ثمّ اخرق بها الاحجاب عن وجه کلّ نفس باسمي المهيمن المقتدر العزيزا لقدير ثمّ انطق باذن ربّک و قل يا قوم اياکم ان يحجبکم کبرالاسماء و لا يمنعکم سبحات الجلال ... و انّا نزلنا عليک من قبل لوحاً يتضوّع منه رائحة الله ربّک وارسلناه بيد اخيک فضلاً من عندنا لتشکر ربّک و تکون من الشّاکرين ... ولکن لمثلک لا ينبغي الاضطراب لانّ الفتنة فتنة اللّذينهم ما عرفوا الله بالله ... فسوف يرفع النّعيق في ارضکم و يأتيکم مظاهر الشّيطان بخدع و مکرعظيم ."
و در لوح رئيس در حق او :
" الانيس الّذي استأنس بحبّ الله و. انقطع عن الّذين اشرکوا و کانوا من الخاسرين وخرق الاحجاب بحيث سمع اهل الفردوس صوت خرقها."است که ميفهماند درآغاز بابي متعصّبي بود و به ايمان بهائي پيوست و در ضمن لغات بداءو ذبح و آل و حبّ و سلطان وشاه و غيرها نيز شمّه اي مسطور است .
و حاجي محمد اسمعيل قزويني و حاجي محمد اسمعيل يزدي و ميرزا اسمعيل کتاب فروش آذربايجاني گرگاني الاصل که شعر ميگفته و مشکوة تخلّص ميکرد ومدّتي در بادکوبه مقيم گرديد و ميرزا اسمعيل وزير نوري جدّ مادري حضرت عبدالبهاء که ضمن نام آسيه ذکري است و اسمعيل نامان بسياري در آثار اين امر نام برده شده اند که در تاريخ شرح احوالشان به تفصيل ذکر ميباشد و شهر اسمعيليهٴٴ مصر و ايام توقّف غصن اعظم در آنجا براي تغيير آب و هوا و رفع تب و کسالت نيز در تاريخ است و شرح و تفصيل در تاريخ ظ ح ق ميباشد .
اسي اَسي (با الف ممدوده) به معني حزن .
درخطاب و درمناجاتي است :  
" الهي الهي تراني اسيراً ... طريحاً في فراش الحزن والاسي." الخ
آسيه که در اسرار الآثار العموميه اصل کلمه به تفصيل مذکور است نام مادر غصن اعظم بود و در يکي از الواح چنين مسطور است :
" در ايام طفوليت روزي از روزها قصد ملاقات جدّۀ غصن اعظم را نموديم در ايامي که ضلع مرحوم ميرزا اسمعيل وزير بوده ." الخ
و در خانه به نام بيوک خانم و نوّاب ميخواندند و در الواح به خطاب ورقۀ عليا مخاطب مينمودند و حسب بيان ورقۀ عليا اولادي که از ايشان به عرصۀ وجود آمد به ترتيب چنين است نخست ميرزا کاظم در پنج سالگي وفات کرد دوم دختري که سه سال بعد از ولادت ميرزا کاظم متولّد شد و در چهل روزگي در گذشت سوّم غصن اعظم که نامشان عبّاس بود و سه سال پس از ولادت آن دختر متولّد شدند چهارم بهيه خانم ورقۀ عليا که سه سال بعد از ولادت آن حضرت تولّد يافت پنجم ميرزا عليمحمد که سه سال بعد از آن خانم متولّد کرديد و در هفت سالگي در گذشت ششم ميرزا مهدي غصن اطهر که سه سال پس از ولادت ميرزا عليمحمد متولّد شدو در مهاجرت ابهي از بغداد تا اسلامبول با آسيه بانوي نامبرده در يک کجاوه و مادر ميرزا محمد علي غصن اکبر با مرضعهٴٴ براي ساذجيه دخت صغيرش در کجاوه اي و دو زن ميرزا يحيي ازل در کجاوۀ ديگر و دو زن ميرزا محمد قلي برادر ابهي در کجاوۀ ديگر بودند.
اَسير عربي قبضه کرده وبندکرده اُسراء اُساري (با الف ممدوده)
اَسري (با الف ممدوده) جمع.
در لوحي است :
" کمر همّت را محکم نمائيد شايد بندگان ازاسيري فارغ شوند."  
و در لوح به شيخ سلمان است :
" قد سمعنا ضجيج الاسراء من اهلي و احبّتي للّه الحمد بما جعلوني و اهلي و احبّتي اُساري في سبيله ."
و درذيل نام عراق نيز ذکري است .
اِشارة در آثار و الواح کلمهٴٴ اشاره و اشارات به معني تعريفات و
و توصيفات محدوده به حدود وهميه مقيدۀ بشريه کثرت استعمال داشت .
در لوحي به حاجي محمد کريم خان است قوله ج و ع :
" قلب را از اشارات قوم مقدّس نما ."
و در لوح به نصير است :
" وانّ حبّک لو يطهّرعن اشارات المنيع يجعله الله من کنز لا يغني و قمص لا تبلي ." الخ
منظور اين است که محبّتش نسبت به آن حضرت محبّت عرفانيهٴٴ لاهوتيه به حدّ کمال باشد طبق قوله السّابق :
" طهّر يدک عن التّشبث الي غير الله والاشارة الي دونه . "
که مراد ميرزا يحيي ازل ميباشد .
و در لوح رئيس است قوله ج و ع :
" ويفشيرون اليکم به اصابعهم ."  
اِشتَعَلَ بر افروخت . در لوح رئيس است :
" الي ان دخلتم ارض السّر في يوم اشتعلت فيه نارالظّلم ."  
ودر دعاء يدعوه محيي الانام في الايام است :
" انطقتني بمشيتک واشتعلتني في حبّک ...ايربّ فاشتعلنا بنار محبّتک علي شأن يشتعل بنا نار حبّک ." الخ  
و ممکن است در اصل نسخه " واَشعَلتني ... فَاَشعِلنا" بود .
اِشتهارد از توابع طهران و مرتبط به قزوين مرکزي قديم براي
اين امربود ودرالواح وآثار بسياربه رمز الف و شين مذکور است و بهائيان آنجا مخصوصاً شيخ ابو تراب و پسرش شيخ محمد و نايب رضا و محمد تقي و آقا محمد علي و غيرهم شهرت و صوت وصيت داشتند .
در لوحي است :
" في ارض ا ش به نام بينندۀ پاينده يا رضا انشاء الله از تجلّيات انوار آفتاب حقيقت منوّر باشي ... وقتي که اين مظلوم در زير غل و زنجير در ارض طا بود در حالتي که دو روز بر او گذشت و چيزي به لب نرسيد و ديناري با او نبود در آن حين اغني العالم بوده کسي که غناي او ازمنتهي درجهٴٴ فقر حاصل و از ذلّت وننگ عالم در سبيل امر مالک قدم دلتنگ و خجل نه باتو بوده و هست غم مخور سرورها ازپي دلتنگ مباش فرح بي منتهي از عقب در نفس اين عالم ابواب لا تحصي موجود انشاء الله به اصبع اراده بگشايد و عوالم جديده در اين عالم مشاهده گردد او فقير را دوست داشته ودارد و با او مجالس و مؤانس اگر بر تراب جالسي غم مخور مالک عرش با توست اگر گرسنه اي محزون مباش مُنزل مائده به تو ناظر اگر شب بي چراغي دلتنگ مشو مطلع نور حاضر انّي انا آنس مع کلّ فقيرو اقعد مع کلّ مسکين و توجّه الي کلّ مظلوم و انظر کلّ مکروب لذّت بيان و حسن و حلاوت آن تلخيهاي دنياي فانيه را مبدّل فرمايد و زائل نمايد طوبي لمن وجد عرف بياني و تمسّک بالصّبر في سبيلي المستقيم ."
اِشراق مصدرمزيدعربي به معني درخشيدن وتابيدن ودرآثاراين امر
کلمهٴٴ اشراق و افعال مشتقّه از آن به کثرت وافره مذکور است از آن جمله در لوحي است قوله الاعزّ :
" تمسّک باسم القيوم الّذي اشرق من هذا الافق المنير ."
و در لوح حکما است :
" واجعلوا اشراقکم افضل من عشيکم ."
و در لوح رئيس :
" و في الاشراق خرج بامرالله ."
و اشراقات نام لوحي معروف خطاب به جليل خوئي است که ضمن نامهاي جلال و خوي ذکر ميباشد وازحضرت عبدالبهاء است قوله العزيز :
" در الواح تجلّيات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارک به مدّت قليله نازل و از خواتم الواح است " الخ
اشراقيين از حکما پيروان فلسفهٴٴ افلاطون بودند .
در مقالهٴٴ سياح است :
" فاضل اشراقيين ميرزاحسن نوري "  
اَشرَف نام شهر معروف در مازندران که در عصر پهلوي مبدّل
به نام بهشهر شد وبه نام اشرف دربرخي از آثار نام برده
گرديد از آن جمله قوله الاعزّ :
" اين مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجّه نمود تا به گز وارد شد
و اطراف آن را مشاهده نمود و از آنجا به اشرف" الخ
و اسامي اشخاص معروف درتاريخ و آثاراين امر از آن جمله سيد اشرف زنجاني شهيد که به تفصيل درتاريخ وصف شد ودريکي ازالواح خطاب به او است قوله عزّو علا :
" هوالعزيزالبديع ان يا اشرف اسمع ما يلقيک لسان القدم و لا تکن من الغافلين ... ثمّ اعلم بان تمّ ميقاة وقوفک لدي العرش قم ثمّ اذهب بلوح الله الي عباده المريدين ( در آن هنگام در ادرنه به زيارت بود و مأمور عود به زنجان گشت) واِن رأيت الّذي سمّي به محمد قبل علي ( ميرزا محمد علي طبيب زنجاني شهيد) .... ثمّ اعلم بانّا اذکرناک في الالواح من قبل ومن بعدوماوجدنامنک ما ينبغي لک اياک ان يمنعک نفسک عمّا قدّرناه لک علي الواح قدس حفيظ."
و قوله :
" ان يا اشرف اسمع ما يلقک لسان القدم ."
مراد ما يلقي عليک و کاف ضمير منصوب به نزع الخافض ميباشد .
ودر لوح خطاب به شيخ نجفي اصفهاني او و مادرش هردو مذکورند واز جمله الواح خطاب به مادرش که ملقّب ومشهوربه امّ اشرف گرديد قوله
الاعزّ :
" امة الله امّ اشرف هوالعزيز في جبروت البقاء سبحان الّذي يذکر امته
حين الّذي احاطة الاحزان من طرق قريب و بعيد ... طوبي لک بما حضر ابنک تلقاء العرش و شرف بلقاء ربّه ... و ارسلناه اليک لَتَقرّ به عينک و يفرح قلبک ." الخ
و به ذکر او در لوحي است :
" لا تجزعي من غربتک ... ان اذکري ما ظهرمن امّ الاشرف الّذي فدي نفسه في ارض الزّاء ." الخ
ديگر از اشرف نامان کثيرالذّکر در آثار ميرزا اشرف شهيد در اصفهان معروف به آباده اي بود چه در آن حدود قريهٴٴ ده قرق مدّتها اقامت کرد و چون در نجف آباد اصفهان هم چند سال زيست از اهل آنجا شمرده گرديد ولي مسقط الرآس و محلّ نشو و نمايش را بشرويهٴٴ خراسان گفتد که از آنجا مهاجرت به اصفهان نموده متزوّج گشت و در الواح بسيار مذکور و به تبليغ در بلاد ايران و اشتغال به تعليم و تربيت جوانان مأمور شد .
ود رلوحي به ذکر اواست قوله الاعزّ :
" در ارض صاد اشرف جان را در سبيل مقصود عالميان فدا نمود و به کمال استقامت و تسليم و رضا قصد مشهد فداء کرد و بعد از شهادت آن مظلوم هادي دولت آبادي خوف و اضطراب اخذش نمود آن بي انصاف بر منبر ارتقاء جست و بر مبدء و منتهي باسمه و رسمه لعن نمود و تبرّي جست به شأني که ابن ذئب در مجمع بر ايمانش گواهي داد از براي دو روزايام فانيه عمل کرد آنچه را که اکباد مقرّبين و عبرات مخلصين نازل  
حيات اين دليل برنفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و تفاق معذلک بعضي متنبّه نشده ونخواهند شد ." الخ
و در لوحي به امضاء خادم مورّخ سنهٴٴ 1306 مذکور است :
" چند شهر قبل حضرت اشرف عليه بهاء الله و فضله به شهادت عظمي فائز ."
ودر لوحي ديگر است قوله الاعزّ :
و منهم اشرف الّذي کان ذاکراًبين العباد بذکر ربّه مالک يوم التّناد و کلّما
منعوه ازداد شوقه الي الله الي ان فدي نفسه و طار في هواء القرب و دخل مقعد الامن الّذي جعلناه اعليٰ المقام ."
و ميرزا اشرف کني ساکن طهران نيز در تاريخ و در الواح بسيار نام برده شد .
و ميرزا علي اشرف مبلّغ و شاعر شهير اهل لاهيجان گيلان متخلّص به عندليب در تاريخ و الواح و آثار کثير مذکور ميباشد .
اِصباح عربي به معني صبح .
در کتاب اقدس است :
" قد زينت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح ."
اِصبَع با سه حرکت همزه ودرهرحال با سه حرکت باء به معني
انگشت. اصابع انگشتان .
در کتاب اقدس است :
"باصابع القدرة والاقتدار"
و در لوح رئيس است :
" تالله ينظرکم الملاء الاعليٰٰ و يشيرون اليکم باصابعهم ."
و درلوحي صادربعد ازوقوع شهادت حاجي محد رضا اصفهاني در عشق آباد به سال 1308 هج. ق. راجع به آتيهٴٴ ايران است قوله :
" ولکن هيهات زود است دو اصبع متّصل شود اذا يرون انفسهم في خسران مبين ." الخ
که انذار دولت ناصرالدّين شاهي براي تعدّيات متعصّبين و ستمگران ايراني و عدم توجّه آن دولت بلکه مساعدت با متعدّيان و متنفّذان است که قدرت غيبيه با دو انگشت سطوت خود قبض کرده مجازات مينمايد و شايد تلويح به اتّصال دو نفوذ خارجي از جنوب و شمال چنانکه سلب اقتدار گردد مينمايد .
اَصحاب در نام صحابه ثبت است.  
اِصطَلي ( با الف ممدوده) در خطابي است قوله العزيز :
" واصطلي بنار الهدي في سيناء العلي الاعليٰٰ ."
به آتش هدايت گرم و افروخته شد .
اِصطَهبانات قسمتي معروف درفارس درساليان پيش مرکزي
براي اين امرو مذکور درآثار گشت. درخطابي است :
جناب مشهدي مهدي و امة الله ضجيع محترمهٴٴ ايشان مشهدي محمد تقي کربلائي حسين ."  
امثالهم نام برده اند .
اِصغاء مصدرعربي به معني گوش فرا دادن و استماع .
از حضرت بهاء الله در لوح دنيا است قوله :
" يا حزب الله بشنويد آنچه را که اصغاي آن سبب آزادي و آسودگي و راحت و علوّ و سموّ کلّ است ."
ودر لوح رئيس قوله :
" وعند کلّ شيئي من الاشياء قام کليم الامرلاصغاء کلمة ربّک العزيز العليم ."
اِصفاد جمع صَفَد قيد و بند .
در دعا و ذکر محمد تقي خان تاکري در خطابي است :
" مقرّنين في الاصفاد"
در مقرّنين هم ذکر است .
اِصفها ن ولايت مشهور و شهر بزرگ معروف ايران درآثار اين
امربه صريح اسم وبه نام ارض الالف وارض الصّاد معروف ميباشد و تمامت واقعات و مشاهير امر بديع در آنجا به تفصيل در بحثهاي ظ ح ق مسطور است و وصف شيخ محمد باقر(ذئب) وميرمحمد
حسين (رقشاء) مجتهد و امام جمعه وديگر مشاهير مؤمنين ويا مخالفين نام وشهرتشان مذکور ميباشد و از فتن شهيره براي اين طائفه در آنجا معروف به واقعهٴٴ قونسولخانه است که به سال 1320 هج.ق. وقوع يافت و سيد ابوالقاسم مارنوني به قتل رسيد و نيز برادران حاجي محمد هادي و حاجي
محمد حسين بابي در ضمن تعرّض عمومي به بهائيان به نوعي سخت مقتول و محروق شدند و در حق آن دو مظلوم طلب و دعاي عفو و غفران صدور يافت و ذکري از اصفهان ضمن نام حسين ميباشد.
اَصل در عربي به معني بيخ – ريشه – بنيان- منشأ – ته و مقابل
فرع
و نيزقاعده وعلم الاصولواصول الفقه علمي است که بحث ازادلّه و مدارک احکام شرعيه مينمايد .
در مقالهٴٴ سياح است قوله :
" مجلس به سؤال بعضي مسائل از فنّ اصول و توضيح وتشريح اقوال ملّا صدرا منتهي شد ."
و در لوح طبّ است قوله :
"و يبقي الاصل علي صفائه ."
و در کلمات مکنونهٴٴ عربيه است :
" اصل العافية هوالصُّمت والنّظرالي العاقبة والانزواءعن البرية ."
و اين بيان منافي با بيان ديگر قوله :
" هل اليوم يوم الصُّمت لا و نفسي الحق لو انتم من العرفين ."
و منافي با نفي از انزواء و انعزال که در کتاب است نميباشد چه منظور اجتناب از مکالمات غير مفيده و ممازجه در شؤون غير محموده است و نيز در جملهٴٴ مذکورۀ مکنونه بيان اساس عافيت را فرمودند و از تعاليم اين امر آن است که براي سود جامعهٴٴ بشري عافيت خود را فدا نمائيم و به همين مضمون مفيد عافيت است که شاعر عرب گفته :
خلّ جنبيک لرام و امض عنه بسلام  
مت بداء الصُّمت خيرٌ لک من داء الکلام  
انّما السّالم مَن الجم فاه بلجامٍ
سعدي گويد :
چه سعدي که چندي زبان بسته بود
ز طعن زبان آوران رسته بود  
کسي گيرد آرام دل در کنار
که از صحبت خلق گيرد کنار
اصيل به معني شام و پايان روز بين عصر و مغرب . آصال اصائل-
اُصَل و اصلان جمع .
در کتاب اقدس است قوله :
" حين الزّوال والبکور والآصال ."
ترجمه به واژۀ فارسي در شبگيرها و ايوارها
و در لوح حاجي محمد کريم خان است قوله :
" کم من قصر استراح فيه بانيه في الاصيل بالعافية وا لخير و غداً مَلَکه الغير ."
اِضطَرَمَ در خطاب مشهور به عمّه است قوله العزيز :
" لانّ نيران الحرمان اِ ضطَرَمت بين اضالعي ."
بهر اين که آتشهاي دوري و مهجوري بين اضلاعم بيفروخت .
اِضطِهاد قهر و جور. ايذاء و اضرار و تعذيب .
در خطابي در صورت زيارت براي طلان خانم عمّه
که ذيل آن نام ثبت است قوله :
" و لم تستريحي طرفة عين من اضطهادالخصماء وسلطة الزّنماء."
اَطَلَّ در صورت زيارت محمد تقي خان تاکري در خطابي
است :
" لمّا اطلّ من تلک القلّة العليا ." از بالا نگريست .
اَطهَر غصن اطهر لقب غصن مشهور که نامش ميرزامهدي و
شرح احوال و سقوط در قشلهٴٴ عکّا بالتّمام در بخشهاي ظ ح ق ثبت ميباشد .
اِعتِراض ممانعت ومقاومت ومنقصت گفتن و احتجاج برعليه کردن . در لوح به حاجي محمد کريم خان :
چشم اعراض بربند و بصر انصاف بگشا و براحبّاي الهي اعتراض منما ."
اِعراض رو برگرداندن ومنصرف شدن و وادادن و دور انداختن و
اجتناب و کناره گيري . مُعرض اسم فاعل .
در کتاب اقدس خطاب به ميرزا يحيي ازل است :
" قل يا مطلع الاعراض دع الاغماض ."
ودر لوح رئيس ا ست :  
" قل انّ الاعراض من کلّ معرض مناد لهذالامر و به انتشرامرالله و ظهوره بين العالمين ... و اعرضوا عن الّذي ينبغي لهم ان يفدوا بانفسهم في سبيل احبّائه ."
در لوح خطاب به حاجي کريم خان است :
" حال چشم اعراض بربند ."
اَعرَج عربي مرد لنگ و در آثار و الواح به مواضيع بسيار اطلاق
بر ملّا محمد جعفرنراقي ازلي گرديد که لنگش محسوسي داشت و شمّه اي در ذيل نام جعفر و يحيي ذکر ميباشد .
اَعِنَّه در لوح به شيخ محمد باقر نجفي است :
" خذ اعنّةَ هواک ثمّ ارجع الي مولاک."ودر لوحي ديگر:
" قل يامعشرالعلماء خُذُوا اعنّة الا قلام." جمع عنان به معني زمام و افسار .
اِغماض در کلمات مکنونه است :
" ان ترد رضائي فَاَغمِض عن رضائک ." اگر پسندم را خواهي از پسند خود چشم پوش و بگذر .
اَغوي (باالف ممدو ده) درکتاب اقدس خطاب به ميرزا يحيي ازل :  
" قد اخذالله من اَغواک " خدا آنرا که ترا اغواء وگمراه کرد  
اخذ نمود .
که مراد سيد محمد اصفهاني معروف ميباشد که مُغوي و مضلّ اوگرديد و بالاخره در عکّا به سال 1288 هج.ق. به نوعي که در ظ ح ق تفصيل است مقتول گشت .
اُفّ کلمهٴٴ عربي دالّ بر دلتنگي و گراني در خاطر.
در قرآن است قوله :
" اُفٍّ لکم و لمّا تعبدون ."
و قوله :
" ولا تقل لهما اُفّ ."
و در لوح رئيس :
" فاُفّ لهم و للّذين امروهم بالسّوء ."
و نيز نظائر اُ فُّ لهم و لحيائهم و لوفائهم در آثار بسيار ميباشد .
اِفتَرَسَ در لوحي به ذکر مصيبت سلطان الشّهداء است :
" انّ ابن الذّئب افترس غنمک ."
خدايا بچه گرگ گوسفند ت را دريد .
اَفجه قريه اي فيما بين طهران ونور مضيف ميرزا آقاخان صدر
اعظم نوري که شامل عمارتي مخصوص ازوبودوايام اقامت تابستاني بهاء الله در آنجا و سپس گرفتاري در نياوران به تفصيل در تاريخ ثبت ميباشد و در نام انبار ذکري است .
اَفدان در لوحي است :
" قل يا قوم لا تهنوافي ابتغاء النّصرولا تلتفتوا الي الدّنيا و افدانها فسوف ترونها خاوية علي عروشها و هذا ما قدّر من لدن عزيز وهّاب ."
جمع فدن به معني عمارات عاليه .
اَفرِغ در کلمات مکنونه است :
" افرغ نفسک عن الحجبات والظّنونات ."
خود را از حجابها و ظنون خالي و تهي کن .
اِفريدوس در نام فردوس ذکر است .
اَفشار طائفهٴٴ بزرگي درقسمت خراسان و آذربايجان و غيرهما
که در دليري و سلحشوري نام يافتند . و مخوصاً بواسطۀ نادر شاه افشار شهرتي تمام حاصل کردند و در دورۀ اين امر رجالي از آنان به موافقت و نيز به مخالفت معروف گرديدند که در تاريخ ثبت است .
اُفعُوان در لوحي درحق روء سا واغنياء معانداين امراست قوله :
"اياک ان يحزنک شوکة الاعداءعن ذکر ربّکم الابهيٰ تالله عزّتهم ذلّة وغنائهم فقرٌولکن لا يفقهون حظّهم في الدّنيا کحظّ الحيوان و لذّتهم کلّذة الافعوان ." افعي اسم جنس اعمّ از نر و ماده است نام نوعي از مار گردن و سرپهن ميباشد که گفتند سمّش را علاجي نه .
افاعي جمع و افعي ( با الف ممدوده) را گاهي درتلفّظ افعي نيزميگويند .
اُفُق عربي يه معني کرانه و ناحيه. آفاق جمع . ودراصطلاح علم  
هيئت و فلک دائرۀ مفروضۀ عظيمه اي است که به مرکز زمين گذرد و مرکزش محاذي فوق رأس باشد و آفاق مختلفهٴٴ زمين اقسام واقعه مابين هردو دائره ازنصف النّهار متفاوت دربعد ازخط استواءرا گويند و دراصطلاح عرفاني کائنات آفاقيه به مقابل کائنات انفسيه گفته ميشود در قرآن است :
" سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم ."
و عرفا آيهٴٴ "ولقد رءآه الافق المبين" ونيز "هو بالافق الاعليٰٰ" را افق عالم مجرّد از مادّه تبيين نمودند و از اينجا اصطلاحي بيرون آمد .
از حضرت بهاء الله در لوح نصير است :
" اگر به ظهور آيات آفاقيه و انفسيه به مظاهر احديه موقن گشته اند قد ملئت الآفاق من تجلّيات هذالاشراق."
و بدين طريق درآثار اين امر کثرت استعمال يافت .
در کتاب اقدس است قوله :
" ونراکم من افقي الابهيٰ. "  
ودر لوح تجلّيات است :
"هوالسّامع من افقه الاعليٰٰ."
و در لوح دنيا است :
" يا ايها الشّارب رحيق بياني والنّاظر الي افق ظهوري."
چنانچه مراد از افق اعليٰ در کتاب عهدي علم الهي آن حضرت ميباشد .
ودر ايقان است :
" پس قدري به ديدۀ بصيرت الهيه در آفاق علم ربّاني و انفس کلمات تامهٴٴ صمدانيه تعقّل فرمائيد ."
اِفک به معني کذب و دروغ .
در کتاب ايقان است قوله :
" به حجبات نفسيهٴٴ شيطانيه وظنونات افکيهٴٴ نفسانيه محتجب بوده وهستند ."
مؤتفکات کشورقوم لوط در شام که پشت و رو و ويران گشتند در قرآن به تکرار نام برده شد .
و در خطاب شهير به بهائيان خراسان است قوله :
" والمؤتفکا ت في القرون الاولي."
و قوله :
" لمّا اتي بأس ربّک جعلها خامدةً هامدةً مؤتفکةَ بائدةً ."
افلاطون فيلسوف معظّم قديم يوناني مشهور و موء ثّر درجهان .
در لوح حکما در حقّش چنين مذکور :
" وبعده افلاطون الالهي انّه کان تلميذاً لسقراط المذکور و جلس علي کرسي الحکمة بعده و اقرّ بالله و آياته المهيمنة علي ما کان و ما يکون ."
اَفنان عربي به معني شاخه هاي راست درخت و رُسته از ساقه
جمع فَنَن."  
در قرآ ن است:
"ولمن خافمقام ربّه جنّتان ... ذواتاً افنان."
و در لوح تفسير سورۀ والشّمس است :
" الحمد لله الّذي انطق ورقاء البيان علي افنان دوحة ا لتّبيان." الخ
و در اصطلاح اين امر لقب و شهرت منتسبين حضرت نقطه است که در حقّ آنان در بيان چنين مذکور ميباشد :
" الباب السّادس من الواحد التّاسع في ما ينبقي للنّاس ان يعزّن طائفة الّتي يخرج نقطة الحقيقة عن بينها اذا هم بها مؤمنون."
ودر مناجاتي از حضرت بهاء الله در حقّشان است :
" اسئلک بامواج بحر احديتک و استقرار عرش عظمتک و اذکار اوراق سدرة فردانيتک بان تنزّل من سماء کرمک علي افنان هذه الشّجرة ما يستقيمهم علي حبّک و يشربهم في کلّ الاحيان خمر رحمتک ... ايربّ تعلم يا الهي بانّي اجد منهم رائحة حبّ محبوبي لذا اخترتهم لذکرک في ايامي قدس وجوههم عن التّوجه الي غيرک و عيونهم عن النّظر الي دونک و قلوبهم عن ذکر ما سواک انّک انت مولي العارفين والّله من في السّموات واارضين ."
ودر لوحي :
" تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعليٰ جاري شد مقصود نفوس منتسبه به نقطۀ اولي بوده چه که در اين ظهور کلّ را به نقطۀ اولي دعوت نموديم و به بحر اعظم هدايت کرديم در اوّل ايام مناجاتي مخصوص ايشان نازل و در آن مناجات توفيق عرفان و ايمان از براي ايشان مقدّر انشاء الله بما ارادالله عامل باشند و بدين امر اعظم ثابت و راسخ طوبي لهم ما سمّيناهم بهذ الاسم الّذي تضوّعت منه رائحة الرّحمن في الامکان و ايشان را به اين سدره نسبت داديم فضلاً من لدنّا عليهم فاسأل الله بان يحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فصّلنا بعضهم علي بعضٍ في کتاب ما اطّلع بها الّا الله ربّ العالمين و سوف نظهر ما قدّر من لدن مقتدر خبير ."
و قوله :
" هوالمبين المشفق الکريم انّ قلمي الاعليٰٰ اراد ان يذکر في الاوّل افنانه الّذي اقبل في اوّل ايامه و قام علي خدمة امري و نطق بثنائي ." الخ
و قوله :
" هوالمعزّي العليم يا افناني قد قرء لدي العرش ما ارسلته . " الخ
و در لوح به شيخ نجفي است قوله :
" شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدّسه توجّه نموده و مقصودش اعتکاف بوده ." الخ
مراد حاجي ميرزا حسن افنان کبير اخ الزّوجهٴٴ حضرت نقطه است که به قصد مجاورت به عکّا رفت و سيد علي افنان داماد حضرت بهاء الله و برادرش ميرزا محسن داماد حضرت عبد البهاء و پسران وي بودند و ذکر ميرزا محسن در سفرنامهٴٴ اروپا مسطور است و او در فوريهٴٴ 1922 در حيفا وفات يافت و مدفنش در آنجا است و از حضرت عبد الهاء خطاب به ميرزا باقر افنان است قوله:
" ايهالفنن الخضر النّضر من السّدرة الرّحمانيه ."  
وايضاً خطاب به وي :
" ايهاالافنون " الخ
و مراد از افنون شايد همان معني نهال به هم پيچيده باشد .
اَفَندي مستعمل مابين عثمانيان مأخوذ از يوناني به معني آقا و
پيشوا و اوائل به خاندان سلطنتي ميگفتند و غصن اعظم را در ايام ادرنه تجلّياً عبّاس افندي ميگفتند .
اَفيون ترياک را نقطۀ بيان ازآغازظهور منع ودرکتاب بيان نهي
اکيد نمودند و در کتاب اقدس است :
"حرّم عليکم شرب الافيون انّا نهينا من ذلک نهياً عظيماً في الکتاب والّذي شرب انّه ليس منّي اتّقوا الله يا اولي الالباب ."
اِقتِراف مصدر عربي به معني کسب .
در کتاب اقدس است :
" من الصّنايع والا قتراف وامثالها "
ود رکلمات مکنونه است :
" اي بندۀ من بهترين ناس آنانند که به اقتراف تحصيل کنند و صرف خود و ذوي القربي نمايند حبّاً لله ربّ العلمين ... رأس التّوکّل هو اقتراف العبد "  
اِقتِران مصدر عربي به معني نزديک شدن .  
در کتاب اقدس نقل از کتاب بيان است :
"لا يحلّ الاقتران ان لم يکن في البيان و ان يدخل من احد يحرم علي الآخر ما يملک من عنده الّا و ان يرجع ذلک بعد ان يرفع امر من نظهره بالحق اوما قد ظهربالعدل وقبل ذلک فلتقربنّ لعلّکم بذالک امرالله ترفعون. "
مرا آنکه ازدواج غير بياني جائز نيست واگر کسي بکند حق زوج برزوجه حرام ميکردد ولي اجراء اين حکم بعد از ارتفاع امر من يظهره الله يا بعد از ارتفاع امر بيان است و قبل از ارتفاع ازدواج غير بياني جائزاست .
اَقدَس کتاب اقدس کتاب شريعت بهائيه و امّ الکتاب اين امر به سال  
1286 هج.ق. در سجن اعظم سربازخانهٴٴ عکّا شروع شد و بدين نام مسمّي گرديد و شريعة بيان را نسخ وتغيير داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهي گشت و نسخه اش از عکا براي اهل بهاء رسيده منتشر شد و زين المقرّبين موصوف در تحت همين نام به نوعي که درتحت نام سؤال مشروح و مفصّل ميباشد قبلاً و بعداً سؤالاتي از احکام و مقرّرات و نيز از تبيين و تفصيل بعضي آيات کتاب عرضه داشت و اجوبه اي صدور يافت که مجموع و منتظم گشته بعد از چندي به نام رسالهٴٴ سؤال و جواب منتشر و نيز مطبوع گرديد و رسالهٴٴ مذکور به مقام مبين و متمّم کتاب محسوب است .
ودر الواح ديگر ابهي خصوصاً در آثار مولي الوري عبدالبهاءو هم از مقام ولي امرالله دستورهائي است که تبيين وتفصيل و فروع احکام کتاب بلکه بالنّسبه به ظواهر کتاب احکام جديد ميباشد و لاجرم شريعت معمولهٴٴ امروزۀ بهائي مجموعهٴٴ احکام و معارف و عقايد مذکوره است که در کتاب امرو خلق منظّم گرديد و کتاب اقدس به علاوۀ فضائل و خصائص عموميهٴٴ آيات و بينات ابهي نظر به عربيت و مراعات قوانين ادبي و فصاحت و بلاغت و سلاست و سهولت و عذوبت و در عمق و مناعت و توسّع به نوعي بديع منتظم و بجز مواضعي چند که دقّتي لازم است تمامت آيات احکام واضح الارتباط و التّوالي ميباشد و علّت ضرورت احکام و تأکيد در عمل را بغايت استحکام آورده و استدلال براي اثبات حقّيت اين امر و مقام شامخ مظهر آن را نيز عهده دار شده اعتراضات معترضين را جواب گفته بشارات و انذارات نسبت به آتيه را به حدّ کمال رسانده . اين کتاب که به اسلوب و نظم عظيمي به اوّلين آيه راجع به اساس عرفان وايمان درجبهه اش علامت و آغاز شد ؟ ؟ تعاليم به آيات راجع به بلوغ عالم منتهي گشت .
و در خطابي از حضرت عبد البهاء به ميرزا فضل الله معاون التّجار در مياندوآب قوله :
" کتاب اقدس را به خطّ من ادرک لقاء ربّه حضرت زين المقرّبين عليه بهاء الله تطبيق نمائيد .... خطّ جناب زين صحيح است." الخ
که دلالت بر تنفّر و کراهيت ايشان از تصرّفات در آثار اصليه مينمايد و غصن اکبر الواح کثيرۀ مطوّل و متوسّط و مختصري را به توالي و تنازل در طبعهٴٴ اوّل منظّم نمود و طبعهٴٴ اولي مذکور در بمبئي در حدود سال 1308 هج. ق. صورت گرفته و طبعهٴٴ ثانيهٴٴ کتاب چند سالي ديگر بعد از آن حضرت به عين همان اوّل وقوع يافت و طبعهٴٴ ثالثه متأخّراً در طهران فقط نفس کتاب اقدس به طبع نامرغوبي صورت يافت و طبعهٴٴ رابعه در اين سنين نيز مانند ثالث واقع شد .
و بعضي از مواضيع مهمّه که در آن کتاب متعرّض شدند آنکه چون در سالهاي ادرنه بعد از يوم الفصل و ارتفاع رايت استقلال اين امر بسياري از مؤمنين اقتضاء و اصرار صدور احکام نمودند و در الواح صادره در جواب نظر به مصالح وقت امر با اقتفاء و اتّباع اعمال و سنن و اخلاق خود ميفرمودند تا آنکه استدعاء مقبول گرديد قوله :
" قد حضرت لدي العرش عرائض شتّي من الّذين آمنوا و سألوا فيها الله ربّ ما يري و ما لايري ربّ العالمين لذا نزّلنا الّلوح و زيناه به طراز الامر لعل النّاس باحکام ربّهم يعملون و کذلک سئلنا من قبل في سنين متواليات و امسکنا القلم حکمة من لدنّا الي ان حضرت کتب من انفس معدودات في تلک الايام لذا اجبناهم بالحق بما تحبي به القلوب ."
و در اثري به امضاء خادم الله خطاب به زين المقرّبين مورّخ 1296 چنين مسطور است قوله :
" وامّا در بارۀ کتاب اقدس مرقوم داشته بوديد مخصوص جناب آقا محمّد باقر عليه 669 بفرستيد فارسي آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعليٰ توجّه به بياني نفرمود لذا ارسال نشد ."
و ديگر راجع به عظمت مقام کتاب اقدس است قوله:
" هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بين العالمين قل انّه لمطلع علم الله لو انتم تعلمون ... قل تالله الحق لا يغنيکم اليوم کتب العالم و لا ما فيه من الصّحف الّا بهذا الکتاب الّذي ينطق في قطب الابداع انّه لا اله الّا انالحکيم العليم ... قل هذا روح الکتب قد نفخ في القلم الاعليٰٰ وانصعق من في الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتي و فوحات الطافي المهيمنة علي العالمين ... من يقرء آية من آياتي لخير له من ان يقرء کتب الاوّلين و الآخرين ."
ديگر راجع به موضوع تطبيق کتاب با قوانين مقرّرۀ ادبّيه قوله :
" قل يا معشرالعلماء لا تزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد ولعلوم انّه لقسطاس الحقّ بين الخلق قد يوزن ما عندالامم بهذا القسطاس الاعظم و انّه بنفسه لو انتم تعلمون ( نظر به قوانين نحويه استعمال قَد بر فعل مضارع يوزن نه براي افادۀ تقليل خلاف مشهور ميباشد ولي در کتاب شرح رضي است "وقد يستعمل للتّحقيق مجرّداً عن معني التّقليل نحو: قد نري تقلّب وجهک و يستعمل ايضاً للتّکثير في موضع المدح کما ذکرنا في ربما قال تعالي : " قَد يعلَمُ الله المُعوّقين " ... و در کتاب مغني اللّبيب " و قد مضي انّ بعضهم حمل عليه قد يعلَمُ الله ما انتم عليه قال الزمخشري دخلت قد لتوکيد العلم و يرجع ذلک الي توکيد الوعيد)
و اينکه در صورت تخالف کتاب با قوانين ادبيه و غيرها که فيمابين ملّت مقرّر بود از آنها صرفنظر کنند به همين منوال پس از صدورقرآن و ائين اسلام نسبت به قواعد مقرّرۀ عربان جاهليه به عمل آمد و آنها منسوخ و متروک گشت و در ذيل کلمهٴٴ قَد هم ذکري است .
و نيز در بارۀ نظم کتاب اقدس است قوله :
" قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتيب بهذا البديع الّذي ما شهدت عين الابداع شبهه اغتمسوا في بحر بياني لعلّ تطّلعون بما فيه من لئالي الحکمة والاسرار. "
و نيز راجع به اتّباع آن کتاب در لوحي است :
" تمسّکوا بالکتاب الاقدس الّذي انزله الرّحمن من جبروته المقدّ س المنيع انّه لميزان الله بينکم يوزن به کلّ الاعمال من لدن قوي قدير ."
و در لوحي ديگر :
" هوالمقدّ س عن الذّکر والبيان ذکر من لدي المظلوم الي الّذين امنوا بالله  
المهيمن القيوم ليأخذهم فرح ذکري الاعظم و يقرّبهم الي العزيز المحبوب و نوصيکم يا احبّائي بتقوالله و اتّباع ما نزّل في کتابه المحفوظ و انّه لکتاب الاقدس ." الخ
و در لوح خطاب به جناب ميرعبدالرّحيم الذي فاز:  
ق م ص قد انزلنا في السّجن کتاباً سمّي لدي العرش بالکتاب الاقدس و فيه شرعنا الشّرايع و زيناه باوامر ربّک الامر علي من في السّموات والارضين قل يا قوم تمسّکوا ثمّ اعملوا بما نزّل فيه من بدايع احکام ربّکم الغفور الکريم انّه ينفعکم في الدّنيا والآخرة و يطهّرکم عمّا لا ينبغي انّه لهوالمدبّر المبين المعطي الباذل العزيز الحميد ."
و در ذيل نام بيان نيز شمّه اي ثبت است.
و در بيان تاريخ صدور کتاب اقدس از آنجمله در يکي از اثار به امضاء خادم چنين مسطور است :
" در اين حين به آيهٴٴ مبارکۀ کتاب اقدس که در اوّل سجن از ملکوت مقدّس نازل شد متذکر شدم ."
و در نفس کتاب ضمن خطاب به ميرزا يحيي ازل است :
"قد اخذالله مَن اغواک"
و مراد سيد محمد اصفهاني ميباشد و او به سال 1288 هج.ق. با همرهانش در عکا هلاک گرديد و از اين معلوم است که اتمام کتاب در حدود آن تاريخ وقوع يافته .
و در اثري ديگر به امضاء خادم خطاب به آقا جمال بروجردي است :
“اين بسي واضح که کتاب اقدس از سماء مشيت نازل شد و در سنين معدوده مستور بود تا انکه جمعي از نفوس مقبلهٴٴ موقنه از اطراف از احکام الهي سؤال نمودند و به کمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد .” الخ
و از اين و آثاري ديگر مستنبط است که ارسال اوّلين نسخهٴٴ کتاب اقدس به ايران در حدود سال 1290 شد.
و لوح اقدس لوحي است که براي تني از مسيحيين که ايمان به اين امر يافت صادر گرديد قوله :
"هذا کتاب من لدنّا الي الّذي مامنعته سبحات الاسماءعن الله الفاطرالارض والسّماء"
و استعمال کلمهٴٴ مقدّس و اقدس در آثار و افواه به تجليل محضر ابهي در عکا و غيرها بسيار است از آن جمله در کتاب اقدس است :
" شطري الاقدس المقام المقدّس ."
ودرآثارحضرت عبدالبهاءوافواه بهائيان آن عصرمتداول وکثيرالاستعمال بود .
اُقصُص در لوح به اشرف :
"ان اقصص لهم من قصص الغلام."
در لوح به سلطان :
" اقصص علي احبّتي قصص الغلام." براي آنها حکايت کن .
اَقطار در لوح رئيس است :
" يظهر الفساد في الاقطار. "
جمع قطر به معني اطراف و جوانب و اقاليم .
اِقليم مستعمل در عربي و فارسي به معني منطقه و کشور .
در خطابي که ضمن بيان تاکُر نور ذکراست قوله:
" اوّل اقليم جهان شود ."
و در خطابي ديگر قوله :
"درهر اقليمي امرعظيمش را آشکار نمود ."
اَکبَر اسم تفضيل از مصدر کبر به معني بزرگتر .
در مواضع کثيره از آثار اين امر کثرت ذکر يافت مانند ذکرالله الاکبر وصف حضرت نقطه و غصن الله الاکبر وصف ميرزا محمد علي غصن و تحيت الله اکبر دربيان تحيات متعدّده که تحيت الله ابهي عظمت و شهرت يافت و معني ظاهر الله اکبر که در تأسيس اسلام برقرار گرديد آنکه الله بزرگتر از همهٴٴخدايان ديگر است و آورده اند که حضرت صادق به کسي که الله اکبر گفت فرمود که خدا بزرگتر از آن است که وي را به صفتي موصوف دارند .
و از آن جمله ذکر حجّ اکبر است که معروف گرديد . حجّ حضرت نقطه در يوم حجّ اکبر واقع شد .
و در کتاب مجمع البحرين است :
" يوم الحجّ الاکبر قيل هو يوم النحر و هو مروي عن علي والصّادق و قال به عبّاس و قيل هو يوم عرفه و قيل الحجّ الاکبر ما فيه وقوف والاصغر الّذي لا وقوف فيه وهوالعمرة و هو مروي ايضاً و قيل جميع ايام الحجّ و في الحديث انّما سمّي الحجّ الاکبر لانّها سنة کانت حجّ فيها المسلمون والمشرکون و لم يحجّ المشرکون بعد تلک السّنة و في قول انّه يوم اتّفق فيه ثلاثة اعياد عيد المسلمين و عيد النّصاري و عيد اليهود وردّ بما روي انّ ذلک لم يتّفق فيما مضي و لن يتّفق الي يوم القيامة."
و در کتاب من لايحضره الفقيه است :
" باب الحجّ اکبر والحجّ الاصغر روي عن معاوية بن عمار قال سألت ابا عبد الله يوم الحجّ الاکبر فقال هو يوم النّحر والاصغر هو ايضاً ... انّما سمّي الحجّ الاکبر لانّها کانت سنة فيها حجّ المسلمون والمشرکون و لم يحج المشرکون بعد تلک سنة ."
اِکتَرَثَ درخطاب است :
" و لم يکترثوابما لفّقوه اهل الحجبات ."
به آنچه اهل حجب ساختند و پرداختنداعتنا نکردند .
اکُسفوُرد شهرمشهوردانشکدۀ انگلستان که مرکزعهددرآنجاخطابه  
اداء کردند در آثارشان و در آن دوره مذکورگرديد  
اِکسير مستعمل درعربي و فارسي به اصطلاح کيمياگران مادّه
اي را ميگفتند که به اعتقادشان فلزّي صالح را به سيم وزر کند و مولّد اکسيررا حجرالفلاسفه ميناميدند و الواحي در بيان اين عمل صدور يافت که به نام الواح اکسير و کيميا معروف است و اين عمل به نام صنعت ونيز صنعت مکتومه حتّي لقب اخت النبوّة تجليل گرديد و در تاريخ است که خاندان ابهي خصوصاً ميرزا بزرگ خان و ميرزا موسي کليم آزمودگي داشتند .
گفته شد که آلات و افزار سيمين و زرّين کيميا گري در دستگاه ميرزا بزرگ خان بود و نزديک حلول اجل که ميخواست به عتبات عراق سفر کند و لوازم مسافرت حتّي همين اسباب کيميگري را ميرزا موسي کليم به قصبهٴٴ عبد العظيم رسانيد و مطّلعين ميگفتند که ميخواهد با عمل اکسير در عراق جمعيت تهيه کند و بر حاجي ميرزا آقاسي بتازد و داد قائم مقام مقتول راازاوبستاند ولي مصادف با همان حال ازاين عالم پرملال درگذشت و در کتاب ايقان تصريح به داشتن اين عمل است و حاجي محمد کريم خان کرماني را که از شرائط معرفت معراج النّبي اين علم را قرار داد به مبارزه خواسته تمنّاي تأسيس امتحاني مينمايند ولي در اثر الواح کيمياي مذکور و امثال اين بيانات گروهي از منتسبين به اين امربدين اميد مستغرق در عمل کيمياگري شدند و بعضي از بهائيان کتباً شکايت عرض کردند لذا درالواح متعدّده ازاشتغال به اين عمل نهي فرمودند و دريافت آن را مختصّ به مظهرامرياد نمودندو براي اکتشاف آن در عالم وقتي موعود معين کردند . کند و بر حاجي ميرزا آقاسي بتازد و داد قائم مقام مقتول را از او بستاند ولي تصادف با همان حال از اين عالم پرملال درگذشت و در کتاب ايقان تصريح به داشتناين عمل است و حاجي محمد کريم خان کرماني را که که از شرائط معرفت معراج النّبي اين علم را قرار داد به مبارزه خواسته تمنّاي تأسيس امتحاني مينمايندولي در اثر الواح کيمياي مذکور و امثال اين بيانات گروهي از منتسبين به اين امر ؟ ؟ مستغرق در عمل کيمياگري شدند و بعضي از بهائيان کتباً شکايت عرض کردند لذا دذ الواح متعدّدهاز اشتغال به اين عمل نهي فرمودند و دريافت آن را مختصّ به مظهر امر ياد نمودند و براي اکتشاف آن در عالم وقتي موعود معين کردند .
اِکفَهَرَّ سخت تاريک و سياه و توده و عبوس شد .
در بياني از اثار نقطة البيان در نام احمد محمد ثبت است قوله:
" والمکفهّرات الافريدوسيه "
اِکليل عربي تاج .
در لوح به صدر اعظم عثماني است قوله :
" بعد ضخصي با شوکت سلطاني و اکليل خاقاني به کمال تبختر و جلال " الخ .
اَکمَه نابينا و بي شعور .
در لوح به اشرف است :
" قل قد ظهرالامر علي شأن يعرفه اکمه الارض فکيف ذو بصر طاهر منير ."
اَل در عربي وارد بر اسم فاعل و اسم مفعول که موصوله است
و بر اسماء نکره که دلالت بر معهوديت در ذهن و يا درذکر ويا در حضور مينمايد .
در کتاب اقدس است :
" انّ هذا لهوا لقضاء المثبت ."
که "اَل" در "القضاء" اشاره دارد به قضاء ثابت محتوم مقابل قضاء معلّق که معهود دراذهان است و " اًل " در "المثبت" موصوله است . و قوله :
" لو لا المفتاح لکان مکنوناً ."
" ال " در "المفتاح" اشاره به مفتاح مذکور ميباشد . و قوله :
"اذا اختلفتم في امر فارجعوه الي الله ما دامت الشّمس مشرقة ." الخ
" ال" در "الشّمس" اشاره به شمس حاضر ميباشد .
و قوله :
" اذکرالکريم اذا دعوناه الي الله انّه استکبر."
کريم نام حاجي محمد کريم خان منقول از کريم صفتي است.
اَلا در عربي حرف تنبيه است که در مواقع مهمّه براي مهيا ساختن
و متنبّه کردن مخاطب تا استماع سخن نمايد استعمال ميشود .
در لوح رئيس است :
" اَلا انّه من اصحاب السّعير ."
و در کتاب اقدس :
" آلا انّه من جوهرالخلق لدي الحقّ "
اِلّا درعربي حرف استثناء مشهور و نيز به معني غير صفتي
که به انواعش در کتب نحويه مبسوط و مضبوط است.
در کتاب اقدش قوله :
" وقضي الامر الّا بعد امر مبين ."
و قوله :
" لا اله الّاانا الباقي الغفور الکريم ... لا اله الّا انا لنّاطق العليم ."
و نيز مرکّب از اِن شرطيه و لا نفي ميشود . در کتاب اقدس است :
" والآ عفي الله عنه ." يعني واِن لا به معني "اگرنه" فارسي .
اَلباب – اَلِبّاء در نام لب ولبيب ذکر است .
اِلتِقاط مصدر مزيد عربي به معني به چيزي برخوردن و
و يافتن و برگرفتن .
در لوح به حاجي محد کريم خان است :
" اگرچه هر طيري از کؤوس رحمت رحمانيه و خرمن حکم صمدانيه
نصيب نبرده و قادر بر التقاط نه."
اَلَدّ در خطابي در حق زين المقرّبين :
" الي ان هجم عليه الدّ الخصماء ." الخ
سر سخت ترين دشمنان .
اَلَّذي مفرد مذکّر الّتي مفرد مؤنّث و فروعشان درعربي به
اصطلاح نحويين اسم موصولند و بجاي "آنکه" در فارسي ميباشند.
در کتاب اقدس است قوله :
" والّذي طلّق له الاختيار في الرّجوع والّتي طلّقت بما ثبت عليها منکراً لا نفقة لها ."
و در بعضي از آثار الّذي به طبق عربي متعارف به جاي موصول حرفي استعمال گرديده مانند قوله:
" بعد الّذي حبس جمال القدم في السّجن الاعظم ."
که بجاي " بعد ان حبس جمال القدم" است
اَلعَجَل در بيان است قوله :
" وحال آنکه شب و روز العجل العجل ميگويند."
عبارت العجل العجل و يا عجّل الله فرجه رااثني عشريه غالباً براي طلب و تعجيل ظهور قائم موعود ميگفتند .
ا ل ف اُلفة – اِلف دوستي و مؤانست .
در کتاب اقدس است :
" انّه اراد ان يوءلّف بينکم ."
اَلِف نام نخستين حرف هجائي عربي که درذيل آن حرف و همزه
و ضمن نام نقطه شمّه اي ثبت ميباشد و در اشعار و ادبيات عرفاني الف را به تشبيه و استعاره به مناسبت استقامت اطلاق بر قامت محبوب مينمايند .
و در کتاب بيان و بعضي ديگر از آثار دورۀ بيان " نقطة الالف" يعني نقطۀ انجيل اطلاق بر حضرت مسيح ميباشد و "ارض الالف" آذربايجان و اردستان و غيرهما ميباشد که درضمن نام يحيي و فتح اعظم ذکر است .
و در کتاب اقدس است :
" طوبي لمن ايده الله علي الاقرار بالسّتة الّتي ارتفعت بهذه الالف القائمة
الا انّه من المخلصين" اشاره به خودشان ومقام الف بين الواوين که مقام ظهور جامع الهي ميباشد.
اَلف درعربي هزارواَلفان و اَلفَين دوهزار, آلاف و اُلوف هزارها
و توقيع اَلفَين مشهور به نام رسالهٴٴ شرح هاء از حضرت نقطه در جواب آقا سيد يحيي دارابي از حديث معروف ابولبيد مخزومي ميباشد که در آن ضمن است قوله:
" وانّ ذلک الف ثمّ بعد ذلک الاف لايعدل في اثني عشر ساعة من النّهارما يجري من القلم." الخ
ديگر ابلاغيهٴٴ معروف به دعاي الف که راجع به عقايد طبق عقايد اماميه درمقابل اعتراض و افتراي معاندين نشر دادند قوله :
"بسم الله الرّحمن الرّحيم الحمد لله الّذي خلق السّموات والارض بامره ...
اللهمّ انّي اشهدک الآن ...و بانّک لتعلم انّک قد خلقت الکلّ بمشيتک و هي اوّل کلمة آمنت بک ... اللهمّ ثبّت فؤادي في حبّک فانّي ما ادعيت في شأن الّا طاعتک ولا ارجوا حدّاً سواک ... ولا اعتقد في شأن الّا بما نزلت في القرآن علي حبيبک محمد رسول الله و خاتم النّبيين من ولاية ائمّة العدل واتّباعهم والاقتداء بآثارهم والبرائة من اعدائهم والّذين يسکنون في فضلهم وانّک لتعلم يا الهي بانّ لاوليائک في کلّ شأن کانوا حفّاظاً لدينهم و اوعية لحکمهم عبادک الّذين فرضت طاعتهم و محبّتهم ... و انّک قد تفضّلت علي ... من حقايق العلوم ما کان شأنک عند العطاء والاجابة للمؤمنين بشأن الآيات والدّعوات ... بل انّ کلّ حقّ ينزل من عندک انّک تطلق علي کلمة الوحي بما نزّلت في القرآن حيث قلت و قولک الحقّ: و اوحينا موسي و من معه اجمعين و مثل ما اوحيت الي امّ موسي ثمّ الي النّحل ... و ما انا ادعيت کلمة وحي ... و قالوا انّه ادّعي الولاية و اختيها قتلهم الله بما افتروا ... ما ادعيتُ و لا نطقت الّا العبودية ... الّذين يعتقدون في الائمّة دون العبودية و ينسبون الي شيعتهم دون ذلک فجزائهم کان نار جهنّم ... انّ بعض النّاس قد افتروا علي کلمة البابيه المنصوضة و ادّعوا الرّوية لنفسي لعنهم الله بما افتروا ما کان لبقية الله صاحب الزّمان بعد الابواب الاربعة باب منصوص و لا نائب مخصوص و من ادّعي الرّؤية بدون بينة فرض علي الکلّ بان يکذّبوه و يقتلوه اللهمّ انّي اشهدک بانّي ما ادعيت رؤية حجّتک الحقّ و لا بابية نفسه بنصّ من قبل ... و انّي لو نسبت الي نفسي کلمةالبابية ما قصدت الّا ذکر کلمة الخير حيث قد قرأت في حديث ائمّة العدل بانّ المؤمن لا يوصف .... و اشهد انّه قد اتّبع وحيک و بلّغ رسالاتک و عرج بجسمه الي السّماء و جاهد في سبيل محبّتک حتّي فاز بوجهک و اشهد ان حلاله حلال الي يوم القيامة و لم ينسخ شريعته و لم يبدل منهاجه و من زاد حرفاً او نقص شيئاً من شريعته فيخرج في الحين من طاعتک و انّ الوحي بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندک و انّ کتابه مهيمن علي کلّ الکتب ... و حجّتک الحي الّذي وجوده يبقي کلّ الخلق و يذکره بذکره کلّ الموجودات ان تحفظ غيبته و تقرّب ايامه ... قالوا بانّه ادّعي ا لرّبوبية و اعتقد بانّ علياً عبدک ووصي نبيک کان خالق الاشياء و رازقهم و انکر معراج الجسماني و حشرالجسد اني فسبحانک سبحانک انّي برئي من الّذين يعتقدون بتلک الاحکام الباطلة ... و انّ ذکر کلمة اُخري اراد ما ذکر الصّادق حجّتک في دعائه حيث قال و قوله الحقّ و عرج روحه الي السّماء ... و اشهد انّ اليوم کان حجّتک محمد بن الحسن صلواتک عليه و علي من اتّبعه ... و اشهد انّ بعد الارباب الاربعة ليس له باب قد ورد في الحديث ... و انّ له في ايام غيبته علماءمستحفظين ... و اشهد انّ طاعتهم فرض و مودّتهم عدل و من انکر احداً منهم فقد کفر و کان من الخاسرين"
ودر اين ابلاغيه که در سال دوّم اظهار امر و بحبوحهٴٴ تقيه و ايام اکتفاء به اظهار مقام علم محض فرو نشاندن مقاومت و معاندت ملّاها صادر فرمودند تمامت امور موارد نظر مخالفين خود حتّي وجود محمد بن الحسن و حقيقت نوّاب خاصّه و علماء حقيقيه امّت را که هنوز انطواء کلّ را در شخصيت خوداظهار نداشتند تصديق نمودند و تا حدّي نيران فتنه را خاموش کرده بنشر اصول معرفت الهيه پرداختند .
و در کتاب اقدس است قوله :
" من يدّعي امراً قبل اتمام الف سنتة کاملة انّه کذّاب مفترٍ نسأل الله بان يؤيده علي الرّجوع ان تاب انّه هوالتّوّاب و ان اصرّعلي ما قال يبعث عليه من لا يرحمه انّه شديد العقاب .من يوءوّل هذه الآية او يفسّرها بغير مانزّل في الظّاهر انّه محروم من روح الله و رحمته الّتي سبقت العالمين ."
اين آيات با اندک تغييري در لفظ قبل ازکتاب اقدس دربعضي ازالواح صدوريافت چنانجه در اثري از خادم 66 مورّخ 1294 ذکر است و حين ترتيب کتاب جزء آن قرار دادند و منظور شخصيتهاي خود فکري است که با عدم حصر فکر در منصوصات بديعه از خود اموري بياورند و در ايام ظهور و يا بعد از ايشان سر برکشند و چنانچه بعد از اين آيات ذکر ناعقين و نيز ذکر تکليف بعد از صعود است و هم در الواح متعدّد راجع به همين موضوع که در کتاب امروخلق جمع است بخوبي روشن ميگردد و مذکور داشتند که حتّي به عنوان ولايت هم باشند مشمول اين حکم اند و نظر به فتنه اي که در امر بيان مخصوصاً واقع شد به اين درجه سخت کرفتند و مجازات قتل مقرّر داشتند و منجّز کردند که تا الف سنه به پايان نرسد هر گونه ادّعائي قطعي البطلان و محکوم به اين حکم است و به حکم مفهوم مخالف دلالت ميشود که بعد از انقضاء الف سنه ممکن است آن ادّعا حقّ و مدّعي من جانب الله باشد
و در بياني که آغازش راجع به اسمعيل قزويني و به تفصيل در بارۀ اهل بيان است چنين مسطور :
" حال در اين ظهوراعظم کلمه اي نازل نشده که اگر نفسي بيايد و ادّعا نمايد قبول نمائيد و يا اقبال کنيد مگر بعد از انقضاء الف سنهٴٴ تامّه و حدودي که نازل شده وجز اين کلمه ابدآ از قلم قدم جاري نه ."
ودر خطابي به آقا ميرزا حسين بروجردي و حاجي ابو القاسم دبّاغ طهران چنين مرقوم است :
" امّابيان الف سنه در کتاب اقدس مراد اين است که قبل از الف قطعاً ممتنع ومستحيل است و جميع نفوس مقدّسه در ظلّ مبارک ولي بعد از الف سنه مصطلح بين ناس ممتنع و مستحيل نيست حال آن مدّت احتمال امتداد دارد ميشود که هرروزي عبارت ازهزارسال شود چنانکه در قرآن ميفرمايد " و انّ يوماً عند ربّک کالف سنة " مقصود اين است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بين ناس ظهورثاني فوراً محتوم نيست شايدامتدادزياد نمايد ." الخ
و ذکري از الف در ضمن لغت امة ميباشد .
و در فارسي کلمهٴٴ هزار در مقام مبالغه در زيادي بدون قصد عدد معين استعمال ميشود . حافظ گويد :
من جرعه نوش بزم تو بودم هزارسال
کي ترک آبخورد کند اين طبع خو گرم
چنانچه درلوحي نيز قوله :
"چنانچه ملاحظه شد که اکثري از قاصدين حرم ربّاني در آن يوم الهي به علوم و حکمي ناطق شدند که به حرفي از آن دون آن نفوس مقدسه اطّلاع نيافتند و نخواهند يافت اگرچه به الف سنه به تعليم و تعلّم مشغول شوند ."
و در لوح حجّ شيراز است قوله :
" ومن دون ذلک لن تفوز و لن تذکر عندالله من الواردين عليه ولو تسکن فيه الف سنة عمّا انتم تعدّون ."
و در لوح حکمت است :
" انت عاشرت معي و رأيت شموس سماء حکمتي و امواج بحر بياني اذ کنّا خلف سبعين الف حجاب من النّور انّ ربّک لهوالصّادق الامين ."
ودر لوح نصير است که دريک ساعت معادل الف بيت نازل و قوله :
" آن شتري که معادل الف عمّامه بر او حمل ميشمود ." الخ
و از ان جمله است درخطابي درحقّ شهداء قلعهٴٴ طبرسي که بيست هزار شدند و مقصود صرف بيان کثرت ميباشد .
ودرذيل نام خمس خمسين هم ذکري است و تفصيلي در اين خصوص در اسرار الآثار ذيل ( ع د د ) مسطور است .
اِلقاء در لقاء ثبت است .
اِلهام مصدر مزيد به معني به دل انداختن .
در قرآن است :
" و نفسٍ و ما سوّاها فالهمهما فجورها و تقواها ."
در لوحي است :
" کذلک امرناک و القيناک و الهمناک لتشکرالله "
اَلو قصور و کوتاهي .
در مناجاتي در خطابي است :
" و لم يفتر واسعياً و لم يألوا جُهداً في امرک ."
در سعي و کوشش در راه امرت سستي و قصور نياوردند .
اِلي (ياء باالف ممدوه) حرف جرعربي غالباً درمعني انتهاونيزبه معاني
ديگر که در کتب نحويه ذکر است استعمال ميشود و اِلَيکَ گاهي معني فعل ميدهد که اسم فعل ميخوانند .
در مناجاتي است :
" و ان قلتُ الي الي يا ملاء الانشاء ما اردتُ بذلک الّا امرک. "
که معني "به من رو آوريد" ميدهد.
اُمّ امّ القري درايام جاهليت عرب نام مکّه بود و ذکر امّ القري د در اين دور در يکي از آثار است قوله :
"هولشّاهد السّميع چون اسم قريه در نزد اين مظلوم پسنديده بود لذا تغيير ندادم اميد است که از قلم اعليٰ به امّ القري موسوم گردد چه لحاظ عنايت به آن شطر متوجّه." الخ
در قرآن است :
" وانّه في امّ الکتاب ."
و قوله :
" يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده امّ الکتاب ."
و قوله :
" و انّه في امّ الکتاب ."
و در کتاب اقدس است قوله :
" قل هذه لسماء فيها کنز امّ الکتاب لو انتم تعقلون ."
آسمان علم الهي که امّ الکتاب در آن مسطور و مکنون بود و متدرّجاً آياتي از آن به قوّۀ وحي صدور و شهود مييافت متجلّي گرديده و امّ الکتاب خود را ظاهر و عيان ساخت .
و در لوحي است قوله :
" امروز امّ الکتاب امام وجوه احزاب ذکر مبدء و مآب ميفرمايد ."
و در لوح بشارات قوله :
" بشارت اوّل که از امّ الکتاب در اين ظهور اعظم به جميع اهل عالم عنايت شد . " الخ
اّمّ العراق در لوح به ناپلودن است قوله :
" يا مَلِک قد کنّا بامّ العراق الي ان حُمّ الفراق ."
مراد از امّ العراق بغداد است .
اُمّ اشرف مادر آقا سيداشرف زنجاني شهيد .
اُمّ الاولياء حرم آقا محمد کريم عطّار و غيرهما درآثار اين امر
مذکورند. قوله :
" هوالابهيٰ طوبي لامّ الّتي سمّيت بلسان مالک الاسماء امّ الاولياءو نذکر بها هذا الحين ليکون عزّاً و شرفاً و ذخراً لها عند الله ربّ العالمين ."
اُمّي تحصيل علم ناکرده .
امّيه - اُمّي بودن .
در قرآن حضرت پيغمبر و امّت عرب بدين نام مذکورند و در آثار بديعه نيز به همين معني مکرّراً ذکر شده چنانچه در صحيفة العدل است قوله :
" در اعجميين نشو و نما نموده و دربين آثار حقّه نزد احدي تعلّم نگرفته  
بل امّي صرف بوده ."
و در تفسير هاء است قوله :
" و انّني کنت من قبل بشأن لا اعلم حرفاً ممّا انا عالم به في ذلک اليوم و قد جعل الله الحجّة لن يقدر النّاس ان يرضوا عنها الّا ان يسلّمها ."
و قوله :
" فاني و لعمرک ما قرأت حرفاً من ذلک العلم البيان و لا اعلم اليوم حرفاً من قواعد اهل البيان و ما کان عندي من قبل کتب علم حتّي استحفظ الکلمات و لا لي سبب في هذ العطاء من الرّحمن الّا فضل الله و جوده و انّ اليوم لو يسأل مثل جنابک عنّي في شؤونات العلميه المسطورة في الکتب فوربّک لا اعلم بل ولا الصّرف ولا النّحو و بذلک افتخر و به احتجّ الله يوم القيمة علي الکلّ ."
و در ضمن توقيعي ديگر قوله :
: انّک يا الهي تشهد ان السّائل قد اراد في الجواب سهل المجادلة علي شأن القوم و انّي ما ادري طرق علمهم في اصطلاح الفقه و ترکيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النّتيجة بعد ذکر المقدّمتين ولکن لا علم ان تلک الآية لمّا ظهرت في خطّ الاستواء من شواهد الفطرة يصدّقها کلّ ذي علم بما استقرّ عنده من القواعد الشّيخيه من علم النّحو والمعاني والصّرف والعروض والمنطق والاصول و ما کان دأب العلماء والحکماء من آيات العرضيه المسصطلحة بينهم و انّي بعزّتک لا اعلم شيئاً من علم الرّسوم و لا اري لعلمها فضلاً عندک لانّ ما سواک باطل مضمحلّ لدي وجهک الکريم ."
در کتاب اقدس است :
" انّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوکم به هذالامّي الي الله الابدي ."
ود رلوح حکماء خطاب به آقا محمد فاضل قائني است :
" وانّک تعلم انّا ما قرئنا کتب القوم و ما اطّلعنا بما عنده من العلوم کلّما اردنا ان نذکر بيانات العلماء والحکماء يظهر ما ظهر في العالم و ما في الکتب والزّبر في لوح امام وجه ربّک نري و نکتب انّه احاط علمه السّموات والارضين هذا لوح رقم فيه من القلم المکنون علم ما کان و لم يکن له مترجم الّا لساني البديع انّ قلبي من حيث هوهو قد جعله الله ممرّداً عن اشارات العلماء و بيانات الحکماء انّه لا يحکي الّا عن الله وحده ." الخ
و چون تلمّذ سيد باب به صغر سن در مکتب شيراز نزد معلّمي کامل به وضع و مقدار در خور آن ايام مسلّم در تاريخ و حضور چندي در محضر درس حاجي سيد کاظم رشتي به کربلا در ايام شباب نيز مصرّح در کلمات خودشان است و آثار خطّي بغايت زيبايشان در دسترس عموم ميباشد مرادشان از امّيت اين است که تحصيلات علميه به ترتيب وندرّج از مقدّمات به درجات عاليه به نوعي که معمول و متداول ايام بودمانند شيخ احسائي و سيد رشتي و علماء اصحابشان و غيرهم از علماء ننمودند و اين را به تشريح و تقريب به حال جدّ امجد اعلاي خود امّيت گفتند و آنچه از خطوط و آثار و حتّي صورت محاسبات تجارتي بوشهر که به خطّشان باقي است و غيرها محقّق ميگردد آن است که قرائت و کتابت فارسي متداول نه به طريق علمي و نيز مقدار اندکي از کتب و قواعد عربي به اسلوب آن ايام و نيز زيبائي خطّ وعلم حساب رقوم معموله را درمکتب شيرازطي نمودند
و منظور خالشان براي وارد کردن به حجرۀ تجارت هم بيش از اين نبود و ايشان هم چنين معلوم است که به ورود در اين نوع علوم رسوم متداولهٴٴ زمان دلبستگي نشان نميدادند ولي در ايام جواني با عدم رضايت خالها به کربلا رفتند و در محضر سيد رشتي مسائل عرفاني و تفسير و تأويل احاديث و آيات از طريق اثني عشري و عرفانهاي مربوط به شيخ احسائي را بسيار شنيدند و به فقه امامي از روش آنان ورود نمودند و چناچه از آثارشان مستفاد ميگردد در مطالب و مآرب شيخ و سيد بيش از همهٴٴ امور ديگر وارد شدند و به آن مکتب نزديکتر بودند و بنا بر اين در نظر ملّاهاي آن ايام امّي و به عبارت معمولي بيسواد بودند و لذا اعتراض به کلماتشان کردند و نسبت بي علمي دادند وايشان نيز انکار نداشتند بلکه همان را دليل حقّيت خود ميستودند و آن علوم رسوم را علم نميشمردند که شيخ بهائي گفته :
علم رسمي سربسرقيل است وقال  
نه از آن کيفيتي حاصل نه حال
و نسبت به شخص بهاء الله نيز تقريباً همين نحو است و خطوط ايشان و اخوانشان گواهي ميدهد که زيبائي خطّ تقريباً به آنان نيز رسيد ولي در تحصيل عربي مختصر و همان اندازه عرفانهاي شيخي که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند و لحن آثارشان به مذاق اشراقيين و رواقيين و امثالهم نزديکتر است تا به شيخيين و لذا ايشان را شخص عارف مشرب امّا نه عالم ميدانستند و ايشان هم در کلمات خود به همين استدلال نمودند .
اَمام عربي جلو و روبرو و درحضور .  
و درلوحي در زيارت سيد الشّداء است قوله :
" اسآلک بامواج بحر بيانک امام وجوه خلقک ان تؤيدنا علي اعمال امرتنا به في کتابک المبين ."
اَما عربي مرکّب از همزۀ استفهاميه و ماء نفي است .
درکتاب اقدس :
" اما تسمعون ( ايا نميشنويد) صرير قلمي الابهيٰ ."
اَمانة عربي به معني درستکاري .
در قرآن است :
" انّا عرضنا الامانة علي السّموات والارض والجبال فابَينَ ان يحملُها و اشفقن منها و حملها الانسان انّه کان ظلوماً جهولاً ."
که ظاهر آيه اعمّ از آنکه مراد از امانت همان مفهوم لغوي و مراد از انسان نوع بشر يا آنکه مراد از امانت جلوۀ يزداني در جهان و پيوستگي به آن سر چشمه و مراد از انسان آدم ابو البشر و مظاهر الهيه باشد مبالغه در وزن و گراني اين بار و جهل و ناتواني جسماني بشر است و عرض امانت بر مادون انسان اظهار تکليف به آنها نيست بلکه اشراق اين انوار بر کلّ و فقدان استعدادشان در قبول آن ميباشد ولي بعضي به تقدير علي اهل السّموات و نيز عرفاء و اولياء و غيرهم تأويلات گوناگون کردند و نظير آن در آيهٴٴ ديگر قرآن است قوله :
" وان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها انّ الانسان لظلوم کفّار ."
و حافظ گويد :
آسمان بار امانت نتوانست کشيد قرعهٴٴ فال به نام من ديوانه زدند
سعدي گويد :
خدا ترس بايد امانت گزار امين کزتوترسد امينش مدار
در لوحي مسطور در ضمن لغت حوراست قوله :
" اذاً طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حورية ... نادت باحسن الاصوات يا ملاء الارض و السّموات انّي حورية سمّيت بالامانة ."
و در لوحي ديگر است قوله :
" يا حزب الله قلمي الاعليٰٰ يوصي العباد بالامانة الکبري لعمرالله نورها اظهر من الشّمس قد خسف کلّ نورعند نورها و ضيائها واشراقها ازحق ميطلبيم مدن و ديارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرمايد جميع را در ليالي و ايام به امانت و عفّت و صفا ووفا امر نموديم ."
و در خطابي است قوله :
" امّا آيهٴٴ قرآن که در حقّ امانت کبري ظلوم و جهول ميفرمايد اين ظلوم و جهول مبالغۀ ظالم و جاهل نيست بلکه معني اش مظلوم و مجهول است يعني حامل امانت کبري مظلوم است زيرا خلق انکارواستکبار مينمايند و مجهول القدر است قدر اورا نميدانند "
و از بين بهائيان نخست حاجي شاه محمد منشادي به لقب افتخاري امين البيان به مراد درستکار در حقوق الله که وظيفهٴٴ وصول و ايصال آن داشت ملقّب و مشتهر شد و سالها به گرد آوردن حقوق معروف و معين در امر بهائي و ارسال آن به مرکز اشتغال ورزيد و آخر الامر در مياندوآب که چندي براي جمع حقوق از مؤمنين بود با عدّۀ ديگر از بهائيان در مابين عموم سکنه دچار حملهٴٴ کردها شده مقتول گرديد و اين واقعه به سال 1298 هج. ق. بود که شيخ عبد الله کرد به قصد آذربايجان حمله نمود و او پسر شيخ طه از خاندان پيرمرشد کردهاي سنّي اهل قريهٴٴ نوچه متعلّق به دولت عثماني از قراء کوهستاني واقع در حدود سرحدّي دو دولت بود که قريهٴٴ مذکور قرب هزار خانه سکنه داشت و شيخ طه از نظر مرشدي نفوذي شديد فيمابينشان حاصل کرد و چهار قريه تحت توليت و فرمانش قرار گرفت و ساليانه مبلغ پانصد تومان از طرف محمد شاه قاجار براي او مستمرّي معين گرديد و بعد از فوتش مقبره اش مزار کردها شد و پسرش شيخ عبيدالله بر جاي پدر نشسته نفوذ و جمعيت کثير حاصل نمود و پيوسته خيال طغيان به نام جهاد به قول خود با رافضيه ميکرد و از قبر پدر رؤياها و اوامر صادرۀ براي اين مقصود نشر ميداد و از هر طرف کردها را حاضر ساخت و کردان ايراني دم از کرامات او ميزدند و يک بار در محاربهٴٴ دولت عثماني با دولت روسيه اردوي کرد به نام جهاد تهيه کرده محاربه نمود و شکست خورد و باري ديگر بر خود دولت عثماني طغيان نمود و مسيحيان آن حدود را يغما کرد تا درسال 1297 هج.ق. به تحريک حمزه آقا از رؤساي کردان ايران که سر به مخالفت و طغيان برکشيد و با او همراه شد و نيز برخي ديگر به خاک ايران هجوم کردند و ساوجبلاغ را تصرّف نمودند وچون مياندآب تسليم نشد و مابين دولتيان واردويش مقاتله در گرفت و بعضي از سران کرد و منتسبينش کشته شدند چون غلبه نمود فرمان قتل عام داد لذا بر مرد و زن و اطفال تاختند و جوي خون روان ساختند و سوختند و خراب کردند و بالاخره بعد از کشمکشهاي بسيار در حملهٴٴ به اروميه غلبه نتوانستند و بالاخره شکست خورده گريختند و دولت ايران از دولت عثماني خواست و شيخ را محاصره کرده گرفتند و فتنه از ميان رفت و در آن واقعه که امين اوّل مذکور کشته گرديد امين دوم حاجي ابوالحسن اردکاني سابق الوصف در ذيل نامش که شاگرد و معاون وي بود نيز تفنگ بر پا خورد و در مابين کشتگان بيفتاد و خودرا به مردگي زد و چون کردان اجساد کشته ونيم کشته ميدريدند و غارت ميکردند براو چيزي واقع نيامد و پس از رفتن کردها خود را متدرّجاً تا تبريز رساند و در خانهٴٴ حاجي مستشار يزدي چندي ماند تا زخم پا معالجه شد و او بعد از حاجي امين البيان مذکور حاجي امين مطلق بود و به نام ودرذکر هردوامين الواحي بسيار است قوله :
" بسم الله البهي الابهيٰ انّا سمّينا امين البيان بين ملاء الاکوان ."
و قوله :
" ونذکر الامين الّذي ذکرناه في کتابي المبين انّه سبق اکثر الخلق في خدمة الله وامره ... يا امين انت حرف من صحيفتي الحمراء و ذکر من هذالکتاب ."
و قوله :
" هوالصّادق الامين يا ابا الحسن انشاء الله به عنايت مخصوصۀ حقّ فائز باشي و بما ينبغي لايام الله عامل ايمان را به مثابهٴٴ درخت مشاهده کن و اثمار و اوراق و اغصان او امانت و صداقت و درستکاري و بردباري بوده وهست به عنايت حقّ مطمئن باش و به خدمت امرش مشغول قد خطبناک اميناً من لدي الحقّ ونوصيک بما يرتفع به امرالله ربّ العالمين و اذن داديم تورا به اخذ حقوق الهي عاشرمع العباد بالرّوح والرّيحان و کن لهم ناصحاً اميناً وصاحباً شفيقاً ثمّ ارض بما قضيناه لک امروزکلّ بايد به کلمهٴٴ رضا فائز شوند نقطۀ اولي جميع را آگاه نمود و به اين مقام بلند اعليٰ اخبار فرموده تا کلّ به رضاي الهي فائز شوند و از اراده هاي خود که نتيجه و خاتمهٴٴ آن را مطّلع نيستند بگذرند و به اردة الله ناظر باشند في الحقيقه اين دو روز قابل نيست که نفسي به ملاحظۀ آن از حق غافل شود يا به غير رضاي او حرکت نمايد جميع دوستان را تکبير برسان و به اين مقام که في الحقيقه اعليٰ المقام است متذکّر دار کذلک يأمرک المظلوم لتشکر ربّک النّاطق الکريم البهاءعليک وعلي الّذين عملوا بما امروا به من لدن عليم حکيم ."
و قوله :  
" هوالنّاطق المبين في ملکوت الاسماء هذا يوم فيه ارتفع نداء الله من شطر السّجن الاعظم ... قد کان الامين لدي العرش في سنة و بعدها ثمّ امرناه بان يرجع و يشتغل بما اراد ... ثمّ ذکر في آخر الکتاب من توجّه الي شطر العرش الّذي کني بابي الحسن في کتاب الله المهيمن القيوم." الخ
سفر اول ميرزا ابوالحسن که بعد ازامين البيان مذکور امين شده به عکّا رفت در سال 1301 بود.
و نيز سورة الامين قوله :
" هذا کتاب من لدي الله المهيمن القيوم الي الّذي منه ظهرت استقامة الکبري ... ينبغي لاهل العراق ان يفتخروا بک سوف يفتخرون ولکن القوم لا يعلمون ... ان يا امين قد بلغت ما امرناک في المنام و اخبرناک به في اللوح." الخ
راجع به امين اردکاني مذکور است و دراثري از خ آ د م 66 است قوله :
“ در بارۀ جناب امين و توجّه او به ارض طاء و از آنجا مع جمعي عليهم بهاء الله به انگليس و يا تفليس به دادخواهي اين مراتب عرض شد هذا ما انزله الوهّاب في الجواب انّه لا يقضي حاجتکم و انّهم لا يقدرون علي قضاء حوائجهم و کيف حوائجکم اما انا اشکوبتي و حزني الي الله ولا حبتي ان يريد وا ما اردناه من قبل ونريده من بعد اين بيان که از قلم رحمن جاري به مثابهٴٴ کوثر حيوان است ازبراي مقرّبين و مخلصين." الخ
راجع به قضيه شهادت سلطان الشّهداء و محبوب الشّهداء دراصفهان است که در يزد چنين مشورت وتصميم شد که حاجي ابوالحسن به طهران بيايد و با فاضل قائني و غيره به دادخواهي نزد دول خارجه پردازند و کسب اجازه از مقام ابهي خواستند و جواب منع بدين طريق رسيد .
و نيز قوله :
" هوالمستوي علي عرش البيان يا محمود بشارت اولي که دراين ايام ظاهر توجّه حضرت علي اکبر به سجن في سبيل الله و همچنين اقبال حضرت امين و ورودش در سجن متين في سبيل الله ربّ العالمين ."
مراد حبس حاجي ملّا علي اکبر شهميرزادي و حاجي ابو الحسن اردکاني به سجن طهران در سال 1308 ميباشد که در ضمن لغت ( ع ل و ) نيز ذکري است و او طول عمر حاصل کرد و دردورۀ مرکزميثاق و بعضي از سنين ايام ولي امرالله نيزحاجي امين مطلق و مورد احترام اهل بهاء و مذکوردرآثار و مورد رجوعات حقوقي بود و حاجي غلامرضا اصفهاني را برجاي خود معين کرده درگذشت و حاجي مذکور بعد از وي تا آخر الحيات به همين منوال بود و خود را امين امين لقب داد و قبل از فوتش ميرزا ولي الله ورقا را بر جاي خود ومنصوب و مصوّب شد.
و امين فريد پسر ميرزا اسدا لله اصفهاني ذيل نام امريکا و امين الاطبّاء ازلي ضمن نام ( ا خ و اخت ) ذکر ميباشد وميرزا موسي کاشي و حاجي ايمان زنجاني و غيرهما به همين اسم درالواح وآثاربسيارمذکورند .
ولقب بلد الامن براي شيرازدرتوقيعي ضمن لغت ( ص د ق ) ثبت ميباشد.
اِمتِحان مصدر مزيد عربي به معني تجربه و آزمايش .
در خطابي است قوله :
" طهران به واسطۀ آقا محمدعلي کاشاني جناب آقا ميرزا محمد صادق وصّاف عليه بهاء الله الابهيٰ .
يا من يمتحن عبد البهاء ليس لک ان يمتحن عبداً متضرّعاً الي الله امّا قرأت في کتاب القوم من اعظم العرفاء انّه لا يجوز لطالب الحقيقة ان يمتحن المطلوب من يدعوه الي الله معذلک اقول لک الحق والتفت الي الاشارة بکناية العبارة و هو السّراج نور يتلأ لأ علي الآفاق و لا تتقّيد باحدٍ سواء کان بصيراً او اعمي لانّ شأن النّور التّجلّي والظّهور فالبحرموّاج والسّفينة منهاج و رکوبها معراج والغمام تفيض والرّياض تتبسّم والنّسيم لطيف معذلک هل يجوز الرّيب في القبول من الغيب لا و ربّک الرّحمن ان تري انّ العمي ابصرت والصمّ سمعت والبُکم نطقت والاموات قامت والحجّة کملت فهل بعد هذا شکّ ام ارتياب لا والله و عليک التّحية والثّناء. ع ع
اِمتِشاج – اَمشاج متشاج مصدر مزيد عربي به معني اختلاط .
در لوحي است :
" اعلم انّ النّفس الّتي يشارک فيها العباد انّها تحدث بعد امتشاج الاشياء و بلوغها."
امشاج جمع مِشَج به معني مختلط .
اَمر امردر اصل لغت عربي غالباً به معني فرمان و دستور که
جمعش اوامر و يا به معني شأن و کار است که جمعش امور ميباشد در لوح رئيس است قوله :
" و تختلف الامور بما ورد علي هوء لاء الاسرا ."
ايضاً :
" و يتغيرالحکم و يشتدّالامر ."
ايضاً :
" وقد اظهرنا الامر في البلاد ."
ولي اصطلاحاً به معني مَنظِمي ديگر اطلاق ميگردد و در قرآن به عنوان
عالم الامر والخلق مکرّراً ذکر يافت و همين اصطلاح عالم الامر والخلق درآثار بديعه به مرّات وکرّات ذکر است و از پيشوايان شيعه و عرفاءواولياء و حکماء در تفسير و تبيين مقام روحاني رمزي معظّمِ عالم الامر بياناتي مأثور و مشهور ميباشد از آن جمله از نقطة البيان در تفسير الحمد است قوله :
" فاعلم ان الحمد قد نزل في شأن مظاهر الفعل وهوسرّالقرآن في مقام الاشهاد والاعلان لانّ کلّ الوجود هالک الّا وجه الله و انّ عدّته هي اربعة عشراشارة بمظاهر الفعل في عالم الامر والخلق و انّ ملکوت کلّشيئي کان
في ايديهم کما صرح قول الله عزّ ذکره و بيده ملکوت کلّشيئي و انّ عدّة اليد هي عدّة الوجه و قد جعل حامله قصبات اربعة عشرمن شجرة الاولي لانّ علّة وجود الابداع کان ظهور اسم الجواد و انّ سبب بروز الاختراع کان فضل اسم الوهّاب و انّهما بعدّتهما هي عدّة الوجود واليد و انّ الحمد هو ذکر اسماء غيب الائمّة الّذي اذا نزلت في مقام الشّهادة تظهر مراتب الفعل لظهوراتها في عالم الامر والخلق و يظهر اسم الجواد والوهّاب و يبطن کلمةاليد والوجه في مظاهر قصبات المقدّسة ."  
ودرکتاب اقدس است قوله :
" انّ اوّل ما کتب الله علي العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الّذي کان مقام نفسه في عالم الامروالخلق "
و منظورازاين آيه تبيين مقام ابهي به رتبهٴٴ مشرق وحي و مطلع و قائم مقام غيب در دو عالم تکوين وتشريع ميباشد و آنکه در درجهٴٴ اولي عرفان آن مقام فرض است وبس ونيزدرآيهٴٴ شهادت به حال قيام درصلوة است:
" شهد الله انّه لا اله الّا هو له الامروالخلق ."
ودر آثار بسيارعالم امررا سماء الامر وخلق را ارض تعبير کردند. قوله :
" انّا انزلنا من سماء الامر ماءً منيراً ."
و مبني و تفصيل دراسرارالآثارعمومي ضبط است .
لوح امر خطاب به ملّا علي بجستاني معروف است. قوله :
"هذا کتاب من لدنّا الي من في السّموات وارضين ...ان يا عبد اذا حضر لوح الامر تلقاء وجهک قم و خذ بالتّسليم ."
و قوله :" هذا لوح الامر قد نزّل من لدن مالک القدر ليقرّالنّاس الي المنظر الاکبر هذاالمقام الاطهر الّذي يطوف في حوله ملائکة مقرّبون قل قد قضت اليسّاعة و سقطت النّجوم وانشقّ القمر."
ونيز لوح اتي امرالله خطاب به ميرزا علي رضا ميباشد.
واز موارد استعمال امر به معني شيئي در کتاب اقدس است :
" انّا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم الاوّل وهو الاسّ الاعظم نزّلناه في الواح اخري واثّاني نزّل في هذا اللوح البديع ."
آن يک از دو علامت بلوغ عالم که مصرّح در کتاب است وحدت لسان و خط در تمامت روي زمين ميباشد و علامت ديگر در بعضي الواح مسطور است. قوله :
" واينکه در صنعت نوشته بوديد اين مظلوم در اين باب خود چيزي ذکر ننمودم ولکن بعضي سؤال نموده اند و در جواب سائلين از قلم اعليٰ جاري شد آنچه موجود است و في الحقيقه آنچه نازل شده حقّ محض بوده و خواهد بود ولکن آنجناب ملاحظه نمائيد قبل از ظهور کلّ شهادت ميدهند بان قلمه العليم نطق بالصّدق الخالص لکن ظهور اين فقره ازعلائم بلوغ عالم ذکرشده و ميقات آن معين است انّه ما اتي و اذا يأتي يظهر بالحقّ انّه لهوالمخبرالعليم لذا جميع نفوس را از اشتغال به آن منع نموديم ليس لاحد ان يشتغل به هذا ما حکم به محبوب العالمين في کتابه المبين."  
ودر خطابي به ميرزا بديع الله آگاه درآباده راجع به آيهٴٴ کتاب اقدس " انّا جعلنا الامرين علامتين لبلوغ العالم" است :
" امر ديگر که در الواح مذکور است صنعت مکتومه است."
ودر مقامي ديگر قوله :
" امّا علامت بلوغ عالم که در کتاب اقدس مرقوم يکي حصول صلح عمومي و ديگري ظهور و بروز اخت النّبوّة حکمت الهيه است که صنعت مکتومه جزو آن است."
ونيز در لوحي خطاب به شيخ سلمان چنين مسطور است قوله :
"ودر لوحي از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنيا آن است که نفسي تحمّل امر سلطنت ننمايد سلطنت بماند و احدي اقبال نکند که وحده تحمّل آن نمايد آن ايام ايام ظهورعقل است مابين بريه مگر آنکه نفسي لاظهار امرالله و انتشار دين او حمل اين ثقل عظيم نمايد ونيکوست حال او که لحبّ الله وامره و لوجه الله و اظهار دينه خود را به اين خطر عظيم اندازد وقبول اين امر مشقّت و زحمت نمايد اين است که درالواح نازل که دعاي چنين سلطاني و محبّت او لازم است." انتهي
و در ضمن بلوغ نيز اشارتي است .
امير به معني صاحب امروفرمان . اُمراء جمع.
ودر الواح وآثار علماء و امراء اهل بهاء بسيار ذکر شد که مقصود از امراء مديران امور کشوري و تشکيلاتي اين جامعه ميباشد .
امّار وامّارة به معني پرامروفرمانده. در قرآن است :
" انّ النّفس الامّارة بالسّوء : نفس انساني اَمردِه پيوسته به بدي است .
در لوح دنيا است :
" نفوسي که به اين مظلوم منسوبند بايد درمواقع بخشش وعطا ابر بارنده باشند و دراخذ نفس امّاره شعلهٴٴ فروزنده .
اميرآلاي وميرآلاي دراصطلاح ترکان وعربان همان کلنل به لغت اروپائي  
است .
درلوح خطاب به صدردولت عثماني است قوله :
" اي صاحب شوکت اين اطفال صغارواين فقراء بالله ميرآلاي و عسکر لازم نداشتند ."
اَمَرَه قريه اي درمازندران محلّ سکونت جمعي ازبهائيان که از ازمشاهيرشان ملّا رمضان علي بود و به خطّش آثار امري بسيار است و ملّا رمضان علي روضه خوان را که پي قتلش برخاست هدايت کرد و به خدمت تبليغ برگماشت که اکنون به نام بقائي در آن حدود معروف است .
امريکا ايالات متّحدۀ شمالي امريکا وکانادا درغرب جهان مانند  
ايران درخاور مملکت فعّال پرجمعيت بهائي گرديد و مناسبت ورود و شيوع اين امر را در آن کشور با همهٴٴ سابقۀ ادبي ايران که در آنجا بود نبايد استبعاد کرد . امريکائيان اوّل نمونهٴٴ آثار ادبي ايران را در کتاب بنيامين فرانکلين دانشمند و مخترع معروف امريکا به سال 1755 ديدند ودر جلد اوّل مجلهٴٴ نيويورک باگنجينهٴٴ آثارادبي به سال 1790 به صريح نام حافظ و سعدي برخوردند و بالاخره در اوائل قرن نوزده رالف والدو امرسن) Ralf Waldo Emerson) شاعرودانشمند امريکائي سرمايهٴٴ دانش خود را از حافظ نشان داد ودر 1858 يعني يک سال قبل ازانتشارترجمهٴٴ معروف فيتزجرالد انگليسي خيام را به امريکائيان معرّفي نمود و نوشت که حکيم عمرخيام وفريدالدّين عطّار درمغرب احترام ونفوذ بسزا خواهند يافت و بعداً پيروان خيام در امريکا رباعيات اورا چندين بار به طبع رساندند و به نام خيام مؤسّسۀ معروفي درامريکا برقرار گرديد و بنا براين بايستي امريکائيان ازطلوع چنين ادبياتي عميق و وسيع و شيوا در ايران به جستجو افتند ولذا به سرعت تمام در آن کشور اشاعت يافت و تمامت اوضاع و احوال و اشخاص درتاريخ ظ ح ق ثبت گرديد و شمّه اي از آن چنين است که به سال 1893 چهارصدمين سال کشف امريکا کنونشن ومؤتمر رؤساي ديني و ملّي مسيحيت و اسلام و بودا وبرهما وکنفسيوس با حضور چهارهزارنفردرکاخ صنايع مستظرفه واقع درسواحل درياچۀ ميشيگان برپا شد در آنجا پيرو پيمبرقرن نوزده ومروّج فلسفهٴٴ ووحدت اديان خطابه اي داد وافکارش مؤثّرو منتشرگشت ودر آن مملکت وِدانتا تأسيس گرديد و نيز جاماسب ياوانداک امريکائي که مدّتي درسوريه بود نطق محبّت وسلام داد ودر ضمن سخنانش از مقام ابهي درعکا بيان معروف کلّ اوراق يک شجريد گفت و سفر ادوارد برون را درسال قبل به عکا ونطق وبيان ابهي را حکايت کرد و مجموعهٴٴ خطابه هاي ناطقين مطبوع ومنتشرگرديد وابراهيم خيرالله که در مصر به واسطۀ حاجي عبدالکريم تاجر طهراني ايمان آورده بود وبراي رساندن اختراع بستن چيزي به پا که برسرعت سير به شدّت مي افزود بعداز مسکو به نيويورک رفته در آن حدود مقيم گشت وبه سال مذکور درآنجابودوبالاخره به سال 1894 مقيم شيکاغو شده به قالي فروشي اشتغال جست وروزي تورونتون چيس امريکائي را به ملاقاتش رهبري نمود و مسترچيس پيرو ميلر رئيس فرقۀ ادونتيست منتظر نزول مسيح بود ورياست کمپاني بيمه داشت وبه استماع ابلاغ خيرالله ايمان آورد وبشاراتي ازکتب مقدّسه بيرون زد وبعداً چند کتاب راجع به اين امرنوشت واو اوّل بهائي امريکا است و در سالي که مرکز عهد وپيمان به امريکا ميرفتند در روز اقامت در بين طريق تلگراف شدّت وخطربيماريش درمريضخانهٴٴ لاس اجليز رسيد ومکرّراً اظهارعنايت کرده محزون شدند وميخواستند اورا ملاقات کنند ولي يک روز قبل از ورودشان تلگراف فوت اورسيد وبه سر قبرش رفتند وبوسيدند وزيارتنامه خواندند وفرمودند همه ساله بهائيان امريکا به زيارت روند وبعدازايمان او مسيزآيواس و مسيزگتسينگر معروف
به ست لوا که آن وقت دختر واز پيروان وي وي کاناندابود ايمان آوردند وخيرالله يک دوره درس دوازده درجه اي ترتيب داد وبه هرکه دوره را به انجام رساند اسم اعظم بهاء ميدادودر مدّت سي سال که هنوز براي امر بهائي در شيکاغو کار ميکرد عدّۀ مؤمنين به متجاوز از هفتصد تن رسيد وبه تبليغ پرداختند وخصوصاً لوا موفّق بود وعشق ايماني و گفتار و رفتاري جذّاب داشت آنگاه در واشنگتن و نيويورک وکنوشا و بالتيمور وغيرها علم تبليغ برافراشتند ويژه در نيويورک ومسترديکسن دروانگتن به تبليغ قيام کردندوخيرالله همه رادرنشر نفحات اين امرمراقبت ومساعدت مينمود وبه نيويورک رفته در خانهٴٴ مستر داژ محفل تبليغ برقرارداشت و مؤمن شدند وخيرالله بين لوا و گتسنگراوّلين ازدواج بهائي منعقد ساخت که در دفتردولت ثبت شد و کتاب کوچکي به نام باب العلم تأليف وطبع نمود ومسترومسيز گتسنگربا هم به سانفرانسيسکورفتند ومسيزهرست
مشهورو گودال ودخترش را تبليغ کردند ومستر هرست از سناتورهاي معروف بود و معدني داشتند که عدّۀ سه هزارنفر در آنجا کار ميکردند وبعداً هنگامي که مرکزعهد و پيمان در ايالات متّحده سفر وسير ميفرمودند به مخزن البسه شان که در روزعيد به چند هزارکارگر توزيع ميکردند حاضر شدند ومسترهرست رئيس جرائدبسياري بودوقصر اشرافي معظم داشت وسالي چندهزاراستردرصحرا به عمل ميآورد. ودر کتاب بدايع الآثارشرح سفرامريکا از بيانات مرکزميثاق قوله :
" چون ميسيز هرست پانصد ليره براي تعمير راه مقام اعليٰ داده بود من به ازاي آن انگشتر گرانبهائي که به نقش طبيعي مزّن بود .... براي او فرستادم ." الخ  
وچون انحراف خيرالله وفتنهٴٴ داخليهٴٴ بهائيان امريکا شروع شد فعّاليت عظيم مرکزمطاع براي اصلاح ودفاع ازفعّاليت ناقضين عکا براي تشديد آغاز گشت وبه سال 1898 مسس هرست وگودال ودخترش ولواوشوهرش ويکي دوتن ديگر عازم به زيارت عکاشدند وهرست خيرالله را نيز حسب ميل لوا همراه برد که ضمن بيان عکا اشاره است وحين مراجعتشان مرکز مقتدر لوا را مأمور کرد که حال ناصواب خيرالله را افشا نمايد ونيز عليقلي خان کلانتررا که شايد قريب يک سال درعکا بوده ترجمه درحضورميکرد به اتّفاق لوا وشوهرش به امريکا فرستاد وبعداز واقعهٴٴ فصل خيرالله وپيروانش که جمع کثيربودند حاجي عبدالکريم ازمصربه اميدشنوائي خيرالله ازاوعازم امريکاشد ورفيعا کليمي ساکن مصررا که همي مساعدت مالي مينمود براي مترجمي همراه برد ودرمجمع بهائيان امريکا به واسطۀ او همي سخن گفت وبا اينکه مشهوربه معلّم ومبلّغ خيرالله گرديد تأثيري نکرد بلکه به گردآوردن مال مال معروف ومنسوب گرديد ومرکز ميثاق اورا خواستند وبعداز ورود مورد ملاطفت نبود واندوهگين وشرمگين وسفيه وبينواگشت وشايددرسنّ شصت سالگي درگذشت ودرحدودسال 1900 مسترومسيس داژ ومستر هور به زيارت عکا رفتندوچون بعد ازعودت حاجي عبدالکريم ازامريکابهائيان آنجامعلّم ومبلّغ روحاني ميخواستند ميرزا اسدالله اصفهاني با حسين روحي به مترجمي به اتّفاق حاجي ميرزا حسن خراساني مأمور شده عزيمت نمودند وميرزا اسدالله نطق وتبليغ همي کرد وحاجي ميرزاحسن بجاي حاجي عبدالکريم بذل مال همي نمود ودر آن کشور کتاب ميرزا اسدالله در تأويل وتفسير فصل اوّل ودوم از خلقت تورات به طبع رسيد وميرزا اسدالله بعداز چندي پسرخودامين فريدرا براي مترجمي طلبيد واوبه اتّفاق دو پسر داژ به امريکا رفت وچندي بعداز رفتن ميرزا اسداله به امريکا آقا ميرزا ابوالفضل گلپايگاني با آنطون حدّادکه حاجي عبدالکريم در ايام امريکا تبليغ کرد براي مترجمي به سال 1903 مأمورشد که پس از توقّف ايامي چند در پاريس به امريکا رفت تابالاخره بهائيان امريکا به فکر بناء مشرق الاذکار افتادند وروزنامهٴٴ نجم باختر درسال 1328 هج.ق. تأسيس شد وديگراز جرائد بهائيان به نام رئالتي ( Reality) بود واوّلين جلسۀ نمايندگان جمعيت عمومي تربيتي ايران وامريکا به سال 1910 م منعقد گرديد ومرکزميثاق درسال 1330هج.ق.مطابق 1912 ميلادي خود مسافرت به آن ممالک فرمودند ودر دهم آپريل مطابق 23 ربيع الثّاني به نيويورک وارد شدند واز دعوت کنندگانش به آن کشور انجمن صلح بين الدّول به رياست پرزيدان تفت ( ) رئيس جمهور بود که خطاب صادرشان " نيويورک حضرت رئيس جمعيت صلح بين دول وملل محترم شخص محترماً مقاصد خيريهٴٴ آنجناب في الحقيقه سزاوارستايش است" الي آخرها خطاب به اوميباشد . ديگر انجمن صلح نيويورک به رياست مستر کارنگي مليونر مشهور بود که اين خطابشان "حضرت رئيس انجمن صلح نيويورک واعضاي محترم. هوالله - اي انجمن مقدّس جنود آسماني ... ." الخ به اوست وشمايل خودرا نيز فرستادند واو ده مليون دلار براي مصارف بناي صلح بين الملل داده دويست مليون دلار در انواع طرق ترقّي عالم انساني صرف کرد .
ديگر کنفرانس صلح ليک موهونک ( ) وحاکم شهر بستن که به او خطاب فرستادند :
"حضرت والي محترم بستن هوالله - اي ذات محترم نامهٴٴ مبارک شما ملاحظه گرديد ... .) الخ
ونيز انجمنهاي اعراب نيويورک وبستن وبعضي از پروفسورها وکشيشها و نيز مسيس پارسونس( ) در خانهٴٴ خود در واشنگتن دعوت نمود وتفصيل آن سفروبيانات وخطابه ها وعکسها و( ) ايشان در بروکلين به خانهٴٴ مستر مکنات در بدايع الآثار مسطور است .وصورت تلگراف ازسانفرانسيسکو تاريخ 12 ذيقعده 1335 "غلامعلي دوافروش طهران ايران از راه اروپ به بقعهٴٴ مبارکه مراجعت ميشود عبّاس." نيز از شيکاغو تاريخ 21 ذيقعدۀ 1335 :
" از ساحل پسيفيک به کمال سرعت به شيکاغو رسيديم رو به شرق ميرويم روح وريحان حاصل است به جميع اطراف خبردهيد . عبّاس"
ودر 26 ذيحجّه مطابق 5 دسامبرعزم مراجعت کرده درنيويورک به کشتي نشستند ودر سفرنامه مسطوراست که اوقات مبارک به اتمام رساله اي در
تاريخ وتعاليم جمال قدم واسم اعظم گذشت ونيزنظر به رجاء ملتزمين رکاب اقدس جزوه اي مختصردر خصوص مسافرت مبارک به امريکا  
خطاب به احبّاي شرق نازل وصادر که آن جزوه با جزوۀ ديگر که در تاريخ وتعاليم امر جمال مبارک ازپيش صدور يافت تا حال در اوراق واسباب مبارک است وهنوز منتشر نگشته ودر خصوص بعضي از اوضاع داخليهٴٴ بهائيان درآن کشور براي دکتر ضياء بغدادي که در سنين بعداز شيکاغو براي زيارت تشرّف حضوريافت چنين فرمودند :
" نيويورک في هذه الايام صارت احسن من السّابق کان فيها بعض من الاحباب ليلاً نهاراً يسعون بالفساد واثنتان من النّساء کن يفسدون وفريد ادّعي انّه مظهر الجمال المبارک ثمّ تاب وقال انّه انخدع من النّساء واخذ ثمانين ليرة من مسيس پارسنز وکذلک من مستر چارلزهيني ومن غيره و  
کان مملوّاً من الذّهب بحيث کاد ان لا يستطيع علي المشي من ثقله معذلک اعطيته 50 ليرة وقلت والداک يشتاقوا اليک وارسلته من نيويورک الي مصر."
واز پيشرفت امربهائي درآن حدود به آن ايام آنکه مستربرامان وزير خارجهٴٴ سابق امريک بعد از مراجعت از سياحت امريک نطق داد که عالم شرق به تعاليم بهاء الله فلاح ونجاح يابد ديگر اميدي از جائي نيست وپس از عودت آن حضرت به حيفا در موقعي حال جسماني خودرا براي گروهي از بهائيان چنين بيان کردند :
" چهار بيماري مرا عارض شده بود تب وشراري درچشمم که علامت نزول آب در چشم است ولکن اين بيماري در اثناء سفرم در امريکا رفع شد  
ديگر دردهاي عصبي وبيتابي وکم خوابي و ديگر زکام مزمن والحال همهٴٴ آنها بجز زکام مزمن زائل شده ."
وبالجمله حسب خواهش بهائيان آنجا براي معلّم روحاني وحسب اوضاعي که در داخل جامعه بود به سال ١٩٢٠ ميرزا اسدالله فاضل مازندراني نگارنده را به حيفا طلبيده پس از مدّت پنج ماه به آن ممالک فرستادند ودر آن سال دوازدهمين کانونشن بهائيان ايالات متّحدۀ شمالي وکانادا در نيويورک منعقد شد ومدل لوئي بورژوا (J. Bourgeois Louis) معمار فرانسوي
الاصل امريکائي براي بناي مشرق الاذکار قبول شد ودرسال ١٩٢١ سيزدهمين کنونشن در شکاغو انعقاد يافت وفاضل درهردوحضورداشت و فاضل خطابه ها گفت ودر آن سنين وجوهي که براي مشرق الاذکار جمع ميکردند از همهٴٴ بهائيان جهان يعني از ايران وهند وعثماني وروسيه وآلمان و فرانسه ومصر وانگلستان وکانادا وبلژيک واستراليا وايتالي و برازيل وايرلند ميرسيد وفاضل پس از سير در تمام ايالات متّحده وکانادا واداء خطابه ها در کنائس و مراکز کثيره و پس از ختام کانونشن مذکور حسب الاجازه عودت به حيفا کرد وبه ايران برگشت وچون طولي نکشيد حادثهٴٴ جانگداز صعود مرکز عهداز اين جهان فنا بنيان اتّفاق افتاد و مقام شخص شوقي ربّاني ولي امرالله حسب نصوص وصاياي ايشان به مقرّولايت امرقرارگرفتند وفاضل را به حيفا خواستند وبا عائله به سفري ديگر به ايالات متّحده وکانادا مأمور نمودند وفاضل اين بار بيشتر از سفرپيش غالب بلاد وقصبات بلکه قراء آن کشوررا گردش کرده نداء صلح ومحبّت ووحدت عالم انساني به سمع همه رساند وبا بهائيان مشارکت ومساعدت کرد آنگاه حسب الاجازه عودت به حيفا يافت وسپس به ايران برگشت ومقام ولي امرالله به نيرو واسلوب بديع خود امور ممالک را اداره فرمود و تقريباً درسال ١٩٢٣ جمعيت بهائيان آن دوکشور ثبت شده نزد محفل ملّي سه هزار نفردربهائي نيوز شمارشد واز بشارات واميدهاي کثيرۀ مقام عبد البهاء درحقّ آن کشور يکي در کنگرۀ ارتباط شرق وغرب در واشنگتن قوله :
براي ترقّيات مادّيهٴٴ ايران بهتر ازارتباط امريکائيان نميشود وهم از براي تجارت و منفعت ملّت امريکا بهتر از ايران نه چه که مملکت ايران موادّ ثروتش همه درزيرخاک پنهان است اميدوارم ملّت امريکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود وارتباط تامّ درميان ايران وامريکا حاصل گردد خواه از حيث مدنيت جسمانيه وخواه از حيث مدنيت روحانيه به يکديگر معاونت نمايند تا آنکه مدنيت مادّيهٴٴ امريکا درايران ومدنيت روحانيهٴٴ ايران در امريکا نهايت نفوذ وتأثير نمايد ."
اُمنِية عربي آرزو وخواهش . مني اماني جمع .  
در خطابي است قوله :
" واين عبد را منتهاي آمال واقصي الاماني اينکه جميع درظلّ وحدانيت مجتمع شويم "
ودر لغت (م ن ي) ذکر است .
اَمَة عربي به معني زنِ خدمتکار ونيز زنِ زرخريد که به فارسي
کنيز و دادا و دده گويند . اماء اَمَوات. آم جمع . چنانچه عبد وغلام , بنده و مرد زرخريد. عباد وغلمان جمع .  
در کتاب اقدس است قوله :
" حرّم عليکم بيع الاماء والغلمان ."
ودراصطلاح متداول درآثاروالواح ودرعرف بهائيان نسوان بهائي به عنوان اماء الرّحمن وذکوربه عنوان عباد مذکورند وخطابات الواح بدينگونه قوله:  
" کتابي الي عبدي ليفرح بذکري ."
وقوله :
" عبدي اسمع نصحي ثمّ انقطع عن سوائي ."
و قوله :
"ذکري عبدي الّذي حبس في سبيلي وسبّي لذکري."
و قوله :
" ان يا غلام الله وابن غلامه "
و قوله :
" ذکر من لدنّا الي امة من اماء الله لتشکرربّها ."
و قوله :
" يا امتي لا تحزني عمّا ورد علي جمالي ."
و قوله :
"بسم الله العلي الاعليٰ ان يا امتي اجذبي من نغماتي ثمّ اشربي من کأس عنايتي ... ان يا امتي ان اذکري ربّک في قيامک و قعودک ثمّ في نومک ثمّ في يقظتک ."
و در لغت (س ج ن) ذکري از عشرين اماء است و بعضي مخصوصاً به اين عنوان ملقّب و مفتخر شدند چنانچه مرکز ميثاق دکتر مودي امريکائيه را امة الاعليٰ ومادام دريفوس فرانسوي را امة البهاء شهرت دادند که ضمن نامهاي مودي و پاريس ذکر است .
اُمَية بن عبد شمس جدّ اعلاي بني اميه بود وسوء رفتار ابوسفيان
اموي در زمان پيمبر و خاندانش و ديگر امويان در عصر ائمّه ولعتهائي که در آثار شيعه راجع به معاويه وخانواده اش واتباعشان ميباشد متداول درالسن وافواه ميباشد ونام سفياني به نوعي که در ذيل آن نام ذکراست درآثار دورۀ بيان نيز تکرار ذکريافت و بابيان دولت قاجاريه را
رجعت بني اميه ميخواندند ومصداق اخبارصادره را به مخالفت و مقاومتشان تفسير ميکردند ولعن نامه ها درحقّ ظالمينشان مانند لعن نامه هاي صادرازائمّه درحقّ بني اميه خصوصاًدرآثارقدّوسيه صدور يافت و خبرزوالشان رامانندزوال بني اميه به دست بني العبّاس متداول ميداشتند ودراسرارالآثارعمومي شرحي است وضمن لغت (جمع) نيزذکري از بني اميه است .
اَن جمله هاي عربيه را نحويها چهارنوع گفته اند و به جاي (که)
وصلي فارسي استعمال ميشوند : يکي تغييريه که درکلام قولي
که درکلام قولي ومانندآن باشد چون آيهٴٴ کتاب اقدس :
"قد تکلّم لسان قدرتي في جبروت عظمتي مخاطباًلبريتي ان اعملواحدودي
حباً لجمالي ."
دوم مصدريهٴٴ ناصبهٴٴ فعل مضارع چون آيهٴٴ کتاب اقدس :
"خيرله من ان يتلوابالکسالة صحف الله المهيمن القيوم ."  
سوم مخفّفه ازمثقله چون آيهٴٴ کتاب اقدس :
"اخبرنا الکلّ بان لايعادل بکلمة منه مانزّل في البيان. "
چهارم زائده چون آيهٴٴ قرآنيه :
"ولما ان جائت رسلنا لوطاً ."
وازجمله مواردمکرّرالاستعمال (ان) درآثاربديعه مانندبيان مسطوردرلوح به شيخ نجفي اصفهاني ميباشد قوله :
"وکان ان يخدم امام وجهي ." الخ
که نظيرآيهٴٴ قرآنيه :
"وماکان هذا القرآن يفتري من دون الله" است وبنا براصل تجزيه و
تحليل مألوف درعلم نحو(ان)حرف موصول مصدري است وبا جملهٴٴ صلهٴٴ
بعديه اش مؤوّل به مصدروجملهٴٴ "وکان خدمة امام وجهي" مانند زيدٌ عدلٌ
از باب حمل مصدر برذات براي افادۀ مبالغه در خدمتکاري ميرزا يحيي
ميشودودرآيهٴٴ قرآنيهٴٴ مذکوه نيزهمين حال ميباشدوبعلاوه درآنجا حل ديگري نيزلازم است وآن اينکه بايد مبالغۀ نفي گرفت نه نفي مبالغه وگرنه به نفي
مبالغه اصل افتراء نفي نميشود وشايد (ان) مذکوره ازنوع زائده محض تأکيدباشدچنانچه درقاموس مواقع زياده را مانند بعضي ازکتب نحويه محدود ننوشت وموردديگرازاستعمالات کثيرۀ (ان) درآثاربديعه نظيرلوح به احمد معروف است قوله :
"ان يا احمد" که مانند کلمهٴٴ آنکه درآغاز منشئات وفرمانهاي شاهانه فارسي ومفيد تنبيه واستفتاح اَلا تنبيهيه استعمال گرديد ونظيرخطابات قرآنيه
" ان يا ابراهيم " و "ان ياموسي" است و توان مجموع (ان) وجملهٴٴ  
ندائيه را منادي به تقدير " نودي بان يا موسي" و "نادينا بان يا ابراهيم " و
" نادينا ان يا احمد" قراردارد وحتّي در آيهٴٴ قرآنيه : "وآخردعويهم ان الحمدلله ربّ العالمين ." (ان) بامدخولش خبر "آخر" ومجموعاًمقول اهل جنّت باشد و ميتوان درآيهٴٴ مذکورۀ درقرآن وهم در آيهٴٴ لوح مذکور (ان) را مخفّفه از مثقله و با ضمير شأن مقدّر خبرمبتداي منوي درکلام مانند  
"اوّل الکلام " و "جوهرالمرام" و غيرهما دانست ونيز (ان) درتمامت آن
اين جمل را توان زائد للتّأ کيد گرفت .
اِن درجمل عربيه نيز چهارنوع است :
يکي شرطيه بجاي اگر فارسي داراي دوجمله شرط و جزاء که با شرائطي مجزوم ميشوند . در کتاب اقدس است :
"وان يدخل من احد يحرم علي الآخر."
و قوله :
" وان ازداد لا بأ س ."  
نوع دوم حرف نفي . درکتاب اقدس است :
" ان هذا الّا شيئي عجاب ."
نوع سوم مخفّفه از مثقله ومفيد تأکيد .
نوع چهارم زائده محض تأکيد .
اَنَّ هردوبه اصطلاح نحويين ازحروف مشبهة بالفعل وناصب اسم  
اِنّ ورافع خبرومفيد تأکيد درکلام ميباشند و موارد قطع کسرهمزه  
نخست مواضعي که ( اِنّ ) يا جمله اش در اول کلام باشد . در کتاب اقدس است :
" اِنّ النّاس نِيام " . الخ
و نيام جمع نائم بمنزلهٴٴ جمع قائم . در قرآن :
" واذا هم قيام ينظرون ."
دوم موضعي که بعد از عَلا حرف تنبيه واقع شود . ودرکتاب اقدس است :
" اَلا انّه من المتّقين اَلا انّه من المخلصين ."
سوّم هرموضعي که در صلهٴٴ اسم موصول واقع شود .
چهارم هرجا که در جواب قسم قرار گيرد .
در کتاب اقدس است :
" تالله اِنّه لفي اسفل الجهيم ."
پنجم هرجا که مقول قول واقع شود . در کتاب اقدس است :
" قل اِنّه لصدر الشّهور."
ششم هرجا که بعد از واو حال واقع شود . در کتاب اقدس قوله :
" نري فيک الجاهل يحکم علي العاقل ... و اِنّک في غرورمبين ."
هفتم هرجا که مورد خبر براي اسم ذات واقع شود .
هشتم جائي که قبل ازلام معلّقه درآمده باشد مانند آيهٴٴ قرآن :
" والله يعلم اِنّک لرسوله ."
نهم هرجا که بعد از کلمهٴٴ "حيث" باشد .
ودر همهٴٴ موارد نه گانهٴٴ مذکور ( اَنّ ) با مابعدش درمحل جمله قرار گرفت
و لذا به نوع کلّي هرجا که ( اَنّ )با ما بعدش در محلّ مفرد قرار گيرد و ناچار بايد به مصدر تأويل شود به فتح همزه خوانده ميشود مانند اين که بعد از لَو يا در محلّ مفعول يا در محلّ فاعل يا در محلّ مبتدا و مانند آنها قرار گيرد . در کتاب اقدس است قوله :
" ولو اَنّها اليوم علي عزّ مبين ."
و قوله :
" اعملوا اَنّ اوامري سرج عنايتي. "
و قوله :
" لا تحسبنّ اَنّا نزّلنا لکم الاحکام ."
اَنَّ در عربي نيز فعل ماضي يعني ناله کرد آه دردناکي کشيد.  
در خطابي است :
" انّوا انين اثّکلاء "
اِناء عربي ظرف و کاسه . آنيه . اواني کاسه ها. در لوحي است :
"ختم اِناء مسک احديه را بيد القدرة مفتوح نمودم."
اَنار فارسي معروف است و نام معموره از توابع يزد واز بهائيان
آنجا حاجي اسمعيل و حاجي حسن حسيني معروف بودند.
اَنامل عربي سرانگشتان . انمله سرانگشت. درلوح نصيراست:  
"و مستها انامل الرّحمن في عرش الجنان واظهرها بالفضل بهذالاسم " الخ
اَنبار فارسي به معني پر وپرآب وخرابه و زِبيل دان را گفتند و شهرت
نام محبس سخت ناصرالدّين شاه درطهران که گفتند که اوّل خرابهٴٴ انبار آب حمّام بود وزبيل دان وپراز ارجاس شده ونام آن درالواح و آثار وتاريخ بهائي معروف ومشهورميباشد وراجع به آن درخطابي :  
" حيفا تاريخ 5 مارچ 1912 م. مطابق 8 ربيع الاوّل 1332 هج.ق. است قوله :
"انبارطهران جائي نبود که کسي بتواند يک ماه زيست کند واقعاً محلّ عجيبي بود زيرزميني بود يک درکوچک داشت که ازآن انسان داخل ميشد پلّه ها ميخورد وميرفت پائين خيلي تاريک بود ازمازندران ازقريهٴٴ ما نفوس زيادي را بردند آنجا جميع فوت شدند وصف ندارد که چه جائي بود بعدديگرمحلّ جمال مبارک را تغييردادند نفوسي که يک اندک ملاحظه ازآنها داشتند دربالا اطاقهائي بود که آنها را درآنجا حبس ميکردند ونفوسي را که ميخواستند خيلي اذيت کنند وبه هرقسمي هست زودزود از اين عالم بروداينها را درپائين حبس ميکردند احبّاي الهي را بردند درآن حبس نميگذاشتند سربتراشند حمّام نبود ابداً گيسهايشان بلندشده بود مقصد اين است که ببينيد چه بليه اي بود که جمال مبارک چهارماه تحمّل آن حبس نمودند ظهر به ظهر حبسي هارا در بيرون ميبردند يک ساعتي دربيرون ميبودند باز پائين ميبردند ودر را ميبستند يک آقا بزرگي بود قزويني نائب فرّاش خيلي جمال مبارک به او عنايت فرموده بودند درآن وقت من طفل بودم مرا برد تا به حضور مبارک مشرّف شوم وقتي درحبس را باز کردومن از پلّه هاي تاريک پائين ميرفتم هيچ چيزرا نميديدم بعدصداي مبارک بلند شد ببريد ببريد آمد مرابيرون برد روي سکّو نشستم تا ظهر آنوقت بناکردند حبسيها را دونفر دونفر دريک زنجير بيرون آوردند زنجيري که درگردن مبارک بود قهرکهر ميگفتند طوق انداختند يک سمتش هم درگردن ميرزا محمود بود وخيلي از آن روي زمين کشيده ميشد بي نهايت سنگين بود صدمات آن ايام درطهران وصف ندارد يعني فوق تقريروتحريراست جميع مردم به تمامه در نهايت بغض وعداوت بودند دولت که ديگر وصف نداشت چقدردشمني ميکرد يک آقا حسن نايب فرّاش بود ازشيخي ها واز مريدان ميرزا عبد المحمد شيخي وقتي که نوبت او آمد گفت ما هم حقّي داريم اگر اين حبس پادشاهي است ولکن ما هم قسمتي داريم هرروزجميع احبّاء را چوب ميزدند روز اوّل با ترکه ميزد روز ثاني آمد دوباره زد يک فرّاشي بود به حضرات احبّاء گفت من شرّش را از شما دور ميکنم و به شما اين خدمت را مينمايم اين فرّاش ساعت سه ازشب ميرود در خانهٴٴ او بسيارمحکم در ميزند عيالش ميگويد کيست جواب ميدهد فلاني ميگويد اينجا نيست سؤال ميکند کجا رفته است آخر قسم ميخورد که درخانه نيست اوزور مي آورد که دررا باز کند باري خيلي دشنام ميدهد وسختگوئي ميکند بعد که آقاحسن ميآيد عيالش ميگويد يک شخصي آمده بود به اين نوع در ميزد و فحّاشي ميکرد آقاحسن ميترسد و ميگويد بابي باشد عيالش ميگويد ميترسم ترا بکشد باري آقا حسن آمدند به حبس و ظلم به احبّاء را موقوف ميکند بعد معلوم شد که ميرزا عبد المحمد شيخي اورا تحريک کرده که هرقدرميتواني زجر به احبّاء بکن واين سبب تقرّب الي الله ميشود لکن احبّاي الهي درزيرزنجيروحبس ودرزيرآن اذيتهاي شديده دو دسته شده بودند وذکر گرفته بودند يک دسته ميگفت "هوحسبي و حسب کلّشيئي " ودستۀ ديگر ميگفت " وکفي بالله شهيدا " کلّ درنهايت روحانيت بودند ... جميع را گرفته شهيد کردند چندنفري بيرون ماندند يک سيد محمد مليح که بسيار خودش را از بدايت حفظ ميکرد ... يکي ميرزا حسين کرماني بود دردائرۀ امام جمعه ميرزا ابوالقاسم ازآنجا بيرون نميآمد يک ميرزا محمد بوده يک سيد محمد بوده که رفت دردستگاه امام جمعه بود اينها سالم ماندند باقي جميع را شهيد نمودند سي و شش نفر بودند هر روز چند نفررا ميآوردند ميکشتند و چند نفر تازه گرفته جاي آنها ميآوردند ... جمال مبارک در افجه تشريف داشتند که اين حکايت ... افجه قريهٴٴ ميرزا آقاخان صدر اعظم برادرش را مهماندار قرار دادند افجه هشت نه فرسخ از طهران دور بود دهي بزرگ است بعد ميرزا آقاخان فرستاد که برادرش حمّامي در افجه به جهت جمال مبارک بسازد در آنوقت صدر اعظم مکتوبي به برادرش جعفرقلي خان نوشت که چنين مسأله واقع شده ذکر جمال قدم در ميان است ... بعد از چند ساعت يک قاصد مخصوص آمد با کاغذ ثاني ميرزا آقا خان نوشته بود که مسألهٴٴ جمال مبارک خيلي اهمّيت پيداکرد ... در آنجا يک ملّا عبد المحمدي بود افجه اي پدر و خود او محبّت از مرحوم ميزا ديده بودند مرحوم ميرزا مصارف اورا ميدادند ... جمال مبارک قبول نکردند ملاحظه کردند که ميرزا آقاخان ميترسد مال حاضر نمودند از افجه رو به شهر اوّل تشريف آوردند به زرگنده به خانهٴٴ عمّه بعد چند نفر آمدند سواره آمده خانه را احاطه کردند بعد جمال مبارک سوار اسب شدند و سوارها دررکاب تشريف آوردند ثانياً در آنجا چادر مخصوصي زدند و جمال مبارک درآنجا داخل شدند و في الفور اطراف چادر را قراول گذاشتند بعد از سه روز از نياوران سرپاي برهنه در زير زنجيربا معدودي از احبّاي الهي وارد طهران شدند در انبارحبس نمودند ... حبس گذشته مسألهٴٴ داغ بود ... يک شخص تبريزي عاقبت پوست سرش را کندند آهک آوردند به رويش ماليدند که بگو اوميگفت چه بگويم بعد روغن داغ کردند روي او ريختند کارهاي غريب کردند . "
اَنجَزَ در آثار ابهي است :
" بک انجز الله وعده."
به تو خداوندوعدۀ خودرا انجام داد .
اِنجيل نام کتاب مقدّس مسيحيان .
در کتاب بيان باب 14 و 17 از واحد 8 چنين مسطوراست:
"چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنيدي کلّ مؤمنين به انجيل منتظر بودند احمد موعود را وشنيدي که برآن شمس حقيقت در بيست وسه سال ظهور خود چه گذشت ." الخ
با اينکه معاندين پيمبرغالباً ملل اخري بودند چون در دور طلوع انوار انجيل ميزيستند وبايستي به آن منوّر باشند چنين بيان گرديد .
اِنحازَعَنه از او جدا وکناري شد .
در خطاب وصاياي عهد است :
"ومن انحاز وافترق واعتزل عنه فقد اعتزل واجتنب وابتعد عن الله ."
اِنحِراف درذيل تحريف ذکر است.
اَنزَلي در ساحل جنوبي درياي خزر که در آثاراين امر و تاريخ  
به همين نام ثبت است ودر سنين پادشاهي رضاشاه پلوي به نام بندر پهلوي تغيير و تجديد گرديد .
اِنزِواء مصدرعربي گوشه گيري وانفراد واختفاء .  
در لوح بشارات است :
" ولکن اليوم بايد از انزواء قصد فضا نمايند ."
اُنس آ نَسَ الشّيئي اَنَّس با آن انس گرفت وآشنا شد.
در مناجات طلب مغفرت براي حاجي صحيح فروش در خطابي است قوله :
" و آنس النّار واقتبس منها ." مونس به معني با انس.
درويش مونس قزويني در تاريخ وآثار مذکور ميباشد .
در خطابي به او ودرويش طيفور اصفهاني که در کوچه وبازار مدح بهائي ميخواندند اين عبارت مسطور :
"بس است حکمت کنيد ."
انيس به معني با ملاطفت وبا الفت و مؤانس و مأنوس.
حضرت نقطه ميرزا محمدعلي زنوزي راکه عاقبت با آن حضرت به شهادت رسيد در توقيع خود انيس خواندند ودر لوح رئيس درحق حاجي محمد اسمعيل ذبيح کاشي فرمودند قوله :
" دع ذکرالرّئيس ثمّ اذکر الانيس الّذي استأنس بحبّ الله وانقطع عن الّذين اشرکوا وکانوا من الخاسرين ... الرّوح لک ولمن آنس بک ."
انسان حقيقي که در آثاربزرگان به مدح وتوصيف زياد مذکور است .
رومي گويد :
دي شيخ با جراغ همي گشت گردشهر
کز ديد ودد ملولم و انسانم آرزوست
و شاعري گويد :
هزار سال ره است از تو تا مسلماني
هزار سال دگر تا به شهر انساني
ودر لوح رئيس در شأن انسان است :
" وانّها لهي النّار المشتعلة الملتهبة في سدرة الانسان وتنطق انّه لا اله الّا هو والّذي سمع ندائها انّه من الفائزين ."
انسانية آدميت و خصائص حميدۀ انسانيست .
ناس آدميان ودرقرآن غالباً مشرکين مکّه وعوام و تودۀ اهل  
جاهليت. در لوح خطاب به شيخ سلمان است :
" اي سلمان لم يزل حق به ظاهربين ناس حکم فرموده."
ودرلوح رئيس است :
" وتري النّاس في اضطراب عظيم ... ويمنع النّاس من سلسبيل الحيوان في ايام الله العزيز الکريم ."
ودرکلمات مکنونهٴٴ فارسيه است :
" اي خاک مترّک من به تو مأنوسم وتوازمن مأيوس."
استعمال کلمهٴٴ مأنوس اسم مفعول از مصدر انس لازم ونيز کلمهٴٴ مأيوس از مصدر اياس لازم به معني نوميدي که اسم فاعلش آيس است به تقدير مأنوس به و مأ يوس عنه ومنه درعرف متداول بوده وميباشد .
اِنصاف مصدر عربي به معني دادگري.
در کلمات مکنونه است :
" احبّ الاشياء عندي الانصاف لا ترغب عنه ان تکن الي راغباً ولا تغفل منه لتکون لي اميناً ."
در لوحي است :
" امروز نالهٴٴعدل وحنين انصاف مرتفع."
اِنفاق مصدرعربي به معني خرج وصرف مال .
در کلمات مکنونه است :
" اگر حلاوت بيان يابي ازجان بگذري ودرسبيل دوست انفاق نمائي ."
وقوله :
" يابن الانسان انفق مالي علي فقرائي لتنفق في السّماء من کنوزعزّ لا  
تفني وخزائن مجدلا تبلي ولکن وعمري انفاق الرّوح اجمل لوتشاهد بعيني."
اِنفَضَّ درقرآن :
" واذا رأوا تجارةً اولهواً انفضّوا اليها وترکوک قائماً ."
در تفسير سورۀ والشّمس است :
"ولو نتکلّم بما علمنا الله بمنّه وجوده لينفضّ النّاس عن حولي."
مردم از پيرامونم پراکنده شوند .
اِنفَلقَ درضمن طلب مغفرت براي حاجي ميرزا محمد تقي افنان
درخطابي است :
"ولمّا انفلق صبح الهدي ."
چون شکافت وبازشد .
اِنقِطاع مصدرعربي بريده شدن ونيز به معني دل بريده شدن وگسستن از ماسوي الله که در الواح وآثار بسيارذکر است
از آن جمله درتفسيرهاء است :
"وبذلک اشارعلي في مناجاة يوم شعبان حيث قال عزّذکره الهي هب لي کمال الانقطاع اليک ."
ودرکتاب ايقان است :
"الباب المذکورفي بيان انّ العباد لن يصلوا الي شاطي بحر الايقان الّا بالانقطاع الصّرف عن کلّ من في السّموات والارض ."
ودرلوحي است :
"الانقطاع شمس اذا اشرقت من افق سماءنفس." ثمّ نعمان الّذي کان من اعزّالملوک ومن قبله احدمن الکيان اذا اشرقت علي قلبهما شمس الانقطاع ترکا ما عندهما وخرجا عن بيتهما مقبلين الي العراء وما اطّلع بهما الّا الله العليم ."
ودر لوحي ديگر :
"ثمّ اعلم بان نصبت بيننا وبين العباد سلّم وله ثلاث درجات الاوّل تذکر بالدّنيا وزخرفها والثّانيه تذکربالآخرة وما قدّرفيها والٍثّالثة تذکربالاسماء و ملکوتها من جازعن هذه المقامات يصل الي مليک الاسماء والصّفات اقرب من حين اياکم يا اهل البهاء لا تعطّلوا عن هذه المواقف ثمّ مرّوا عنها کمرّ السّحاب وکذلک ينبغي لعباده المقرّبين والّذي يمرّعنها ويکون ثابتاً في حبس لو يرفع رأسه الي الفوق يشهدملکوتي ويسمع نغماتي ويکون من الفائزين." ودر کلمات مکنونه است :
"کور شو تا جمالم بيني وکرشوتا لحن مليحم شنوي."
انگليس دولت وملّت و مملکت شهير اروپائي.
واقعات مسافرت مرکزعهد ابهي درآن کشوروايام اقامتشاندرلندن و ليورپول وغيرهما درتاريخ وسفرنامه ودراين کتاب ضمن نام اروپا ثبت گرديد ونام کشورودولت وافراد بهائيان آنجا درتاريخ وآثاربسيارذکريافت و ذکري ازادوارد براون که درتاريخ وآثار دورۀ ميثاق مکرّراً نام برده است ذيل نامش ونيزذکري ضمن نام بمبئي ثبت ميباشد ودربارۀ مسيس جي استنارد ( Mrs. J. Stannard ) است قوله :
" درمدّت قليله تتبّع وصايا ونصايح الهي نمود ونطق بليغ نمودولسان به
بيان وبرهان گشود "
ونيزدرخطاب به وي درايامي که درهندبه نفع امربهائي سفرميکرد ونطق ميداد ميباشد قوله :
" بمبئي امة الله مسيس استنارد عليها بهاء الله الابهيٰ .....جواب مختصر مرقوم ميشود الحمدلله که در آن ديارموفّق برنشر تعاليم آسماني شدي ." الخ
ومس روزنبرگ ( Miss Ethel Rosenberg ) ازاهل لندن درسفرنامهٴٴ اروپا وآثار و خطابها ودراين کتاب نيز ضمن نام تورات مذکور است قوله :
" تو يقين بدان که درجميع محافل با توهستم وازخدا خواهم که به نفثات روح القدس ترا تأئيد نمايد ."
ونيزليدي بلامفيلد( Lady Blomfield Sitarih Khanum) و مس سندرسن (Miss Judith Sanderson ) وغيرهما درسفرنامه وآثارذکرشدند .
ودرخطابي راجع به لسان انگليزي چنين مسطور قوله :
"در اين ايام ازبراي اطفال وجوانان احبّاء لسان اجنبي بسيارلازم است اگرممکن باشد آنان را لسان انگليسي تعليم نمائيد بسيارموافق است وخدمت به امرالله است ."
وراجع به آن ملّت دربياني شفاهي خطابي است قوله :
" دراسکاتلندمطراني است به نام مستر هوايت ( Mr.Whit ) که زنش بهائي است ونوبتي به عضويت مجلس امّت انتخاب شد واستعفاء تقديم نمود وباآنکه مدّت ١٦ سال تحصيل درمدارس کرد مي‌گفت که چون تجربه درامورسياسي وقانوني ندارد ومي‌ترسد که انجام وظيفهٴٴ کامل نتواندوخودرا لائق اين کارنميبيند آفرين لله ؟ جواني وفداء نسبت به دولت مصالح خودرا ميبيند وحاکم گرچه صدهزارليره تقديم شود نميپذيرد."
ودرلوح دنيا بعدازبيان لزوم تأسيس مجلس دارالشّوري به اتّفاق شاه وامراء وعلماء ووضع قانون واصول قوله :
"دراصول احکام که از قبل درکتاب اقدس وساير الواح نازل امورراجع به سلاطين وروءساي عادل وامناي بيت عدل شده ومنصفين ومتبصّرين بعدازتفکّراشراق نيرعدل را به عين ظاهروباطن وآنچه ذکرشده مشاهده نمايند حال آنچه درلندره امّت انگليز به آن متمسّک خوب به نظر ميآيد چه که به نورسلطنت ومشورت امّت هردومزين است ."  
اَنّي (با ياء ممدوده) درعربي استفهامي وشرطي ودرهرصورت مکاني
وزماني وکيفيتي ميشود. درمناجاتي ازخطابي است : " وانّي لهذا الضّعيف عهدة هذا الخطب الجسيم وانّي لهذا الکليل النّطق والبيان البليغ ."
کي کجا وچگونه اين ناتوان التزام وانجام آن امربزرگ تواند واين کندزبان سخنراني وگفتاررسا کند ؟
اَنيسا ازاصل عربي يا يوناني تام بوتۀ رازيانه که بوي خوشي  
دارد ودرآثار به تشبيه برمعاني وحقايق الهيه مخصوص اطلاق گرديد.
از حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه است :
"اي دوستان من آيا فراموش کرده ايد آن صبح صادق روشني را که درظلّ شجرۀ انيسا که درفردوس اعظم غرس شده جميع درآنفضاي قدس مبارک نزدمن حاضربوديد ..... :
هوالله
"اي بندۀ حق فرصت نيست مختصر مرقوم ميشود شجرۀ انيسا جمال مبارک است که درظلّ آن شجرۀ الهيه عهد و پيمان بسته شد وعليک التّحية والثّناء ." ع ع
اَنيق عربي خوب ونيکو وزيبا وشگفت و خوش آيند .
تأنَّقَ زيبا شگفت شد. اَنَّقَ نيکووخوش آيندکرد .
درخطاب معروف به عمّه است قوله :
" ثمّ الاشجارالمبارکة اخضرت واورقت وازهرت وتأنَّقَت باثمارالعرفان."
ودرخطابي عمومي قوله :
"سبحان من انَّقَ الحدائق الزّاهية باُکُل متفارقة ثمرة يانقة ."
اَهرمن واهريمن فارسي مرکزشرورمقابل اهورامزدا مرکزخيراست
همان که درلسان اسلام شيطان يا ابليس گفته شد و اهريمنان مانند شياطين الانس به گمراهان گمراه کنندگان اطلاق ميگردد.
درلوح دنيا است قوله :
"بگو اهريمنان درکمينگاهان ايستاده اند آگاه باشيد وبه روشنائي نام بينا ازتيرگيها خودراآزادنمائيد عالم بين باشيد نه خودبين اهريمنان نفوسي هستند که حائل ومانع اند مابين عباد وارتفاع وارتقاء مقاماتشان ."
اَهل درآثاروالواح خطاب " اي اهل ارض" بسيار است يعني سکنهٴٴ
زمين وخاکيان. ودرلوح رئيس است :
" احاط المشرکون باهل الله واوليائه واخرجوهم من البيوت بظلم مبين."
يعني اهل حرم.
درکتاب اقدس است :
"ولا ترجع الي اهل البهاء "
و قوله :
" والّذي فاز بالعمل برضاه انّه من اهل البهاء "
يعني بهائيان خالص .
ودر مواضع بسيارديگر اهل البهاء برعموم بهائيان هم اطلاق گرديد .
اَواعي جمعِ اوعيه جمع وعاء به معني ظروف براي جمع ونگهداري  
نگهداري اشياء. در لوح به شيخ نجفي :
"لعمري لوتعرف ما نزّل من قلمي و تطّلع علي خزائن امري وآياتي واسراري في بحوراسمائي واواعي کلماتي لتفدي بنفسک في سبيل الله ."
اورشليم نام عبري شهر پايتخت داود و سليمان به معني مدينة السّلام
که به هجوم دولت نبوخدناصرآشوري منهدم گرديد آنگاه به اقدام دولت ايران ترميم گشت وثانياً به هجوم دولت روم از بنياد بر افتاد تا درزمان خلافت عمر به تصرّف اسلام درآمد وشهر اسلامي ومسجد اقصي گشت ويهود مستدل به بشارات انبياء خود بودند که باز اورشليم برپا گردد ومسيحيان و مسلمانان به کتب وآثارخودمخالف آن را اعتقاد دارند ودرآثار ابهي به قيام و طلوع خودشان درعکا و تأسيس شريعة الله تفسير و تأويل فرمودند وبه يهودندا داده استدلال به همان کلمات قديمه نمودند که اورشليم جديداً ازآسمان فرودآمد چنانکه دراثري است قوله :
" ميقات امم منقضي شد ووعده هاي الهي که درکتب مقدّسه مذکور است جميع ظاهرگشت وشريعة الله ازصهيون جاري واراضي وجبال اورشليم به تجلّيات انوارربّ مزين طوبي لمن تفکّرفيما نزّل في کتب الله المهيمن القيوم ... درکتاب اشعياء ميفرمايد "ادخل الي الصّخرة واختبئي في التّراب من امام هيبة الرّب ومن بهاء عظمته .... درآخرآيهٴٴ مذکوره ميفرمايد و يسموا الرّب وحده في ذلک اليوم امروز روزي است که کرسي داود به طلعت موعود مزين شده وامروز روزي است که ذکرش درکلّ کتب ازقلم امرثابت گشته." الخ
در لوحي ديگر :
"به نام داناي توانا امروزروزيست که کرسي ربّ مابين شعب ندا ميکند
..... بگواله موعود ميفرمايد اي ملاء يهود شما ازمن بوديد ... چه شد که حال مرا نميشناسيد با اينکه به جميع علامتها ظاهر شده ام ... آسمان جديد ظاهرشده وارض جديد گشته اگربه ديده هاي پاکيزا نظرنمائيداورشليم جديد راملاحظه ميکنيد ... اي عبدحسين انشاء الله مؤيدباشي ... بگوامروز مديتة الله به کمال زينت ظاهر ومشهود اين مدينه ايست که آله کلّ درآن ظاهرشده دراين کلمهٴٴ يوحنّا تفکّر کنيدکه خبرداده ازمدينهٴٴ مقدّسۀ عظيمه الي ان قال و لم عَرَفيها هيکلاً لانّ الرّبّ الاله ضابط الکلّ هو هيکلها والمدينة لا تحتاج للشّمس ولا القمرلينيرا فيها لانّ بهاء الله اضاء فيها ." الخ
اَ وزار درمناجاتي درخطابي است :
" حتّي تصبح الوجوه انواراً و يمتلأ القلوب اسراراً و تضع النّفوس عنها اوزاراً "
جمعِ وِزر به معني اثقال و ذ نوب .
اَوقَدَ آتش برافروخت .
درلوح رئيس است :
" هل ظننت انّک تقدر ان تطفئي النّارالّتي اوقدها الله في الآفاق"
و قوله :
" واذکر اذا وَقَدَ نمرود نارالشّرک ليحترق بها الخليل ."
اَوکار درلوح رئيس است :
"يا اطيار البقاء مُنِعتم عن الاوکارفي سبيل ربّکم المختار."
ودرلوح به سلطان ناصرالدّين قاجار :
" والطّيور في اوکارها ."  
جمعِ وَکر اشيانهٴٴ مرغان وپرندگان درکوه ها وديوارها .
اَوَّل اول درمذکّر . اَولي درمؤنّث. به معني نخستين وپيشتر .
اوائل اوالي اُوَل جمع واوّلاً به همين حالت نصب وتنوين استعمال ميشود .
درلوح طبّ است :
" عالج العلّة اوّلاً بالاغذية ولا تجاوز الي الادوية .  
وجمع مصحح اوّل اوّلون - اوّلين ميشود .
از حضرت بهاء الله در لوح رئيس است قوله :
" کما سمعت من قصص الاوّلين ."
و دراصطلاح بيان نام اوّل برجناب ملّا حسين بشرويه مانند نام آخر بر جناب قدّوس لقب ورمزگرديد که به معني اوّل وآخرمن آمن حروف حي ميباشد چنانکه در بيان باب يک واحد هشت است قوله :  
"قدري تربت از قبر اوّل وآخر با او سبب ميگردد که حزني مشاهده ننمايند بعد از موت." الخ
تأويل بيان وکشف مآل وباطن مراد نمودن .
ودر کتاب ايقان است قوله :
" اين معلوم است که تأويل کلمات حمامات ازليه را جز هياکل ازليه ادراک ننمايد ... چنانکه ميفرمايد " وما يعلم تأويله الّا الله والرّاسخون في العلم " معذلک تأويل کتاب را ازاهل حجاب مستفسر شدند ."
ودرتفسيرسورۀ والشّمس است :
" فاعلم بانّک کما ايقنت بان لا نفاد لکلماته تعالي ايقن بان لمعانيها لا نفاد ايضاً ولکن عند مبينيها وخزنة اسرارها والّذين ينظرون الکتب ويتّخذون ما يعتر ضون به علي مطلع الولاية انّهم اموات غير احياء ولو يمشون ويتکلّمون ويأکلون ويشربون فآهٍ آه لو يظهر ما کنز في قلب البهاء عمّا علّمه ربّه مالک الاسماء لينصعق الّذين تراهم علي الارض کم من معان لا تحويها قمص الالفا ظ وکم منها ليست لها عبارة ولم تعط بياناً ولا اشارة وکم منها لا يمکن بيانه لعدم حضوراَوانها کما قيل لا کلّ ما يعلم يقال ولا کلّ ما يقال حان وقته حضر اهله ومنها ما يتوقف علي عرفان المشارق
الّتي فيها فصّلنا العلوم واظهرنا المکتوم ...فاعلم بان کلمة الله تبارک وتعالي في الحقيقة الاوّليه والرّتبة الاولي تکون جامعة للمعاني الّتي احتجبت عن ادراکها اکثر النّاس نشهد انّ کلماته تامات وفي کلمة منها سترت معاني ما اطّلع بها احدالّا نفسه ومن عنده علم الکتاب لا اله الّا هوالمقتدرالعزيزلوهّاب ثمّ اعلم با ن المفسّرين الّذين فسّروا القرآن کانوا صنفين صنف غفلوا عن الظّاهر وفسّروه علي الباطن وصنف فسّروه علي الظّاهر وغفلواعن الباطن ولو نذکرمقالاتهم وبياناتهم ليأخذک الکسالة بحيث تمنعک عن قرائة ما کبناه لک لذا ترکنا اذکارهم في هذ ا المقام طوبي للّذين اخذوا ا لظّاهر والباطن اولئک عبادٌ آمنوا بالکلمة الجامعة فاعلم من اخذ الظّاهر و ترک الباطن انّه
جاهل ومن اخذ الباطن وترک الظّاهرانّه غافل ومن اخذ الباطن بايقاءالظّاهر عليه فهو عالم کامل هذه کلمة اشرقت عن افق العلم فاعرف قدرها و اغل مُهرها انا نذکرالمقصود تلويحاً في اشارا تنا وکلماتنا طوبي لمن اطّلع عليه انّه من ا لفائزين ."
ودرلوحي است :
" قل يا اهل الامکان ان سمعتم منّا کلمة يصعب عليکم عرفانها فاسألوها عن الّذي انزلها بالحق انّه لهوالمقتدر القدير کم آية اتزلناها من سماء الفضل ولا يعلم تأويلها الّا الله العليم طوبي لنفس سمعت آيات الله وآمنت به و ويل للمفترين ."
ودر کتاب اقدس است :
" انّ الّذي يؤا وّل ما نزّل من سماء الوحي ويخرجه عن الظّاهرانّه ممّن حرّف کلمة الله العليا وکان من الاخسرين في کتاب مبين ."
ومراد از اين آيه وامثالش به قرينه اينکه جمله را اسميه آوردند وحکم را بر الّذي که موضوع وعامل است قرار دادند نه برنفس فعل وبه قرينهٴٴ اينکه جملهٴٴ يخرجه را با تصريح به لفظ الطّاهر عطف تفسير بريوأوّل آوردند و اکتفا به يوأوّل تنها نکردند وبه قرينه اينکه عاملين تأويل را عاملين تحريف شمردند وتحريف عمدي را درمواضع ديگربيان نمودند که در ضمن نام تحريف شمّه اي ثبت است وبا ذکر مِن سماء الوحي وکلمة الله العليا و کتابٍ مبين وبا تأکيدات اکيده که اين آيه دربردارد وبه نوع واضح نفوس مدّعي و مغرضند که آيات مهمهٴٴ ظاهر المراد را براي اغراض شخصيه مطابق
آرزو وآمال خود بيان واستدلال نمايند .
وامّا از امثال آيهٴٴ مذکورۀ قبل قوله :
" فاسألواعن الّذي انزلها بالحق ."
منظور آيات و احکام محتاج تبيين و توضيح است که درايام آن حضرت امثال زين المقرّبين حسب الاراده سؤال کردند وتوضيح صادرشد ومقداري کثير را بعداً حضرت عبدالبهاء بيان فرمودند ودرذيل نام حديث و تفسيرنيز ذکري است ودر کتاب "اسرارالآثارالعموميه" آيات فرآنيهٴٴ بسيار با تفسيرات تأويليهٴٴ آنها که علماء تفسيرنوشتند شرح داده شدولذا تمامت تأويلات مسطوه درتفاسيرصادره دراين امربرسياق وحکمت همانها ميباشدوالولح بسياراجع به اين موضوع درمبحث تفسيروتأويل درکتاب امروخلق ثبت ميباشد .
اَولِياء درلوح رئيس است :
"سوف يبعث الله من الملوک من يعين اوليائه ... ويلقي في القلوب حبّ اوليائه ...في يوم فيه احاط المشرکون باهل الله واوليائه."الخ جمعِ ولي به معني دوست وياروياور .
اوُلوُ اُولي عربي به معني اصحاب .
در کتاب ايقان است :
" واولوالافئده وصاحبان بصررا سورۀ هود کفايت ميکند."
ودرلوح طبّ است :
"وما عُسرقضمه منهي عنه اولي النهي . "
اَولي {با ياء ممدوده} صاحب ومالک کرد .
درمناجاتي درخطابي است :
"لک الشّکر علي ما اَولَيتَ ولک الحمد علي ما اعطَيتَ ."
اوه آه – اَوَّهَ – تأَوَّهَ ناليد وآه کشيد .
درمناجاتي درخطابي است :
"وعلي اَي بليتي اَ تأَوَّهَ وانتحب في غدوّي وآصالي... واَتأَوّهَ واتحسّربما ودّعتني تحت مخالب الصّقورالصّافره ."
اوي اَوي الدّار به خانه جا گرفت.
مأوي جا ومنزل.
درلوح رئيس است :
" ان تنصر الّذين آوُو في ظلّ جناح مکرمتک ...ان مأ واکم تحت جناح فضل ربّکم ."
آوي جا وپناه داد . درلوحي است
" ان استمع ما قال المشرک بالله بعد ان آوينا في ظلّ الشّجرة."
اي ي اي درعربي وفارسي حرف ندا است.
درصلوة است :
" اَي ربّ فاجعل صلوتي کوثرالحيوان ."  
درلوحي است :
" اي اهل ارض نداي اين مظلوم را به آذان جان استماع نمائيد ."
اَي درعربي حرف جواب بجاي آري وبلي درفارسي .
درلوحي است :
" حضر لدي العرش العبدالحاضروعرض هل للذ بيح قسمة قلنا اِي وربّک العزيزالوهّاب ."
اَيها وايتها وسيلهٴٴ ل نداء اسم با ال .  
درقران است :
" يا ايهالنّاس اعبدواربّکم ."
ودر لوح رئيس :
" اعلم يا ايها المشتعل بنار الله ."
ودرکتاب اقدس :
" يا ايتها النّقطة الواقعة في شاطئ البحرين ."
اَيا نيزدرعربي وفارسي حرف نداء .  
درخطاب به خراسان است :
" اَيا نفحات الله هُبّي معطرة ."
اِيا درعربي جزء ضمائر منفصله و به منزلهٴٴ ستون وتکيه گاه  
ضمير است . اياه – اياهما – اياهم واستعمال ضمائر منفصله در موقع تحذير بسيار است .
درکتاب اقدس :
" اياکم ان يمنعکم الهوي عن هذا الفضل الّذي قدّر في الکتاب ."
ودربسياري ازمواضع درآثارخصوصاًدرسورة الملوک مکرّراً نفي که لازم ومضمون تحذير ميباشد به صورت نهي بعد از اِيا مذکور است في المثل :
" اياکم ان لا تفعلوا ." ولي حرف ]لا[ زائده براي تأکيد درتحذير ميباشد
مانند ]لا[ زائده در مواضع کثيره ازقرآن قوله :
" فلا اقسم بمواقع النّجوم ." "لا اقسم بيوم القيامة " لا اقسم بالنّفس اللّوّامة " "فلا اقسم بربّ المشارق والمغارب "وممکن است حرف ]اَنّ [ و ما بعدش براي تبيين مفاد ]ايا[ باشد وخلاصه چنين ميگردد که بپرهيزيد و بترسيد وچنين نکنيد ودرقرآن نظائرآن بسيار است. منها قوله :
" وما منعک ان لا تسجد اذا امرتک ."
وقوله :
"وحرام علي قرية اهلکناها انّهم لا يرجعون حتّي اذا فتحت يأجوج و مأجوج هم من کلّ حدبٍ ينسلون ."
بعضي دراين آيه خبررا ازبراي مبتداي محذوف گرفتند يعني "حرام علي قرية اهلکناهارجوعهم" وانّهم به کسرهمزه خوانده شود وبعضي ديگرحرف
]لا[ را زائده گرفتند .
ونيز قوله :
" اُتلُ ما حرّم عليکم ربّکم اَلّا تشرکوا به شيئا ."
ومفسّرين دراين آيه حرّم به معني وجب گرفتند واستشهاد به شعر عبد
الرّحمن بن جمانة المحاربي الکابلي کردند که گفت :
وانّ حراماً لا اري الدّهر باکياً علي شجرٍالّا بکيت علي عمرو
اَياز نام غلامي ترک از مقرّبين سلطان محمود سبکتکين که به
غايت مورد محبّت واعتماد سلطان بود ودربعضي ازآثاراين
امر به نوع تمثيل وحکايت مذکور ميباشد .
ايتاليا کشور معروف جنوبي اروپا وکيفيت ورود مرکز عهد و
ميثاق با کشتي به بندرناپولي درسفرنامه ثبت ميباشد ودر بيانات شفاهيه وخطابي است :
" چون به ناپولي رسيديم سه شب درکشتي مانديم وپياده نشديم چه اگر پياده ميشديم سنگسارم ميکردند چرا که درآنوقت با ترکان حرب داشتندوما را نيزترک گمان ميبردند ."
ا ي د تأئيد تقويت وبه معني کمک کردن وياوري نمودن واثبات
کردن .
درلوح رئيس است :
" انّ ربّک يؤيدک في کلّ الاحوال "
" اشکرالله بما ايدک علي عرفانه ."
وتأئيد نام مدرسۀ بهائيان همدان بود
مؤيد تقويت شده ملقّبان به اين القاب درايران بسياربودودر آثاربديعه کثرت استعمال دارد .
ايران دربعضي الواح وآثاربه نام عجم طبق متداول اعراب
مذکورگرديد.
درکتاب اقدس است :
" اياکم ان تقرّبوا حمّامات العجم ."
و قوله :
" نبأ عظيم ميفرمايد اي اصحاب ايران شما مشارق رحمت ومطالع شفقت ومحبّت بوديد وآفاق وجود به نورخردودانش شما منوّرومزين بود آيا چه شد که به دست خودبرهلاک خود ودوستان خود قيام کرديد آيا چه شده که اهل ايران مع اسبقيتشان درعلوم وفنون حال پست ترازجميع احزاب عالم مشاهده ميشوند ... امروزبرکلّ لازم وواجب است تمسّک نمايند به آنچه که سبب علوّدولت عادله وملّت است ."
ودرلوحي ديگر :
" يا خليل اخسراهل عالم حزب ايران بوده وهستند ."
ونيزراجع به ايران درخطابي است قوله :
"مستقبل ايران را به يک مثل ازبراي شما ميگويم بعدخودتان قياس کنيد اين دليل کافي وافي است اين مکّه يک قطعه سنگستان است وادي غيرذي زرع است ابداًگياهي درآن نميرويد آن ٌصحرا صحراي شنزار است ودرنهايت گرما قابل اينکه آبادشودنيست ازسنگستان وشنزار بي آب چه خواهدروئيد ليکن جهت اينکه وطن حضرت رسول بود اين سنگستان اين سنگلاخ قبلهٴٴ آفاق شد جميع افاق به او سجده ميکنند ديگرازاين بفهميد مستقبل ايران چه خواهدشد اين نمونه است اين سنگلاخ به جهت اين که وطن حضرت رسول بود قبلهٴٴ آفاق شد امّا ايران که سبزوخرّم است گلهاي خوب داردهوايش لطيف است مائش عذب است از اين قياس کنيدکه چه خواهدشد اين ميزان کافي است ." الخ
ودررسالهٴٴ مدنيه است :
" اي اهل ايران قدري دررياض تواريخ اعصارسابقه سيرنمائيد وسر به
جيب تفکّرفروبرده به بصرعبرت ملاحظه کنيد که تماشاي عظيمي است در ازمنهٴٴ سابقه مملکت ايران به منزلهٴٴ قلب عالم وچون شمع افروخته بين انجمن آفاق معزّزبودعزّت وسعادتش چون صبح صادق ازافق کائنات ونور
جهان افروزمعارفش درافکارمشارق ومغارب منتشر وساطع وآوازۀ جهانگيرتاجداران ايران حتّي به سمع مجاورين دائرۀ قطبيه رسيده وصيت سطوت ملک الملوکش ملوک يونان ورومان را خاضع وخاشع نموده بود
حکمت حکومتش حکماي اعظم عالم را متحيرساخته وقوانين سياسيه اش دستورالعمل کلّ ملوک قطعات اربعهٴٴ عالم گشته ملّت ايران مابين ملل عالم
به عنوان جهانگيري ممتاز وبه صفت ممدوحهٴٴ تمدّ ن ومعارف سرافراز درقطب عالم مرکزعلوم وفنون جليله بودومنبع بدايع عظيمه ومعدن فضائل
وخصائل حميدۀ انسانيه دانش وهوش افراد اين ملّت باهره حيرت بخش عقول جهانيان بودوفطانت وذکاوت عموم اين طائفهٴٴ جليله مغبوط عموم عالميان گذ شته از آنچه روايت درتواريخ فارسيه مندرج ومندمج است در اسناد تورات که اليوم نزدکلّ ملل اروپا من دون تحريف کتاب مقدّس مسلّم است مذکور که درزمان کورش که درکتب فارسيه به بهمن بن اسفنديار موسوم حکومت ايران ازحدودداخليهٴٴ هند و چين تا اقصي بلاد يمن وحبشه
که منقسم به سيصدوشصت اقليم بود حکمراني مينمود ودرتواريخ رومان مذکور که اين پادشاه غيوربا لشکربي پايان بنيادحکومت رمان را که به جهانگيري مشهور بودبا خاک يکسان نموده زلزله درارکان جميع حکومت عالم انداخت ونظربه تاريخ ابي الفداء که ازتواريخ معتبرۀ عربي است اقاليم سبعهٴٴ عالم را درقبضۀ تصرّف آورد وهمچنين درآن تاريخ وغيره مذکورکه ازملوک پيشداديان فريدون که في الحقيقه به کمالات ذاتيه وحکم و معارف کلّيه وفتوحات متعدّدۀ متتابعه فريد ملوک سلف وخلف بود اقاليم سبعه را مابين اولاد ثلاثهٴٴ خود تقسيم فرمود خلاصه ازمفادّ تواريخ ملل مشهوره مشهود ومثبوت است که نخستين حکومتي که درعالم تأسيس شده واعظم سلطنتي که بين ملل تشکيل گشته تحت حکمراني وديهيم جهانباني ايران است. حال اي اهل ايران بايدقدري از سکرهوي به هوش آمده واز غفلت وکاهلي بيدارگشته به نظر انصاف نظرکنيم آيا غيرت وحميت انسان قائل بر آن ميشودکه چنين خطّۀ مبارکه اي که منشأ تمدّن عالم ومبدء عزّت و سعادت بني آدم بوده ومغبوط آفاق ومحسود کلّ ملل شرق وغرب امکان حال محلّ تأسّف کلّ قبائل وشعوب گردد .
ايرلَند وپايتختش دوبلين درانگلستان ايام اقامت مرکز ميثاق دربدايع
الاثارثبت است.
ايقان مصدرمزيدازيقين به معني به يقين دانستن وبه تحقيق رساندن
ونام براي کتاب شهيرازآثاروکتب مقام بهاء الله که درسال 1278 هج.ق. دربغداد بهر حاج سيد محمد خال اکبر و ارشد نقطه صدور يافت واوّلاً به نام رسالهٴٴ خالوّيه مشهور بود زيرا جواب سؤالات وحلّ مشکلات مذهبيهٴٴ اثنا عشريهٴٴ خال مذکوررا دربرداشت که او پرسيده بود وبه ان رساله اثبات امرجديدواشاره به افاضات ايام بغدادنيزگرديد ونسخهٴٴ اصليهٴٴ آن کتاب به خط دستي غصن اعظم عبدالبهاء بود که حين استنساخ آن تقريباً هيجده سال داشتندودرخانهٴٴ خال مذکور بجا مانده بود که مطالعه گرديد ودرمحلّي ازهامش به طريق تزئيد والحاق به خط دستي حضرت بهاء الله شمّه اي داشت وآن درموضع چندصفحه مانده به آخر کتاب منتهي به " اختم القول بلا حول ولا قوّة الّا بالله " وبعدازجملهٴٴ " مثل غيث هاطل " وارداست وصورت عبارت چنين است :
" واين عبد درکمال رضا جان برکف حاضرم که شايد ازعنايت الهي وفضل سبحاني اين حرف مذکور مشهور درسبيل نقطه ومکمن مستور فداشود وجان دربازد واگر اين خيال نبود فوالّذي نطق الرّوح بامره آني دراين بلدتوقّف نمينمودم وکفي بالله شهيد." انتهي
وخط شکستۀ نستعليق وجمل عربيهٴٴ خط نسخ زيباست ولي مانند شهيد مذکور درآخر بي الف علامت نصب وفعلهاي جموع درآيات قرآنيه مانند
" قال ان تسخروا منّا " ونيز " قالوا مالهذا الرّسول" بي الف زائده بعد واو
جمع ونظائرکلمات رؤسا ها وملئکه ها يعني آوردن جموع عربيه را به جمع فارسي به علامت ]ها[ ونيز نظائر افعال فلتنقطعن يعني آوردن امرمخاطب معلوم را بالام امر ونظائرفعل تصلنّ يعني آوردن فعل مضارع غير طلبي با نون تأکيد وامثال ذلک بسياردارد .
ونسخ خطّي ديگر نيزازسال 1280 وسنين متعاقبهٴٴ ان به نظررسيد وتفاوت
هائي در نسخ متأخّره با نسخ سابقه موجود است که فقط در تغيير بعضي ازجمل عربيه به تطبيق با قوانين ادبيه ميباشد که درايام ابهي شد وتاريخ صدور کتاب چنانچه در موضعي از آن چنين مذکور " اکنون که هيجده سنه ميگذرد " ودر موضعي ديگر ذکر سنهٴٴ هشتاد است بايد تقريباً حدود سال 1279 باشد ودرذيل نام همج نيزذکري است واوّلين طبع به خط مشکين قلم دربمباي به سال 1310هج.ق. صورت گرفت وبعدازآن طبع متعدّد يافت وترجمه به لغت انگليسي وغيرها متداول گرديد وفهرستي از موضوعات مبحوث فيها با قيد صفحات طبق مطبوع مصري چنين است :
شماره موضوع صفحه
1 مقام تنزيه صرف الوهيت 74 -- 143
2 وجه مصلحت واحتيا ج به ظهور
مظاهر الهيه 80
3 مقام عالم هستي خصوصاً انسان
نسبت به الوهيت 81 – 111
4 مقام عظمت انسان کامل ومظاهر
الهيه واتّحادشان با ذات
غيب هويه 80 -- 83 – 111
5 مقام وحدت وکثرت وتفاضل مظاهر
الهيه نسبت به يکديگر 17 – 84 – 128 –135 – 147
6 عدم انقطاع فيض کلّي الهي و
عدم تناهي مظاهر الهيه 115 – 140
7 مقام مظاهر الهيه وقوي وحججشان 28 – 77 167  
8 شأن کتب آسماني 165
9 لزوم مجاهدت در طريق معرفت و
دين ومآل ان 163
10 شروط مجاهدت 58 -- 160
11 مخصوصاً شرط اتقطاع 1 -- 58
12 بيان علم حقيقي ومجازي واينکه
علماي باطل موجب غي وگمراهي
بشرندوشرح بليات وارده بر پيمبر
از علماي باطل وبليات وارده برامر
نقطه وبهاء الله از جانب ملّاها و
مذمّت علم حجاب آور 15 –176
13 جواب سؤل خال راجع به سلطنت
قائم وبيان معاني آن 78 – 86 -- 90  
14 معني قيام قائم به سيف وبيان قيامت
واشراط السّاعه از فصل ووصل و
رحمت ونقمت ومعني مؤانس شدن
گرگ وميش ومعني يوم الحساب و
معني موت وحيات وبعث ورجع و
نفخهٴٴ صور ومعني اسرافيل وجنّت
وجحيم ومعني عِمي وصَمَم ومعني
غنا و فقر 91 – 102 – 120 –123 – 142 – 190
15 جواب سؤال ازختم نبوّت وبيان
معني خاتميت 113 –145 –150 – 168
16 آيات قرآنيه درخصوص لقاء الله
وبيان معني آن 115
17 رجعت 123 – 126
18 خلق جديد وآثار تجديد ديانت 129
19 بيان ادّعاي ربوبيت 147
20 مقام ومنزلت امام حسين 104
21 بيان حال حاجي محمد کريم خان
وکتاب ارشادالعوام 154
22 مراد کلمات متشابهۀ مظاهر الهيه را
بايد از خودشان پرسيد 14 -- 69
152 – 160 – 179 – 214

23 دليليت ايمان علماء معاصردراوّل امر 178
  
 24 دليليت استقامت وقبول شهادت 194
  
 25 دليليت غلبه 190
  
 26 احاديث دالّه بر حقّيت امرجديد 200
  
 27 بيان حقيقت معني تحريف 71
  
 28 بيان معني ملائکه 66
  
 29 بيان معني سحاب وغمام 59
  
 30 بيان معني آسمان 56
  
 31 بيان مبشّر به ظهورحضرت عيسي
  
 وحضرت رسول وامرجديد 52
  
 32 شرح تغيير قبله دراسلام 41
  
 33 علّت اعراض يهود ازحضرت مسيح 15
  
 34 قصّۀ قتل نفس صادرازموسي 45
  
 35 قصّۀ ولادت عيسي 47
  
 36 بيان معني شمس وقمرونجوم 28
  
 37 بيان معني ضيق ايام اخيرۀ ديانت 25
  
 38 مائدۀ سماويه 19
  
 39 قصص الانبياء 5
  
 40 امتحان وافتتان الهي 14
  
 41 وقوع بداء در مواعيد الهيه 6
  
 42 بيان اينکه مظاهر الهيه هميشه
  
 دچارتعرّض واعتراض وبلايا
  
 واذاياي قوم شدند 19 – 50 –146 – 151—208
  
 43 اشاره وايماء به ظهور اعظم وحوادث
  
 آتيه وذکر من يبعث ومستغاث 77 –193 – 166 –139

وازجمله اشارات آن کتاب که تقريباًدرقرب اظهار کامل امر ايشان صدور يافت قوله :
"وازفقها وعلماي بيان ] ملّا جعفرنراقي وسيد محد اصفهاني وامثالهما[
استدعا مينمايم که چنين مشي ننمايند وبرجوهرالهي ونورربّاني وصرف ازلي ومبدأ ومنتهاي مظاهررحماني درزمن مستغاث واردنياورند آنچه در
دراين کور واردشد وبه عقول وادراک وعلم متمسّک نشوند وبه آن مظهر علوم نامتناهي مخاصمه ننمايند اگرچه با جميع اين وصايا ديده ميشودکه شخصي اعورکه ازرؤساي قوم است درنهايت معارضه برخيزدوهمچنين درهربلدي برنفي آن جمال قدسي برخيزندواصحاب آن سلطان وجود و
جوهر مقصوددرکوه ها وصحراها فرارنمايندوازدست ظالمين مستورشوندو
برخي توکّل نمايند وبا کمال انقطاع جان دربازندوگويا مشاهده ميشودنفسي  
که به کمال زهدوتقوي موصوف ومعروف است به قسمي که جميع ناس
اطاعت اورافرض شمرندوتسليم امرش لازم دانند به محاربه با اصل آن شجرۀ الهيه قيام نمايد ... اگرچه دراين ايام رائحهٴٴ حسدي وزيده ...رايات
نفاق برافراخته اند وبرمخالفت اين عبداتّفاق نموده اند ومقصودازاين ذکرآن بوده که مبادا اهل بيان درظهورمستغاث في القيامة الاخري اعتراض نمايندکه درظهوربيان جمعي ازعلماء موقن گشته اندوچرا دراين ظهورنشده
اند واين عبد دراوّل ورود به اين ارض ] بغداد به سال 1269[ چون في الجمله برامورات محدثهٴٴ بعد اطّلاع يافتم از قبل مهاجرت اختيار نمودم." الي آخرها.
علّت مهاجرت به کردستان را بيان ميفرمايندکه شروع حسد وتعرّض
برخي ازبابيان بودومنتهي به اين جمله فرمودند :
"باري تا انکه از مصدرامر حکم رجوع صادرشد لابدّاً تسليم نموده راجع شدم ." الخ
آنگاه شدّ ت تعرّضات داخلي وخارجي را توضيح دادند که ازسال 1276
تا سال 1278 امتداد داشت وبالاخره عظمت وشهرت اين امر وفيوضات
صادرۀ آن ايام را به اين عبارت بيان فرمودند :
"دراين صبح ازلي که انواراَلله نورالسّموات والارض عالم را احا طه نموده ." الخ  
وشمّه اي اشاره به اخبارمرموزۀ مذکوره درايقان وتعرّضات شديدۀ اهل بيان درنوشته ها وآثارديگر مذکور است ازآن جمله قوله :
" للمهاجر الّذي زاربيت الله من قبل ميرزا محمد ع صبرکن خدا را که
مهاجرشدي وهجرت نمودي وآنچه براين عبدواردشد بعضي برآنجناب وارد
... الحمدلله که از فتنهٴٴ ايام شداد ايام قيام ميرزا يحيي ازل ومخافتهاي او و
همراهانش که در الواح شداد مسطوربود محفوظ ماندي وبه شطرمحبوب
توجّه نمودي سکون درآن ارض را غنيمت دان ودرکمال اطمينان بررفرف ايقان متکّاء شو خودرا ازوساوس خنّاس که دربين ناس به وسوسه مشغول است محفوظ دار به حق توکّل نما وازدونش معرض وبه حبل عنايتش  
متمسّک شوواز ماسوايش منقطع اين ايام شياطين ارضيه به صور مختلفه ظاهرشده اند ... حق با تو بوده درحيني که آن مشرک بالله القاي شبهه در
صدرت مينمود ... ذکراين ايام وبلايا ي آن درلوح استدلاليه که به اسم خال
از سماء احديه نازل شده مرقوم گشته وهمچنين درالواح ديگراگرملاحظه نمائيد بربعضي اسرارمطّلع خواهيد شد ." الخ
وقوله :
" فسوف يقومنّ علي ملاء البيان کما قام علي علي ملاء الفرقان بل اشدّ
لوانتم في امرالله لتکوننّ من المتفکّرين لانّ هذه الايام ايام الزلزا ل الافخم و
نفخ في الصّور الاعظم ... وفيها يضرب علي النّاقوس بهذا الاسم ." الخ
ونيزدرلوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله:
" چندي قبل مذکورشد کتاب ايقان وبعضي الواح را نسبت به غيرداده اند غيرازادراک آن عاجزاست تا چه رسدبه تنزيل آن ."
ايضاً :
" جناب حيدر قبل علي عليه بهائي وعنايتي ازارض ص نوشته که متوهّمين اين ارض ناس را به کتاب ايقان به مطلع اوهام دعوت مينمايند اين است شأن عباد کوعدل وکجاست انصاف ذرهم في خوضهم يلعبون."  
ودرلوحي به عبدالوهّاب است قوله:
" واينکه از بعثت سؤال نموديد درکتاب ايقان نازل شده آنچه که کافي است طوبي للعارفين ."
ودرلوحي ديگر :
"کتاب ايقان که في الحقيقه سيد کتب است واول اين ظهور اعظم از قلم اعليٰ جاري شد واين مراتب دراونازل گشته طوبي لمن شهد ورأي وتفرّس فيه حبّ الله مالک الوري ."
ودريکي ديگراز آثاراست :
" کتاب ايقان مخصوص جناب خال عليه بهاء الله الابهيٰ درحضور نازل وکيفيت حبس وسفراين مظلوم دران مذکور آن را به غيرنسبت داده اند بگو اي غافل از افنان سؤال نما تا برتوواضح ومعلوم گردد ."
ونيز به آقا جمال بروجردي است :
"در حفظ کتاب الهي سعي بليغ مبذول دارند چه که مجدّد امام وجه قرائت شده آنچه دردست عبا داست بايد به آن مطابق وموافق شود وکتاب ايقان هم صحيح آن به جناب علي قبل اکبرعليه بهائي عنايت شد نسخ موجوده بايدبه آن مطابق شوديا ازروي آن مجدّد بنويسند اين اولي وانسب است."
ودراثري ازخادم است :
" اينکه دربارۀ شخص اجنبي ازاهل اروپا نوشته بودند عرض شدفرمودند امثال آن نفوس اگراخذ نمايندوبه ولايت خودارسال دارند بأسي نيست ولکن اگردرآن ارض اظهار کنند سبب فساد خواهدشد وبايدآنچه داده
ميشود صحيح باشد بعضي از نسخ ايقان که دراين ارض موجوداست تماماً به طرازصحيح فائزنشد واگرکتابي که دراين اواخر غصن اکبر نزد زين
المقرّبين فرستادند والواح ملوک دراومسطورداده شود احسن است لکن بعد ازاطمينان والله يقول الحق وهويذکر الدّليل ويهدي السّبيل ."
وازغصن اعظم عبدالبهاء است قوله :
" کتاب ايقان را جناب علي قلي خان ترجمه نموده وبه همراهي ايشان ارسال گشت که درآن ارض طبع شده نشرگردد ." الخ
وعليقلي خان کلانترمذکوردرسال 1318 هج.ق. به ترجمهٴٴ ايقان به انگليسي پرداخت .
وعبارت اوّل کتاب ايقان " الباب المذکور في بيان انّ العباد ... " الخ
بيان دراينجا به معني مصدري لغوي است نه آثار و کتاب بيان ولفظ مذکور اسم مفعول مستعمل درزمان حال والف ولام درالباب براي عهد وتعريف حضوري است ومعني آن که اين باب که آغاز ذکر است دربيان اين مطلب ميباشد چنانکه عبارت اوّل باب دوّم قوله :
" الباب المذکور في بيان انّ الشّمس الحقيقة ومظهرنفس الله ليکوننّ" الخ
نيز به همين معني است .
وقوله :
"فلتقدسنّ انفسکم يا اهل البيان لعلّ تصلنّ. " الخ که دربعضي نسخ ميباشد به اظهار لام امردرصيغ مخاطب که درديگرآثارنيز وفقاً وطبقاً
للآثارالاوّليه نظائرآن است استعمال بسيار درادبيات عربيه دارد ودخول نون تأکيد در ]تصلن[ و ]تدخلن[ که نيزدر آثار اوّليه شان بسيار ميباشد به اعتبار اين است که پس از طلب در لتقدسنّ در مفهوم ]تصلن[ و ]تدخلن[ نيز طلبي به معني ]لتصلوا[ و ]لتدخلوا[ منظورميباشد چنانچه درمواقع ديگرنيز مانند :
]لعلّ يجري من هذا القلم ما يحيي به افئدة النّاس ليقومنّ الکلّ[ به همين اعتبار طلبي بودن است .
وديگرادخال کلمهٴٴ لعلّ که مختصّ به جملهٴٴ اسميه است برفعل تصلنّ و يجري براي اين است که ضمير متّصل منصوب محض اختصار ودلالت قرنيهٴٴ سوق کلام محذوف ومقدّر ميباشد ومعني کلام لعلّکم تصلنّ و لعلّه
يجري با ضمير شأن مانند " انّ الحمد لله ربّ العالمين" درقرآن است .
واستعمال ليت و لعلّ به اين طريق درآثاربسياراست از آنجمله درلوح برهان :
" لعلّ يکفّرعنک سيئاتک...تفکّر لعلّ تطّلع بظلمک وتکون من التّائبين."
ونيزدرلوح به شيخ نجفي :
" ياليت ما خلقتنا وما اظهرتنا ."
ودرکتاب مغني اللّبيب درتوجيه قول شاعر " لعلّ لها عذروانت تلوم" است قوله :
"وهذا محتمل لتقدير ضميرالشّأن کما تقدم في النّاس اشدّالنّاس عذاباً يوم القيمة المصوّرون "
ودر توجيه قول شاعر :
"فليت کفافا کان خيرک کلّه" اي فليتک او فليته فليت الشّأن ومثله قوله:
" فليت رفعت الهم عني ساعة "
ونيز استعمال کلمات ظنونات و شؤونات ونحوها به نوع جمع با الف وتاء در جموع مکسّر محض مبالغه درکثرت درادبيات عربيه کثير است و در
کتب لغويه ضمن "لغت" وغيره وجمع بکلاب وجمع الجمع بکلابات وغير
ها ذکر نمودند .
ونيز قوله :
" ازجميع احکام محکمتر واعظمتراست ."
به الحاق علامت تفضيل فارسي بر کلمهٴٴ اعظم که خود اسم تفضيل عربي ميباشد محض مبالغه درآثار ودر ادبيات فارسيه نوع آن بسيار است .
وقوله :
" مثل داود وعيسي و دون آنها از انبياء اعظم که مابين اين دو نبي آمدند ." الخ
حسب معروف بين تودۀ اهل اسلام است که حسب استنباط ازآثارمقدّسۀ خود
داودرا نبي وکتابش آسماني ميگفتند ومراداز اعظم يعني انبياء بسياربزرگ و برسبيل مبالغه است ومانند اشعياء وارميا ودانيال وايليا وامثالهم ميباشد .
وقوله :
از جمله انبياء نوح بود که نهصدوپنجاه سال نوحه نمود ... مگر چهل نفس يا هفتاد و دو ... وبعدازنوح جمال هود ازمشرق ابداع مشرق شد و وقريب هفتصد سنه او ازيد .. " الخ
حکمتاً طبق سطوح معتقدات ظاهريه وحسب عقيدۀ مخاطب يعني حاجي سيد محمد خال آوردند تا استيحاش وتجنّب نکند چنانچه در بسياري از مواضع وبيانات مذکوره دراين کتب چنين است. واستعمال او ترديديه به
همان طريق وارد درقرآن ومسطور درتواريخ اهل اسلام است .ودرکتاب شرح رضي استرآبادي ضمن بحث درکلمهٴٴ لعلّ است قوله :
"وقد اضطربت اقوالهم في لعلّ الواقعة في کلامه تعالي لاستحالة ترقب
خبرالموثوق بحصوله عليه تعالي وقال قطرب وابوعلي معناها التعليل فمعني " افعلواالخير لعلّکم تفلحون" اي لتفلحوا الي قوله والحق ما قال سيبويه وهوان الرجاء والاشفاق متعلّق بالمخاطبين وانّما نصرنا مذهبه لانّ الاصل في الکلمة ان لا تخرج عن معناها بالکلّية فلعلّ منه تعالي حمل لنا ان نرجوا ونشفق کما انّ اوالمفيدة للشک اذا وقعت في کلامه تعالي ." الخ
ودر مجمع البحرين درآيهٴٴ قرآنيه " وارسلنا الي ماة الف او يزيدون" معناه
عندالنّاس ."
وبر همين طريق قوله :  
" الشّمس والقمر بحسبان معني شمس وقمرکه درآيه مذکور است البتّه شنيده ايد احتياج به ذکر نيست وهرنفسي هم که از عنصر اين شمس وقمر
باشد ... البتّه از حسبان ظاهر وبه حسبان راجع" که نقل قول شيعيان را فرموده وبراي مخاطب اقامهٴٴ حجّت نمودند که شمس وقمررا دراين آيه به آن معني که تفصيل داده شد گرفتند .
ايکَة وايک عربي درختان بسيار تودرتو .
درکتاب اقدس است :
" اذا طارت الورقاء عن ايک الثّناء"
که تشبيه واستعارۀ غياب از افق عالم محسوس وقطع بيان وشريعت وذکر الله ميباشد .
ودر خطابي است :
" وحنّ حنين الورقاء الي ايکة الغنّاء "
اَيم ايم الله عربي کلمهٴٴ قسم است به معني سوگند خدا.
درکتاب عهدي است :
" ايم الله درثروت خوف مستور وخطر مکنون ."
اَينَ اسم استفهامي مکاني به معني کجا .
درکتاب اقدس است :
"اين ايامکم الماضيه وعين اعصارکم الخاليه ."
وبين وبينما ظرفيه وشرطيهٴٴ مکاني مي‌شوند.

پايان قسمت " الف"